

جلوه هایی از  
امثال و حکم ترکی

دکتر حسین نوین  
عضویت علمی دانشگاه تحقیق اردبیلی



Reflections of  
Turkish Proverbs And Quotations



by:  
Dr.Hossein novin  
Assistant professor  
University of Mohaghegh Ardabili  
1387



انتشارات محقق اردبیلی  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۰۵۶-۶  
ISBN 978-600-90056-6-6

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

## جلوه‌هایی از امثال و حکم‌ترکی

(تحلیل ساختاری و موضوعی)

نویسنده:

دکتر حسین نوین

استادیار دانشگاه محقق اردبیلی

## فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	سرشناسه
		عنوان و نام پدیدآور
۱	<b>بخش اول: کلیات</b>	مشخصات نشر
۳	مقدمه:	مشخصات ظاهري
۹	سابقه‌ي پژوهشی:	شابک
۱۲	روشها و مواد پژوهشی:	وضعیت فهرست نویسی
۱۳	مثل و تمثيل:	پادداشت
۱۶	مثال در آئينه‌ي کتابت:	موضوع
۱۷	خاستگاه اجتماعی و تاریخي مثل‌ها:	موضوع
۱۸	فواید امثال و حکم:	موضوع
۲۰	توجه قرآن به بیان مثال:	ردی‌بندی کنگره
۲۳	<b>بخش دوم: ساختار دستوری مثل‌های ترکی</b>	ردی‌بندی دیلوی
۲۵	ترکی آذربایجانی:	شماره کتاب شناسی ملی
۲۶	ساختار دستوری زبان ترکی آذربایجانی:	
۲۹	مبانی پیدايش امثال و حکم ترکی:	نام کتاب
۴۱	ساختار دستوری ضرب المثل‌های ترکی:	مؤلف
۴۷	ساختمان ترکیبی مثل‌ها:	تایپ و صفحه‌آرائی:
۴۸	حذف فعل در امثال ترکی:	ناثر:
۵۰	امثال کنایی:	تیراز
۵۳	مثل از امور محال:	نوبت چاپ
۵۴	افعال بدون شخص معین:	لینتوگرافی:
۵۵	حکمت اسنادی:	امام سجاد(ع)
		چاپ:
		بهاء:
		شابک:
		آدرس: اردبیل - خیابان نایابی - سه راه دانش - پاساژ معطری طبقه فوقانی
		تلفن: ۰۴۵۱-۲۲۴۰۰۸۱
		جلوه‌هایی از امثال و حکم ترکی (تحلیل ساختاری و موضوعی) / نویسنده حسین نوین؛ ازدیل: محقق اردبیلی / ۱۳۸۹.
		کتابنامه: م. ۲۲۹-۲۲۷.
		ضرب المثل های ترکی - ایران.
		فرهنگ عالمه - ایران - آذربایجان.
		زبان ترکی - اصطلاح ها و تغیرها.
		ضرب المثل‌های ترکی - ایران - ترجمه شده به فارسی.
		PNP519/۱۳۸۹:
		۳۹۸/۹۹۵۳:
		۹۷۸-۶۰۰-۹۰۵۶-۶:
		نوبت چاپ ۱۳۸۷
		جلد ۲۰۰۰
		اول
		محقق اردبیلی
		سیماei کوثر
		ریال ۲۳۰۰۰
		بهاء:
		شایخ:

- جلوه‌هایی از امثال و حکم فارسی (تحلیل ساختاری و موضوعی)
  - دکتر حسین نوین، استادیار دانشگاه محقق اردبیلی
  - اسماعیل قاسمزاده
  - محقق اردبیلی
  - تیراز
  - نوبت چاپ
  - امام سجاد(ع)
  - لینتوگرافی:
  - سیماei کوثر
  - چاپ:
  - بهاء:
  - شایخ:
- آدرس: اردبیل - خیابان نایابی - سه راه دانش - پاساژ معطری طبقه فوقانی  
تلفن: ۰۴۵۱-۲۲۴۰۰۸۱

۱۰۶	مثل های روان شناختی:
۱۰۹	مثل های تاریخی و اجتماعی:
<b>۱۲۹</b>	<b>بخش چهارم: نمونه های موضوعی</b>
۱۳۱	امثال و حکم تربیتی:
۱۴۰	در محبت و دلسوزی:
۱۴۲	در عدالت و فداکاری:
۱۴۳	در فقر و بد بختی:
۱۴۶	دوستی و دشمنی:
۱۵۰	حضرت، دعا و نفرین:
۱۵۰	حرص و طمع ورزی:
۱۵۳	غرور و تکبر:
۱۵۳	در حسادت همسایه:
۱۵۴	قوم و خویش:
۱۵۵	زن و شوهر / پدر و مادر:
۱۵۷	فرزند:
۱۵۹	در اهمیت سخن و زبان:
۱۶۰	وطن / غربت:
<b>۱۶۱</b>	<b>بخش پنجم: فرهنگ امثال و کنایات مختلف</b>
۱۶۳	الف - حکمت های گوناگون:
۲۰۸	ب - کنایات:
۲۲۷	مأخذ و منابع:

۵۵	امثال شرطی:
۵۷	مثل های گفت و گویی:
۵۸	امثال توضیحی:
۵۹	مثل های تشییهی:
۶۰	تمثیل عکس:
۶۱	امثال شرطی امایی:
۶۲	مثل های نتیجه ای:
۶۳	مثل های آرزویی، دعایی و نفرینی:
۶۴	مثل های تعجبی:
۶۵	امثال تحذیری:
۶۵	امثالی با مقولات متضاد:
۶۶	امثال دو موضوعی:
۶۸	امثال موزون شعری:
<b>۷۳</b>	<b>بخش سوم: بنایه های تشییهی امثال و حکم ترکی</b>
۷۵	عناصر طبیعی:
۷۸	اعداد شمارشی:
۷۹	اعضای بدن:
۸۰	حیوانات و پرندگان:
۸۸	گروهها و طبقات مختلف اجتماعی:
۹۵	خوارکی ها در مثل:
۹۶	لوازم دامداری و کشاورزی:
۹۷	شهرها و مناطق مختلف در مثل ها:
۱۰۲	مثال های افسانه ای و اسطوره ای:

**بخش اول:**

**کلیات**

### مقدمه:

در میان هیچ یک از ملت‌های جهان به اندازه و وسعت ملت متمدن و با فرهنگ ایران، سخنان و اصطلاحات و امثال و حکم پرنزغ، که اغلب به شوخی و مزاح نیز آمیخته می‌باشند، به چشم نمی‌خورد؛ زیرا ملت ایران بر اثر سابقه‌ی ممتد تاریخی و پیشرفتهای شایان فرهنگی و علمی خود، نیز برای مبارزات و کشمکشها یکی که به طور مرتب با سایر ملل و کشورهای مجاور و یا دور دست داشته، در نتیجه سرد و گرم روزگاران گذشته را بسیار چشیده، تجربیات فراوانی را در موضوعات و مسائل متعدد زندگی آموخته است. ملت ما این گنجینه‌های فرهنگی را به صورتهای شعر، افسانه، حکایت و به خصوص امثال و سخنان حکمت‌آمیز، به عنوان یادگار ملی در اختیار ما قرار داده است.

امروزه با مطالعه و بررسی همین اصطلاحات، باورها و اعتقادات، امثال و حکم، افسانه‌ها و ترانه‌ها و سایر آداب و رسوم باقی‌مانده از تاریخ فرهنگ و تمدن ایرانی، به ویژگی‌های روحی، فکری و شخصیتی، نوع زندگی، افکار و ایده‌ها و جهان‌بینی‌های آن‌ها می‌توان پی برد. بر همین اساس است که در دوران معاصر، در ممالک و کشورهای مترقی، شاید بیش از یک قرن پیش، افراد زیادی کوشیده‌اند تا آثار و علائم سنن مذکور را، که بر اثر تحولات علمی و صنعتی زمان، دچار اضمحلال و نابودی شده و یا آن دسته از آداب و سنن ملی و فرهنگی را، از خلال صدھا و هزاران مجله و کتاب، جمع‌آوری کنند و در اختیار نسل حاضر، پژوهشگران و علاقمندان قرار دهند.

در کشور ما نیز طی نیم قرن اخیر، توجه به این امر مهم و ویژگی‌های فرهنگی در بین علاوه‌مندان به حفظ آثار ملی، که بدون شک از جمله مهمترین آن‌ها همین آثار فرهنگی و دانش‌های عوام یا فولکلور ملی است،

حوصله و محدوده‌ی این بحث‌ها خارج بوده، نیازمند فرصت و جایگاه مناسب‌تری است. اما مسلم است که قرآن و فرهنگ اسلامی آن، اندیشه و روح بلند ایرانی را در اوج اعتلا و تعالی و در کمال پیشرفت و ترقی علمی قرار داده است.

سرزمین تاریخی و متبدّل ایران، در هر کجا از حوزه‌های جغرافیایی سیاسی خود و در بین اقوام و نژادهای مختلف، که گاهی آن‌ها را با زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت نیز در می‌یابیم، زیباترین و عمیق‌ترین نکات و سخنان پرمument و دلنشیینی را به یادگار گذاشته است؛ در بین اقوام کُرد، فارس، بلوج، ترک و لُر و... بر جسته‌ترین و زیباترین سخنان و نشانه‌های فرهنگی را پیدا می‌کنیم؛ به عبارت دیگر هر یک از مناطق جغرافیایی ایران، اعم از شهری و روستایی، با هر زبان و فرهنگی، محل نمود و تجلی جلوه‌های زیبا و شایسته‌ی اجتماعی - فرهنگی ملت ایران به شمار می‌آید.

منطقه‌ی آذربایجان نیز، بنابر شرایط خاص تاریخی و فرهنگی خود، در بین سایر مناطق ایران، از ویژگی ممتازی برخوردار است؛ آمیختگی زبان و فرهنگ بومی آذربایجان با فرهنگ و زبان عربی (اسلامی)، کردی، ترکی، ارمنی، روسی و برخی فرهنگها و زبان‌های محلی مانند تاتی، گیلکی (تالشی) ویژگی خاصی به فرهنگ و زبان محلی آن بخشیده است که آن‌ها را در بین سایر فرهنگ‌ها و ملل هم‌جووار ممتاز می‌کند. البته منظور ما از آذربایجان، تقسیم‌بندی جغرافیایی امروزی، که بنابه‌دلایل اجتماعی و سیاسی، تقسیمات و اسامی مختلفی به خود گرفته، نیست، بلکه هدف آن حوزه‌ی جغرافیایی قدیمی است که مناطق گسترده و وسیع شمال رود ارس تا غرب و شمال غرب ایران تا ری، جبال و همدان را شامل می‌شود که از زمان‌های قدیم تحت عنوان آذربایجان (آتورپاتکان) و سرزمین به اصطلاح

رونق گرفته و عده‌ای نیز به تدوین این آثار و نشانه‌های فرهنگی آن می‌پردازند.

یکی از مظاهر و نشانه‌های دانش و فرهنگ عوام، امثال و اصطلاحات حکمت‌آمیز است که اگر در این خصوص اندکی غور و بررسی نماییم، به دقّت در می‌یابیم که حکیمانه‌ترین اندرزها، پرنغزترین کنایه‌ها و اندیشه‌های اجتماعی در یک جمله‌ی کوتاه و در عین حال بسیار خوش آهنگ بیان شده‌اند که هر یک از آن‌ها از گنجینه‌ها و مفاخر ملی و گرانبهای ملت ایران به شمار می‌آیند.

اگر از دیدگاه علمی نیز به این امر بیندیشیم، در می‌یابیم که در پشت این امثال و اصطلاحات عامیانه، چهره‌ی تابناک ملت قدیم ما، تمدن درخشنان و پرافتخار کهن ایران، وسعت نظر و بلندپروازی‌های پدران و مادران ما نهفته است.

باید توجه کرد که در فرهنگ عمومی و گسترده‌ی ایران زمین، در هر گوشه از سرزمین پهناور ایران قدیم، به خصوص بعدها با ظهور اسلام و آمیختن فرهنگ و تمدن علوم اسلامی با فرهنگ ایرانی، ناب‌ترین و زیباترین سخنان حکمت‌آمیز بشری بیان شده و کشور ما را در زمرة‌ی نادرترین سرزمینهای با فرهنگ و سنت درخشنان ملی و تاریخی قرار داده است. نقش اسلام و بزرگان دینی در پرورش فکری جهانیان، به خصوص ملت ایران، و تاثیر اسلام در شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی - فرهنگی مردم این سرزمین و پیدایش سنت‌ها، آداب و نشانه‌های فرهنگی ناب، بلند و پرمحتو، موضوعی است که مورد گواه و شهادت تاریخ و ذهن‌های نقاد و روشن همه‌ی محققان، اندیشمندان علمی و فرهنگی جهان بشریت است و مطالعه‌ی این امر و دامنه‌های تاثیر آن بر فرهنگ عمومی ملت ایران، موضوعی است که از

نیز در زمینه‌های مختلف زبان، آداب، رسوم، باور و خیلی از نشانه‌های فرهنگی و اجتماعی به چشم می‌خورد. به خصوص با ملحوظ داشتن تاثیر و تاثرات فرهنگی که با سایر اقوام و ملل مختلف، از طریق هم‌جواری یا برخی تعاملات علمی - فرهنگی حاصل شده، کاملاً نمایان و آشکار است.

اگر تفاوت‌ها و اختلافات آشکار موجود در زمینه لهجه‌ها و یا تلفظ مختلف کلمات و تفاوت‌های تعبیر و معانی واژگان، و مضامین امثال و حکم، کنایات و اصطلاحات محلی را مطالعه نموده یا در صورت‌ها و فحاوى حکایات، افسانه‌ها و داستانها، باورها و سنت‌های محلی مناطق مختلف آذربایجان، حتی سایر مناطق ترک‌زبان‌نشین کشورمان، توجه کنیم، همین تفاوت‌های اجتماعی - فرهنگی قابل توجیه و تبیین می‌باشدند.

ما در اینجا به جهت حوزه‌ی کاری و نیز یک‌دست نمودن صورت‌ها و تلفظ کلمات و جملات امثال و حکم ترکی، به ناچار اغلب منطقه‌ی استان اردبیل و لهجه‌ی رایج اردبیلی را مورد توجه و ملاک نوشتاری خود قرار داده‌ایم. هر چند که در داخل این استان نیز لهجه‌ها و صورت‌های متعدد گفتاری ترکی وجود دارد.

البته این به آن معنا نیست که ضرب المثل‌ها و شواهد نوشتاری، فقط در استان اردبیل رایج است و در سایر نواحی ترک زبان مانند تبریز، ارومیه و اطراف این شهرها رایج نیست، بلکه جهت یک‌دستی و یکنواختی کتابت ظاهری کلمات و برای پرهیز از اختلافات لهجه‌ای و گفتاری متعدد، منطقه‌ی استان اردبیل را محور اصلی تحقیق خود قرار داده‌ایم. در حالی که به دقت قابل دریافت و مشاهده است که اغلب ضرب المثل‌های رایج در این استان، همان‌هایی هستند که در سراسر آذربایجان امروزی، اعم از شرقی و غربی و حتی مناطق ترک زبان زنجان و قزوین و گاهی ترکمن‌های شمال و قشقایی نیز

ماد (ماد کوچک و بزرگ) نامیده می‌شود. این سرزمین پهناور دارای ویژگی‌های خاص و ممتاز تاریخی و فرهنگی است که امروزه بر اثر تعاملات و ارتباطات متعدد با سایر اقوام و فرهنگ‌ها و زبان‌ها، ویژگی ناهمگون و گاهی متفاوتی پیدا کرده است. اما به هر حال به رغم این تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی، نشانه‌ها و تمایزات فرهنگی - اجتماعی آن ممتاز و قابل توجه است. البته قصد ما این نیست که در اینجا ویژگی‌های قومی، زبانی و فرهنگی آذربایجان را معرفی نماییم، بلکه هدف تبیین آمیختگی آن تمایزات و نشانه‌های فرهنگی با سایر جلوه‌ها و آثار فرهنگی - اجتماعی دیگر است که امروزه تحت عنوان منطقه‌ی آذربایجان و با ویژگی‌های جغرافیایی تمایزی شناخته می‌شود.

در یک چشم‌انداز کلی، از آنجایی که حوزه‌های جغرافیایی آذربایجان تاریخی، بنابر دلایل سیاسی - اجتماعی، امروزه به حوزه‌های منطقه‌ای متعددی تقسیم شده، لذا دامنه‌ی تحقیق و پژوهش فرهنگی ما، در داخل همان آذربایجان ترک زبان‌نشین امروزی و به خصوص در حوزه‌ی جغرافیایی استان اردبیل، که بخشی از آذربایجان یاد شده می‌باشد، صورت می‌گیرد. هر چند که از لحاظ فرهنگی و تاریخی نمی‌توان تفاوت خاصی بین حوزه‌های جغرافیایی مختلف آذربایجان قائل شد. به ویژه از لحاظ زبانی و فرهنگی، که دارای اشتراکات تاریخی فراوان و بی‌شماری هستند که این امر نیز خود گویای منشأ واحد زبانی و تاریخی این عده از اقوام ایرانی ترک زبان می‌باشد. اما باید اذعان داشت که در کنار اشتراکات و قرابت‌های قابل توجه فرهنگی - اجتماعی بین مناطق مختلف جغرافیایی آذربایجان، باز به دلیل وجود برخی تفاوت‌ها و یا اختلافات فرهنگی، اجتماعی بین مناطق مذکور، در یک بررسی <sup>۴</sup> اجمالی تطبیقی گاهی تفاوت‌های فاحش فرهنگی - اجتماعی

به کار می‌روند.

ذکر این نکته نیز ضروری است که در این تحقیق و بررسی از میان هزاران ضرب‌المثل، کنایه و سخنان حکمت‌آمیز استخراجی، آن دسته از امثال و حکم ترکی مورد استناد و تحلیل ما قرار گرفته‌اند که دارای بار معنایی عمیق و صورت ادبی زیباتری بوده و از لحاظ کاربردی و عملی نیز دارای شمولیت بیشتر و حوزه‌ی جغرافیایی وسیع‌تری می‌باشند. هر چند که در بین شواهد و نمونه‌های به کار رفته، بنابر اقتضای موضوعی، ممکن است امثالی نیز مورد استناد قرار گرفته باشند که در یک منطقه‌ی خاص جغرافیایی، کاربرد کمتر و در منطقه‌های دیگر بیشتر و یا اصلاً رواج و استعمال نداشته باشند.

مساله‌ی قابل توجه دیگر مشکل اساسی ما در ترجمه‌ی امثال و حکم ترکی است. زیرا در هنگام ترجمه‌ی متن و موضوعی از زبانی به زبان دیگر، قطعاً گاهی روح کلی مطلب و مضمون متن در ترجمه آشکار نمی‌شود یا حداقل حق مطلب به درستی ادا نمی‌گردد. از طرفی باید اذعان داشت که بعضی از امثال و کنایات ترکی گاهی اصلاً قابل ترجمه به زبان فارسی نیستند یا حداقل ترجمه‌اش بسیار نارسا و گاهی نیز خنده‌آور و ساده‌لوحانه خواهد بود. لذا سعی شده که در ترجمه‌ی فارسی مثال‌ها، با بیان موارد کاربرد آن‌ها هم به فهم معانی مثل کمک شود و هم جهت پرهیز از سردگمی خواندنگان و نامفهومی بعضی مثال‌ها، که قطعاً در خود زبان ترکی دارای معنا و مفهوم روشنی هستند، ممانعت شود.

گسترده‌گی مضامین و کثرت امثال و حکم و کنایات ترکی تابه حدی است که در محدوده‌ی شمارش و چهارچوب معین و کاملی قرار نمی‌گیرد و لذا سعی شده است که در بررسی و تبیین محورها و ویژگی‌های زبانی، ساختاری و فرهنگی امثال و حکم، به مثل‌های مهم اشاره شود و در پایان نیز

خلاصه‌ای از مثل‌ها و حکمت‌های رایج زبان ترکی به ترتیب حروف الفبا بیان خواهد شد.

و جهت مطالعه‌ی بیشتر علاقه‌مندان ارائه گردد.

قطعاً خواندنگان و صاحب‌نظران در تحلیل و تبیین ساختار زبانی و فرهنگی مثل‌های ترکی، علاوه بر محورهای یاد شده، به نکات و جلوه‌های جدید و قابل توجه بیشتری نیز دست پیدا خواهند کرد که از چشم قلم و دقت مابه دور مانده است. اما باید توجه داشت که همه‌ی تلاش ما بر این بود که مشخصات و ویژگی‌های اصلی و مهم مثل‌ها استخراج و تبیین شود. از طرفی دامنه‌ی محدود چنین نوشتاری و ملاحظه‌ی حوصله‌ی وقت و دقت نظر خواندنگان نیز امکان پرداختن به جنبه‌ها و شاخصه‌های مهم دیگر را علماً فراهم و یا ممکن نمی‌نمود.

امید است که محققان و صاحب‌نظران ارجمند بر ما منت نهاده، با تذکار و بیان ارشادات لازم، ما را در جهت رفع کاستی‌ها و انجام اصلاحات لازم در چاپ‌های بعدی مساعدت نمایند.

### سابقه‌ی پژوهشی:

مطالعه‌ی آثار ادبی، بر اساس نظریه‌های کاربردی، از جمله جامعه‌شناسی ادبیات، از شیوه‌ها و روش‌های جدید علمی است که طی چند دهه‌ی اخیر مطمئن نظر اندیشمندان و صاحب‌نظران علمی و تحقیقی قرار گرفته است.

امروزه با پیشرفت علوم جدید و متعددی مانند زیان‌شناسی، جامعه‌شناسی - ادبیات، روانکاوی، اسطوره‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و پیدایش نظریه‌های جدید علمی، هنر و ادبیات نیز چهره‌ی روشن و کاربردی به خود گرفته است و محقق از رهگذر بررسی و مدافعه در قصه‌ها، افسانه‌ها،

متأسفانه جهت شناسایی علمی و همه جانبی این گونه‌های عظیم فرهنگی و اجتماعی، به خصوص ضربالمثل‌ها، تحقیقات و مطالعات بایسته تاکنون صورت نگرفته است و تنها در بعضی منابع صرفاً به تدوین و یا گردآوری امثال و حکم آذربایجان آن هم با تعداد محدود و اندک اکتفا شده و به بررسی‌های روشن و عمیقی که حاوی نشانه‌ها و ابعاد مختلف علمی و فرهنگی و مضامین و محتوای غنی و گرانبار آن‌ها باشد، اشاره نشده است.<sup>۱</sup>

البته سخنان پراکنده‌ای نیز در خصوص ادبیات شفاهی مردم ترک زیان آذربایجان، از جمله دریاره‌ی موضوعاتی چون قصه‌ها، عاشقی‌ها و بایاتی‌های رایج در این نواحی نیز می‌توان پیدا کرد.<sup>۲</sup>

اغلب تحقیقات و مطالعاتی که در زمینه‌ی ادبیات شفاهی و فولکلوریک مردم ترک زیان آذربایجان صورت گرفته، به صورت کلی و فاقد دیدگاه علمی جدید، به خصوص عاری از شیوه‌ها و مقاصد علمی جامعه‌شناختی ادبی می‌باشد. لذا به ناچار جهت معرفی چهره‌ها و جلوه‌های علمی و فرهنگی ضربالمثل‌های ترکی رایج در این نواحی، تلاش گردید که در این مطالعه و تحقیق مختصر، به معرفی کلیت ساختار زبانی، دستوری، فرهنگی و محتوایی ضربالمثل‌های ترکی بپردازیم. البته دامنه‌ی تحقیق و بررسی یک جریان فرهنگی و اجتماعی فراتر و وسیع‌تر از حوصله‌ی این گونه تحقیقات و مطالعات مختصر و محدود می‌باشد. اما هدف ما این است که تا حدودی به معرفی و بیان جلوه‌های مختلف زبانی و فرهنگی امثال و حکم بپردازیم و اهمیت علمی و محتوایی آن را به علاقه‌مندان و پژوهش‌گران تبیین نماییم.

۱- رک: امثال و حکم آذربایجان (م. مجتبی) و ضربالمثل‌های آذربایجانی از حسین فضل‌اللهی و نیز کتاب فرنگ ضربالمثل‌های اشاره آذربایجان از علی محمدی برنج.

۲- رک: ادبیات شفاهی مردم آذربایجان از: ح- روشن، انتشارات دنیا، ۱۳۵۸.

حکایات، باورها و امثال و حکم بومی و ملی، با امکانات اجتماعی، فرهنگی و جلوه‌ها و صورت‌های متعدد اجتماعی - تاریخی گذشتگان خود آشنازی پیدا می‌کند.

مطالعه‌ی جلوه‌های فرهنگی زیان ترکی نیز، از جمله بررسی و تحلیل علمی و ادبی امثال و حکم این زیان با تکیه بر روشهای جامعه‌شناسی ادبی، ما را با بسیاری از زوایای پنهان تاریخی و اجتماعی مردم آذربایجان آشنا می‌سازد.

همان طوری که می‌دانیم، زیان ترکی از لحاظ نسبی و تباری جزو زبان‌های اورال - آلتای است که مردم منطقه‌ی بین کوه‌های اورال و آلتای (در شمال ترکستان) به آن متكلّم بودند. این زیان طی ادوار گذشته، به وسیله‌ی مردم آن نواحی به سایر نقاط جهان، از جمله ایران و آذربایجان نفوذ پیدا کرده است.

البته بر اساس شواهد و مدارک تاریخی، زیان اصلی و رایج مردم آذربایجان، از جمله استان اردبیل، از قدیم‌ترین زمان‌ها، زیان آذربی بوده است که با مرور زمان و بر اثر مهاجرت اقوام ترک زیان به این نواحی، این زیان محلی و بومی به تدریج جای خود را به زیان ترکی داده است.

بر اثر دگرگشت زیان محلی و بومی آذربایجان (آذربی) و تبدیل آن به زیان ترکی امروزی، جلوه‌های مختلف فرهنگی، هنری و ادبی زیبا و نیرومندی پیدا شده که از ترکیب و امتزاج اجتماعی و فرهنگی مردم بومی آذربایجان با فرهنگ‌ها و اقوام دیگر، از جمله اقوام ترک زیان، به وجود آمده است؛ ضربالمثل‌ها و سخنان حکیمانه، قصه‌ها و افسانه و باورهای متعدد فرهنگی، اجتماعی از جمله گنجینه‌های فرهنگی حاصل از این دگرگشت تاریخی و اجتماعی منطقه‌ی آذربایجان به شمار می‌آید.

ملت‌های عرب، عثمانی یا روس و به خصوص فارسی زبانان رواج دارد که آن‌ها نیز اغلب از طریق ارتباطات علمی فرهنگی و یا از رهگذر روابط هم‌جواری مثلاً با دولت عثمانی به دست آمده، در این منطقه رواج یافته‌اند.

### مثل و تمثیل:

مثل در لغت به معنی مانند، هم‌تا و مثل آمده است؛ مثل معمولاً مقایسه بین دو چیز یا دو امر بر اساس مشابهت میان آن دو می‌باشد؛ مانند این مثل قرآنی:

«إنما مثلُ الخِيُوْةِ الذِّيَا كَمَاءٌ أَنْزَلْنَا مِنَ النَّسَاءِ»<sup>۱</sup>

همانا مثل زندگانی این جهانی مانند آبی است که فرو فرستادیم از آسمان. یکی دیگر از معانی مثل «تشییه» است. در این معنی می‌توان مثل را معادل تمثیل گرفت. تمثیل نیز در قدیم گاه به معنای استعاره به کار می‌رفته و در ادبیات فرنگی در دوره‌ی رنسانس نیز به همین معنی استعمال شده است. «گراهام هوف» در کتاب «گفتاری درباره‌ی نقد» درباره‌ی تمثیل چنین می‌گوید:

«معمولًا ما از این کلمه برای فرم‌های تقریباً طولانی استفاده می‌کنیم. اما در دوره‌ی رنسانس، تمثیل واژه‌ای بود که در مورد استعاره‌ی حامل در غزل یا شعر غنایی به کار می‌رفت».<sup>۲</sup>

کتاب «زیان رمزی افسانه‌ها» نیز اشاره‌ای به مرز میان استعاره و تمثیل و نماد دارد؛ البته در آنجا استعاره را به جای مثل و «مثل آوری» به کار بردا

<sup>۱</sup>- یونس / ۲۴

<sup>۲</sup>- گراهام هوف؛ (۱۳۶۵)، گفتاری درباره‌ی نقد، ترجمه نسرین پروینی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۱۳۱.

### روشها و مواد پژوهشی:

جهت استخراج و معرفی عناصر و نشانه‌های خاص زبانی، دستوری و فرهنگی - اجتماعی ضرب المثل‌های ترکی، ضروری است که به روش تاریخی و به صورت تدوین و بازیافت مثل‌ها و سخنان حکمت‌آمیزی بپردازیم که طی زمان‌های تاریخی و گذشته در منطقه‌ی آذربایجان یا نواحی مرتبط با آن پیدا شده و سینه به سینه یا به صورت کتابت به دست ما رسیده است. در این روش علاوه بر مطالعه و داده‌هایی چون کتاب، نشریات لازم، اغلب به روش مصاحبه و استخراج از افواه و زبان عمومی رایج در این نواحی، نشانه‌ها و امثال و حکم مورد نظر تدوین و سپس مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته‌اند. طبیعی است که مراجعه به مناطق مختلف آذربایجان به خصوص نواحی استان اردبیل و مصاحبه با بزرگترها و افراد سال‌خورده و با تجربه از زمرة تلاش‌های مستمر و طاقت‌فرسایی بود که در مسیر انجام این تحقیق به آن پرداخته‌ایم.

همان‌طوری که قبلاً نیز اشاره شد، اغلب امثال و حکم رایج در این استان، معمولاً از لحاظ ساختار و موضوع و حتی صورت بیان، همان‌هایی هستند که در دیگر نواحی آذربایجان و سایر نواحی ترک‌زبان رواج دارد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که تعداد قابل توجهی از این سخنان، عیناً یا با اندکی تفاوت، در مأموراء رود ارس نیز رواج دارد که از طریق ارتباطات فرهنگی - اجتماعی و بر اثر مراودات و معاشرت‌های اجتماعی قبلی، بین اهالی دو منطقه‌ی مذکور رواج یافته‌اند. مثال‌های روسی، عثمانی، عربی و فارسی نیز دسته‌ی دیگری از امثال مورد مطالعه و بررسی مارا تشکیل می‌دهند؛ به عبارت دیگر در بین امثال و حکم ترکی آذربایجان، تعداد قابل توجهی از امثال و سخنان حکمت‌آمیزی پیدا می‌کنیم که در بین

است و نویسنده‌ی آن معتقد است که استعاره یا مثل از اندیشه و مفهومی انتزاعی تصویر می‌سازد؛ یعنی میان مصوّر اندیشه‌ای مجرد است و پایه و مبداء حرکتش مفهومی مجرد. اما نماد خود تصویر است و من حیث تصویر سرچشمه‌ی مفاهیم و اندیشه‌هاست!

یکی دیگر از اهداف عمدۀ تمثیل بیان مسایل فلسفی، کلامی و علمی در قالب داستانی و در ضمن حکایتی شیرین است تا تلخی و نادلپذیری این گونه مسایل در جان مخاطبان خود به راحتی بشیند.

نوعی دیگر از تمثیل وجود دارد که در آن غرض اصلی گوینده در ضمن حکایت و داستان‌ها به طور واضح بیان نشده است. این نوع تمثیل را «تمثیل رمزی» می‌گویند که در آن هدف عبارت است از ارایه‌ی یک موضوع تحت ظاهر و چهره‌ی موضوع دیگر. این اصطلاح به عنوان یک طرز و شیوه‌ی ادبی، عبارت است از بیان یک عقیده یا یک موضوع، نه از طریق بیان مستقیم، بلکه در لباس و هیأت یک حکایت ساختگی، که با موضوع و فکر اصلی از طریق قیاسی قابل مقایسه و تطبیق باشد.<sup>۲</sup>

بنابر این تمثیل گاه به انواع گوناگون داستان یا حکایت نیز گفته می‌شود. در زبان فارسی حکایت، قصه، تمثیل و مثل اغلب مترادف یکدیگر به کار می‌روند و انواع گوناگون آن‌ها هر یک نظمی جدا و مشخصی ندارد.

اما در زبان‌های اروپایی، این انواع تقریباً از هم جدا شده‌اند؛ به عنوان مثال در زبان اروپایی مثل یا ضرب المثل را "Proverb" می‌نامند که شکل اندرزآمیز و پندگونه‌ای از ادبیات عامیانه است. در این معنی «مثل» شکل

داستانی ندارد و در واقع فشرده و خلاصه شده‌ی یک قالب داستانی است. نمونه‌ی دیگر آن "Fable" می‌باشد که در اصل و به مفهوم کلی به هر داستان خیالی یا بیان توصیفی گفته می‌شود و آن حکایتی است چه بر نظم یا به نثر، که به قصد انتقال یک سنت و مفهوم اخلاقی یا سودمند گفته می‌شود و در آن شخصیت‌ها اغلب حیوانات می‌باشند. البته اشیای بی‌جان، انسان‌ها و خدایان نیز ممکن است در آن ظاهر شوند؛ مانند داستانهای کلیله و دمنهی که از زبان حیوانات حاوی نکات اخلاقی بسیار مهم و دقیق‌تری می‌باشد. یا بسیاری از حکایات و داستان‌های ترکی که از زبان جمادات یا حیوانات و پرنده‌گان نقل شده است.

پاراپل "Parable" نیز حکایتی است کوتاه و حاوی نکات اخلاقی، که در آن شخصیت‌ها اغلب انسان‌ها هستند و تفاوت آن با «فابل» علاوه بر این در آن نکته است که درس یا نکته‌ای اخلاقی مورد نظر در «فابل» به امور دنیوی مربوط می‌گردد ولی در «پاراپل» به امور عالی ارتقا دارد.

به طور خلاصه می‌توان گفت در تمثیل قصد و نیت تعلیم وجود دارد. خواه این تعلیم، تعلیم یک درس اخلاقی مربوط به امور دنیوی و خواه تعلیم عقاید دینی، عرفانی و جز آن باشد.<sup>۱</sup>

#### ارسال المثل:

یکی از صنایع معنوی علم بدیع، ارسال المثل است و آن عبارت از آوردن مطلبی حکیمانه در شعر است که موجب آرایش کلام و در عین حال مایه‌ی تقویت مبانی فکری سخن می‌شود. گاهی گوینده با آوردن یک

۱- پسونامداریان، تقدیم: (۱۳۶۸)، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تهران: نشر علمی و فرهنگی، صص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۲- م. فلوبه - دلاشو؛ (۱۳۶۴)، زبان رمزی افسانه‌ها، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر توسم، ص ۲۵.  
۲- نسلیمی، امیرحسین؛ (۱۳۷۸)، درآمدی به ادبیات تمثیلی ایران، تهران: نشر سرواد، ص ۲۴.

«ارسال المثل» مقصود فکری خود را در ذهن خواننده موکد و مدلل و در عین حال زیبا و مؤجه‌تر جلوه می‌سازد؛ به عنوان مثال این بیت از حافظه: من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت بیش‌ترین و عمیق‌ترین تأثیر را در خواننده، یا شنونده و در خصوص وظیفه‌شناسی و مسؤولیت‌پذیری فردی و اجتماعی انسان‌ها بر جای می‌گذارد. یا تأثیر روانی این مثل کوتاه و پرمحتوای ترکی: ایشله مین دیشه مَزْ؛ یعنی هر کسی که کار نکند، نمی‌تواند بخورد. (غذا و خوردنی).

### مثال در آیینه‌ی کتابت:

اصولاً در هر زبانی توجه به امثال و حکم و کوشش برای جمع‌آوری و تدوین آن‌ها زمانی صورت می‌گیرد که آن زبان به درجه‌ای از کمال و پختگی ادبی رسیده باشد که بتواند در چهارچوب آن به گردآوری و تدوین امثال بپردازد. این امر در زبان عربی از قرن دوم هجری به بعد آغاز شد؛ محققان و ادبایی چون مفضل بن محمد ضیی (م ۱۶۸ هق)، صاحب کتاب «الامثال» و یونس نحوی (م ۱۸۲ هق) و ابوالفضل احمد بن محمد نیشابوری میدانی (م ۵۱۸ هق)، صاحب کتاب معروف «الامثال» و دیگر نویسندهای نامدار عرب در تدوین امثال و حکم عربی همت شایانی به کار گمارده‌اند.

در زبان فارسی نیز تقریباً از قرن پنجم هجری به بعد، آن هم به طور پراکنده در بعضی از کتابهای تاریخی یا ادبی و عرفانی به ذکر امثال و حکم فارسی بر می‌خوریم. یا کتابهایی مانند تاریخ بیهقی، کشف المحجوب هجویری و قابوسنامه‌ی عنصرالمعالی به طور پراکنده به نقل برخی سخنان مثل گونه و حکیمانه‌ی روزگار خود پرداخته‌اند.

هر چند که در متون نظم و شعر فارسی و در زبان شاعران و نویسندهان مشهور و نامدار ایرانی، امثال سایرها و یا سخنان حکیمانه‌ی فراوانی می‌توانیم پیدا کنیم، اما تحقیق درباره‌ی امثال و حکم فارسی و ضبط و تدوین آن‌ها در دوران معاصر به وسیله‌ی مرحوم احمد بهمنیار و علامه علی‌اکبر دهخدا صورت گرفته است. البته قبل از بهمنیار، نویسنده‌ای به نام محمدعلی حبله‌رودی (قرن یازدهم هجری)، کتابی به نام «جامع التمثیل» تألیف و در آن هزار و صد مثل و کنایه را ضبط کرده بود؛ مؤلف دیگری به نام «امیرقلی خان»، فرزند ابراهیم‌خان، نیز هزار و یک مثل را در مجموعه‌ای تحت عنوان «هزار و یک سخن» جمع نمود و در سال ۱۳۳۹ هق در برلین به چاپ رسانید. در تاریخ وزراء قمی نیز، که یک اثر تاریخی است، مثل‌ها و حکمت‌های اخلاقی فراوانی به کار رفته است.

در میان آثار ترکی قدیم منظومه‌ی معروف «قوتاد قوبیلیک»، اثر یوسف اولوغ حاجب خاص (۴۴۸ هق) و منظومه‌ی عتبة‌الحقایق، اثر ادیب احمد یوکنکی (قرن ششم هجری)، دده‌قورقود (بدون نام مؤلف، قرن ۱۱ هق) هم سخنان حکمت‌آمیز و مثل‌گونه‌ی فراوانی از اقوام ترک زیان به چشم می‌خورد. هر چند که تا دهه‌های اخیر کتاب و مرجع خاصی به زبان ترکی، که در آن امثال و حکم ترکی گردآمده باشد، سراغ نداریم، اما در سالهای اخیر است که عده‌ای علاقه‌مند به تدوین و گردآوری مثل‌های ترکی در کشورمان و نیز در باکو و ترکیه پرداخته‌اند.

### خاستگاه اجتماعی و تاریخی مثل‌ها:

مثل‌ها اغلب برخاسته از یک نوع عملکرد بیرونی و یا تجربه‌ی درونی افراد صاحب ذوق و با احساس است. گاهی نیز منبع‌ث از یک حادثه‌ی

بوده که مطالعه‌ی آن‌ها جز بدانموزی یا اطاله‌ی وقت و سرگردانی فکری عایدی نخواهد داشت. اما منظور ما آن دسته از سخنان و مثل‌های حکیمانه و عالمانه‌ای است که محصول فکر و تجربه‌ی اخلاقی و اجتماعی گذشتگان می‌باشد. هر چند که باید اذعان نمود که مطالعه‌ی نوع اول سخنان گذشتگان نیز، در عین بدانموزی اخلاقی، گاهی مشحون از بهترین اندیشه‌ها و بازیافت‌های اخلاقی و اجتماعی زمان نیز می‌باشد و یا در مواردی نیز هدف گویندگان آن‌ها، بیان انواع کاستی‌های اخلاقی، اجتماعی یا فرهنگی دوران خود و یا گذشتگان بوده است؛ طنزهای عبیدزادکانی را از این نوع آثار می‌توان به شمار آورد. زیرا نوشه‌های او دقیقاً بازتاب‌های اخلاقی و اجتماعی یا فرهنگی دوران نویسنده است که به زبانی نیشدار و گزند، و گاهی آمیخته به عبارات غیراخلاقی و حتی کلمات رکیک و مستهجن بیان شده است. اما آنچه مهم است نکات اخلاقی و اجتماعی شیرینی است که در ورای این‌گونه عبارات نهفته است و واقعیت‌های تلخی و زشتی که روی دیگر سکه‌ی زندگی دوران نویسنده را نشان می‌دهد.

در امثال و حکم زبان‌های مختلف، از جمله فارسی و ترکی نیز عبارات و جملات به ظاهر غیراخلاقی به چشم می‌خورد اما هدف گویندگان آن‌ها نمایاندن جلوه‌ها و نشانه‌های تلخ و زشت زندگی معاصر خود می‌باشد. مهم‌ترین نقش و فایده‌ای که بر مثل‌ها مترتب است، اغلب نقش اخلاقی، اجتماعی و تربیتی آن‌هاست. زیرا مثل‌ها به علت داشتن بار فکری و اخلاقی، مانند نیروی جاذبه‌ای می‌توانند اندیشه و احساسات مخاطبان خود را، در حدّ قابل توجهی جلب نموده، آن‌ها را به سوی اهداف فکری خود رهنمون سازند. این امر با ایجاد تشییه بین دو مقوله و امری متفاوت، بهترین نقش را در روشن‌تر نمودن مفاهیم و تفہیم معانی به دیگران ایفا

تاریخی یا اجتماعی و به عبارت دیگر ماحصل و نتیجه‌ی یک جریان یا واقعه‌ی بیرونی و اجتماعی یا تاریخی است که به صورت یک سخن و عبارت حکیمانه و کوتاه بیان می‌گردد. پس می‌توان گفت که بیشتر ضرب‌المثل‌ها دارای عوامل پیدایش و یا به اصطلاح شأن ظهور اجتماعی و بیرونی می‌باشند که در مراحل و حوادث گوناگون فردی یا اجتماعی افراد ساخته و پرداخته شده‌اند. بنابر این مطالعه‌ی این دسته از ضرب‌المثل‌ها، علاوه بر آشنایی با محتوا و مضامین عالی و فکری، ما را با برخی حوادث و رویدادهای تاریخی و اجتماعی دورانهای گذشته نیز آشنا می‌سازد؛ به عبارت دیگر با مطالعه و بررسی ریشه‌های پیدایش امثال و حکم می‌توان به بعضی از حوادث، جریانات تاریخی و اجتماعی گذشتگان، که از چشم تیزبین تاریخ و مورخان آن، به دورمانده، گاهی پیدا کرد. این‌گونه بازیافت‌ها از ارزش‌ها و فواید علمی و فرهنگی امثال و حکم هر ملتی به شمار می‌آید.

### فواید امثال و حکم:

یکی از مؤثرترین راه‌ها و روش‌هایی که برای آموزش اصول معنوی و اخلاقی و آموزه‌های تجربی و عملی گذشتگان به نسلهای بعدی، به خصوص نسل جوان و کم تجربه‌ی امروزی می‌تواند مفید باشد، استفاده و به کارگیری امثال و حکم، کلمات قصار، پندارها و اندرزهای کوتاه گذشتگان است. در عین حال حفظ و فراگیری آن‌ها می‌تواند در غنی‌تر نمودن زبان و فرهنگ ملّی و فردی و در توسعه و اعتلای معلومات عمومی جامعه نیز بسیار مؤثر واقع شود.

البته این سخنان به آن معنا نیست که همه‌ی نکات یا صحبت‌های مثل گونه و باقی‌مانده از گذشتگان آموزه‌ی اخلاقی و علمی دارند، بلکه گاهی نیز

وَلَكَ الْأَمْثَالُ تَضَرِّبُهَا لِلنَّاسِ لَعْلَهُمْ يَتَذَكَّرُونَ<sup>۱</sup>

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ لَعْلَهُمْ يَتَذَكَّرُونَ<sup>۲</sup>

لَقَدْ ضَرَبَنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مُثَلٍ لَعْلَهُمْ يَتَذَكَّرُونَ<sup>۳</sup>

بر این اساس در کلام مقدس الهی نیز مثال به عنوان پایه و مایه‌ی فهم و تدبیر در حوادث، تاریخ و جلوه‌ها و صحنه‌های گوناگون حیات بشری قلمداد شده است. و در نهایت وسیله‌ی معرفت و آگاهی انسانی در مسیر تاریخ حیات اجتماعی او به شمار می‌آید.

می‌نماید که از روشها و شیوه‌های اصلی «مثال» به شمار می‌آید. بر همین اساس است که همه‌ی فلاسفه، علماء، دانشمندان و مریان اخلاقی و تربیتی در بیان حقایق علمی و فکری خود، به ذکر تمثیل و آوردن مثال‌های متعدد عنايت و علاقه خاصی دارند؛ زیرا آنان پی برده‌اند که مثال‌ها، مسایل را حسن و درک کرده، مخاطب را از فضای پیچیده‌ی ذهنی و مبهم عقلی به دنیای حقیقی و مشهودات نزدیک نموده و در آنجا اندیشه‌های علمی و حقایق اخلاقی را به صورت ساده و قابل لمس نشان داده، به این طریق راه رسیدن به حقیقت و معرفت را بسیار نزدیک‌تر و قابل فهم‌تر می‌نمایند.

از دیگر فواید علی مثل‌ها می‌توان به این نکته‌ی مهم نیز اشاره نمود که ذکر حقایق و تجربیات بشری در قالب مثل، آن‌ها را همگانی و فراگیر نموده، در سطح جامعه به عنوان یک فرهنگ و اصل کلی علمی مورد استفاده‌ی عموم قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر وقتی که یک حقیقت و یا تجربه‌ای در قالب مثل و به صورت یک حکم یا سخن کلی بیان می‌شود، مخاطب آن دیگر نه یک فرد خاص، بلکه همه‌ی مردم یک قوم یا کشور و یا همه‌ی ملت‌های جهان خواهد بود. بنابر این مثل‌ها می‌توانند در تعیین علوم و فرهنگ انسانی، به عنوان یک وسیله‌ی کارآمد و موثر مورد توجه قرار بگیرند.

### توجّه قرآن به بیان مثال:

یکی از شیوه‌های علمی و منطقی قرآن در بیان حقایق و معارف دینی، استفاده از امثال و حکم، داستان‌ها و حکایات تاریخی و اجتماعی است. آیات متعددی نیز در قرآن در اهمیت کاربردی و فواید معرفتی مثل‌ها ذکر شده است؛ به عنوان مثال:

<sup>۱</sup>- ابراهیم ۲۵۱

.۲۱ / حشر

.۲۷ / زمر

## بخش دوم:

ساختار دستوری مدل‌های ترکی

### ترکی آذربایجانی:

زبان ترکی آذربایجانی که به صورت لهجه‌ها و گونه‌های متفاوت آن در نقاط مختلف آذربایجان شرقی، غربی، اردبیل، زنجان و قزوین و نواحی مجاور آن‌ها رایج است، شاخه‌ای از زبان ترکی اوغوز می‌باشد که علاوه بر نواحی فوق در سایر نقاط ایران و جهان نیز عده زیادی به آن تکلم می‌نمایند. زبان ترکی آذربایجانی مانند هر زبان دیگر، ناگهانی و یکباره به وجود نیامده است، بلکه در طول قرن‌ها ارتباط و اختلاط با سایر لهجه‌های اقوام مختلف، به صورت زبان واحد امروزی آذربایجان در آمده است. در تشکیل این زبان، غیر از لهجه‌های ترکی (اوغوز، قبچاق، ترکی شرقی) تا حدودی زبان مغولی، زبان تاتی و زبان‌های بومی آذربایجان نیز دخالت داشته، در دوران معاصر نیز با آمیزش و اختلاط با زبان‌های فارسی، عربی، کردی، روسی صورت امروزی خود را پیدا نموده است.

در مورد تاریخ پیدایش و رواج زبان ترکی در آذربایجان، آراء و عقاید دانشمندان تا حدودی متفاوت است. اما آنچه مسلم و مورد اتفاق اکثريت محققان و پژوهشگران قرار دارد، این حقیقت است که این زبان بعد از آمدن ترکان سلجوقی و سپس بعد از استیلای مغول و مهاجرت‌های مستمر ترکان در زمان ایلخانان (قرن هفتم هجری)، و بر اثر برخی تحولات سیاسی، اجتماعی به صورت امروزی در آمده است و به قول آقای هیئت «قدر مسلم این است که تاریخ زبان ترکی در آذربایجان با تاریخ مهاجرت اقوام ترک به این منطقه ارتباط مستقیم دارد».<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>- هیئت، جواد؛ (۱۳۸۰)، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، تهران: نشر پیکان، ص ۱۶۹.

مصوّت‌ها یا صدادارهای ترکی نسبت به فارسی و عربی کوتاه‌ند و حتی مصوّت‌های بلند فارسی و عربی هم در ترکی کوتاه می‌شوند، ولی در اشعار ترکی، که با وزن عروضی گفته می‌شوند، گاهی بعضی از هجاهای بلند خوانده می‌شوند.

حروف یا آواها (فونم‌ها) رایج ترکی ۳۲ عددند که از آن‌ها ۹ عدد صدادار و بقیه بی‌صدای هستند.

برخی از زبان‌شناسان ویژگی‌های زبان ترکی و اورال - آلتاییک را، که آن‌ها را از زبان‌های هند و اروپایی متمایز می‌سازد، در یازده ماده‌ی زیر خلاصه کردند:

- ۱- صداداها هماهنگ هستند.
- ۲- در این زبانها جنس و حرف تعریف وجود ندارد.
- ۳- صرف به وسیله‌ی پسوندهای انجام می‌گیرد.
- ۴- در صرف اسماء پسوندهای ملکی به کار می‌رود.
- ۵- اشکال افعال غنی و متنوع است.
- ۶- صفات قبل از اسماء و پسوند «وند» بعد از کلمه می‌آید.
- ۷- بعد از اعداد علامت جمع به کار نمی‌رود.
- ۸- مقایسه با مفعول‌منه انجام می‌گیرد؛ (دان = از)
- ۹- در بسیاری از این زبانها برای حرکت منفی، فعل مخصوصی وجود دارد.
- ۱۰- پسوند سؤال موجود است. (می، مو).
- ۱۱- به جای حروف ربط از اشکال فعل استفاده می‌شود.

البته باید توجه داشت که فرق اساسی زبان ترکی با زبان‌های هند و اروپایی از نظر ویژگی‌های ساختمانی و نحو یا ترکیب کلام و ترتیب عناصر

### ساختار دستوری زبان ترکی آذربایجانی:

بر اساس تقسیم‌بندی زبان‌شناسان، زبان ترکی جزو زبان‌های التصاقی می‌باشد. در این گونه زبان‌ها، کلمات جدید از اتصال و چسباندن پسوند به ریشه‌ی کلمات ساخته می‌شود. این امر موجب می‌شود تا لغات و معانی جدیدی به وجود بیاید. این پسوندهای تابع آهنگ ریشه بوده و به آسانی از آن‌ها قابل تشخیص می‌باشند؛ مانند کلمه‌ی «آت» = اسب، آتلار = اسب‌ها، آت‌دان = از اسب. دَوَه = شتر، دوَه چَى = شتربان. در این زبان ریشه در تصرف و دگرگونی کلمات ثابت باقی می‌ماند.

در زبان ترکی اصوات نیز غنی است و حدود ۸۹ حروف با صدا به کار می‌رود که در آن‌ها قانون هماهنگی اصوات وجود دارد. حروف صدادار تقسیم‌بندی دوتایی صریحی دارند:

۱- حروف صدادار خشن مانند: آ = A، او = O، ل = L، ائی = ئ؛ که در کلمه‌ای مانند ایلیچ = ولرم وجود دارد. به اینها حروف خلفی هم می‌گویند؛ زیرا با خلف سقف دهان تلفظ می‌شوند.

۲- حروف صدادار نازک مانند آ، ا، او = ۰، ائی = ئ، ایی = ئ؛ مثلاً در کلمه «ایل» = سال این حروف صدار ممکن است گرد یا مسطح باشند؛ به شرح زیر:

الف - حروف گرد عبارتند از: او = O، او = L، او = ئ، او = ۰.  
ب - حروف مسطح که عبارتند از: آ، ا، ائی = ئ، ایی = ئ. قاعده‌ی هماهنگی اصوات چنین است:

حروف صدادار هجای اول ریشه‌ی کلمات، از هر گروه باشد، بقیه‌ی حروف صدادار از همان گروه خواهد بود. حتی کلمات خارجی هم بعد از آن که بر اثر استعمال جزو لغات ترکی درآمد، تابع همین قاعده خواهد بود.

صریح، ۶- قید و هر کلمه‌ای که معنی فعل را تغییر می‌دهد، ۷- فعل؛ فعل هر چیز معین بر غیر معین مقدم است؛ یعنی اگر مفعول صریح معین باشد، بر مفعول غیر صریح مقدم می‌شود؛ مثال:

نقاش، گنجن هفته، موزه‌ده، گلن‌لره تابلو لارینی، اوزو گوستردن؛ یعنی: نقاش هفته‌ی پیش، در موزه تابلوهای خود را به تماشاچیان خودش نشان داد.

به علاوه هر عنصری از جمله که به آن اهمیت بیشتری داده شود، نزدیک فعل قرار می‌گیرد!

### مبانی پیدایش امثال و حکم ترکی:

ریشه و خاستگاه پیدایش ضرب المثل‌ها و سخنان حکیمانه رایج در زبان ترکی، اغلب ساخته و پرداخته‌ی ذهن و روح حساس و نیرومند مردم آذربایجان می‌باشد. متهی بر اثر مجاورت با مناطق فارس‌نشین یا ملت‌های مجاور دیگر مانند کرد، ارمنی، روس و یا به علت ارتباطات فرهنگی، علمی و اجتماعی تعداد قابل توجهی از امثال و حکم سایر ملت‌ها و اقوام مجاور و یا دور نیز وارد زبان ترکی گردیده است؛ بنابر این در میان امثال و حکم ترکی، مثل‌هایی از اقوام کرد، روس، ارمنی، فارس، بلوج، ترکمن، قفقازی، عثمانی، عرب و حتی انگلیسی نیز می‌توان پیدا کرد.

این نکته را نباید فراموش کرد که در بین همه اقوام و ملت‌های مختلف جهان می‌توان ضرب المثل‌های را مشاهده کرد که عیناً شبیه هم و یا با اندک تفاوتی بیان شده‌اند. پیدایش این‌گونه مثال‌ها را نتیجه‌ی مراودات و یا

۱- نقل از منبع قبلی (صفحه ۲۵ الی ۲۷).

جمله است و ویژگی التصاقی و قانون هماهنگی اصوات در درجه‌ی دوم امر قرار دارد.

در زبان‌های هند و اروپایی پیشوندها (ادات) جزء یا حروف اضافه وجود دارد. در صورتی که زبان ترکی این‌ها را ندارد؛ مثلاً در برابر کلمه‌ی «انترناسیونال» (فرانسه) و «بین‌الملل» (عربی)، در ترکی اولوس‌لار آراسی (ملتلر آراسی) گفته می‌شود. زیرا در این زبان کلمه از آخر تکامل و توسعه پیدا می‌کند.

در ترکی حرف ریط یا ادات ربط وجود ندارد؛ «که» نیز از فارسی گرفته شده است.

در زبان‌های هند و اروپایی عناصر اصلی جمله (فعل) در ابتدا قرار می‌گیرد و عناصر بعدی با ادات ربط به شکل حلقه‌های زنجیر به یکدیگر مربوط می‌شوند. اگر عناصر بعدی قطع شوند، سازمان جمله ناقص نمی‌شود؛ مثلاً در این جمله:

«من رفتم به شیراز تا دوستی را ببینم که اخیراً از فرانسه آمده، و در آن جا شش سال طب خوانده است. در این جا عنصر اصلی «من رفتم به شیراز» است که دراول جمله قرار گرفته است. ولی در زبان ترکی ترکیب عناصر جمله کاملاً برعکس است؛ یعنی ابتدا باید عناصر ثانوی و فرعی تنظیم و سپس گفته شود و عنصرهای اصلی یا فعل هم در آخر جمله قرار می‌گیرد.

جمله فارسی بالا چنین ادا می‌شود:  
 «آلتنی ایل طب او خویاندان صونرا فرانسه دن یننی قاییدان دوستومو گورمک اوچون شیرازا گیتندیم».

برخی اجزای جمله ترکی را به این ترتیب بر می‌شمارند:  
 ۱- فعل، ۲- قید زمان، ۳- قید مکان، ۴- مفعول غیر صریح، ۵- مفعول

در فارسی نیز معادل آن به این صورت رایج است:  
ترس از آدمی که‌های و هوی دارد. بترس از کسی که سر به زیر دارد.

و یا مثل فارسی:  
مگسانند گرد شیرینی  
در ترکی:  
چیبین شیریه قۇنار: مگس به شیره جمع می‌شود.  
و در عربی:  
إِنَّ الْذَبَابَ عَلَى الْمَادِيِّ وَقَاعٌ: مگسان بر عسل نشینند.  
و نیز این مثل معروف عربی:  
الجَارُ قَبْلُ الدَّارِ: اوّل همسایه بعد خانه [را انتخاب کن].  
در انگلیسی:

Choose your neighbour before your house and your companion  
before the road.

ترجمه: همسایه را قبل از خانه انتخاب کن و همسفر را قبل از سفر.

در ترکی نیز در اهمیت همسایه می‌گویند:  
ياخچى قۇنشى ياد قارداشدان ايرەلیدور.

ترجمه: همسایه‌ی خوب از برادر ناآشنا نزدیک‌تر (بهتر) است.

نظیره‌های زیادی نیز می‌توان بین امثال و حکم عربی، فارسی و ترکی پیدا کرد. به شاهد مثال‌های زیر توجه کنید:

فارسی: کوه را با سوزن (ناخن) کنند

ترکی: اپنی نَنْ داغی دَلْمَكْ: با سوزن کوه کنند

عربی: وَ مَنْ يَحَاوِنْ قَلْعَ الطَّوْدِ بِالْأَبْرِ

ترجمه: چه کسی بر کنند کوه را با سوزن اداره کند؟

ارتباطات اجتماعی - فرهنگی ملت‌ها نیز می‌توان محسوب کرد که در زمان‌های دور و گذشته‌ی تاریخی با هم و در کنار یکدیگر به سر می‌برده‌اند. البته علت دیگر پیدایش مثال‌های مشابه در بین ملت‌ها را باید در مسأله‌ی توارد ذهنی دانست؛ به این معنی که خیلی از نکات اخلاقی، تربیتی، انسان که در امثال و حکم ملل و اقوام گوناگون مستعمل است، نتیجه‌ی اندیشه و روح و تجارب انسانی آن‌هاست که در بین همه ملت‌ها تقریباً یکسان است. کما این‌که همه‌ی انسان‌ها معتقد‌ند که هنگام سخن گفتن، آدمی باید اوّل اندیشه و فکر کند، بعد شروع به گفتار نماید و این یک اصل همگانی است و همه‌ی ملت‌ها در آن اتفاق نظر دارند و لذا این امر در زبان فارسی به صورت: اول اندیشه و آنگه‌ی گفتار

و در ترکی به صورت:

سُؤزى اوّل پىشىر، صۇنرا دۇشور: اوّل سخن را [در عقل خود] بېز، بعد بگو.  
و در زبان انگلیسی نیز دقیقاً به همان مضمون آمده:

First think, and Then speak.

ترجمه: اوّل فکر کن، سپس سخن بگو.  
و یا ترس از آدم‌های به ظاهر آرام و آب به ظاهر ساكت و راکد که باطنی خط‌نراک دارند، به این صورت مثل گونه درآمده است:  
در زبان ترکی:

قۇرخ آدامىن پىزە باخانىندان، سۇون لام آخانىندان.

ترجمه: بترس از انسان ساكت و از آب راکد و آرام.

در انگلیسی:

Beware of a silent man and still water.

ترجمه: از انسان ساكت و آب راکد بروحدز باش.

بی وقت گلن فُناق اُز کیسه سیندن ییر.  
ترجمه: مهمانی که دیر (ناخوانده) باید، از کیسه‌ی خودش می‌خورد.  
در ترکی بختیاری نیز به همین صورت آمده:

Memun dir mej̄l, shomesv̄ xoše

ترجمه: میهمان دیر وقت شامش با خودش است و یا مثل:  
ترکی: ایچیم اُزومی یاندیرور، چئلوم اُزگمنی.  
ترجمه: درونم خودم را می‌سوزاند، بیرونم دیگران را.  
قشقاوی: ایچم اوزمه یاندریر، یازم خلقه.  
ترجمه: درونم خودم را می‌سوزاند، بیرونم مردم را.  
ترکی: قیزیم سنه دیثرم، گلینیم سن اشید.  
ترجمه: دخترم به تو می‌گویم، عروسم تو بشنو.  
ترکمن: غزم سن دیثرم گلینیم سن اشید.  
ترکی: آغاچی از ایچیندن قورت ییر.  
ترجمه: درخت را از درون خودش کرم می‌خورد.  
بختیاری:

Deraxte Ze reshe xos kerm ezane.

ترجمه: درخت را کرم از ریشه‌ی خودش می‌زند.  
تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر ساختار امثال و حکم ترکی بیش از هر زبان و فرهنگ دیگری است. یک دسته از مثال‌های فارسی یا از طریق زبان ادبی (شعر) وارد زبان ترکی شده یا از طریق کتب علمی و فرهنگی و نیز از راه محاوره و ارتباطات اجتماعی و فرهنگی عیناً وارد زبان ترکی شده‌اند؛ به عنوان مثال:

فارسی: جواب ابلهان خاموشی است.  
عربی: جواب سوء المِنْطَق السکوت: جواب رشت گفتاری سکوت است.  
ترکی: آجى ديل باشين بلاسى دۇر. یعنی: زبان تلخ بلای سر آدمی است.  
فارسی: زبان سرخ سرسبز می‌دهد بر باد.  
عربی:

والصَّمَتْ أَحَسْنُ ثُوبٍ أَنْتَ لَا بِسَةٌ كَسْمُ هَامَةٌ حَذَفْهَا عَثْرَةٌ بِفَمٍ  
ترجمه: خاموشی بهترین جامه‌ای است که تو پوشنده‌ی آنی و چه بسا سری که لغزش زبان آن را بر زمین افکنده است.

ترکی:  
أَزْكُوزِينَدَه تيرى گۈزىپور، أَزْكَه گۈزِينَدَه قىلى سِنچُورَا  
ترجمه: در چشم خود تیر رانمی‌بیند، اما در چشم دیگران موی باریک را به وضوح می‌بیند.

عربی:  
مَا بَالُ عَيْنِكَ لَا تَرَى أَقْذَاءَهَا وَتَرَى الْخَفِيَّ مِنَ الْقَدَنِ بِجَهْفُونِي  
ترجمه: چرا چشمانت خس و خاشاک خود رانمی‌بیند، با آن که خاشاک پنهان را در پلکهای من می‌بیند.

مشابهت‌های زیادی نیز بین امثال و حکم ترکی قشقاوی و بختیاری و ترکمن‌های ایرانی می‌توان پیدا کرد. گمان می‌رود منشأ همه‌ی این‌ها زبان ترکی می‌باشد و بعدها بر اثر مهاجرت اقوام ترک قشقاوی به نواحی فارسی یا ایل بختیاری به جنوب غربی و ترکمن‌ها به شمال شرقی و عثمانی‌ها به غرب ایران از هم فاصله‌گرفته و لی در عین حال مثال‌های قدیمی و تاریخی خود را نیز حفظ کرده‌اند؛ به عنوان مثال:  
در ترکی آذربایجانی مثل:

**دسته‌ی دوم - معادل‌های فارسی:**

دسته‌ی دیگر از مثل‌های رایج ترکی تقریباً متاثر و یا مُلهم از امثال و حکم فارسی شده، با اندک تغییری در زبان ترکی رواج یافته‌اند. مضمون این دسته از امثال با مضامین مثل‌های فارسی تقریباً یکسان است منتهی در بعضی از کلمات و تعابیر اندک تغییراتی ایجاد شده است:

فارسی: دیوانه چو دیوانه ببیند، خوشش آید.

ترکی: دَلِی دَلِی نِی گُورنلَدَه، چوماقین ایزِی دوتار.

ترجمه: دیوانه چو دیوانه ببیند، چماقش را کچ نگه می‌دارد.

فارسی: دندان اسب پیش‌کشی را نمی‌شمارند.

ترکی: بیگ وئرن آتین دیشینه با خمازلار.

ترجمه: اسبی را که بیگ می‌بخشد، نباید دندانش را نگاه کرد (شمرد).

فارسی: اسب و استر با هم می‌جنگند، مورچه زیر پاله می‌شود.

ترکی: ایکی آت ساواشدی، آرادا اشگین قیچی شیندی.

ترجمه: دو تا اسب با هم دعوا کردند، در این میان پای خر شکست.

فارسی: چاقو دسته‌اش را نمی‌برد.

ترکی: قلینچ قینین کسمز: قلنچ غلافش را نمی‌برد.

**دسته‌ی سوم - تغییره‌های فارسی:**

نظیره‌های بین فارسی و ترکی فراوان است. البته این نظیره‌ها را در بین مثل‌های همه‌ی ملت‌ها و اقوام مختلف هم می‌توان یافت و در مبحث قبلی نیز مقداری به آن اشاره شد. اما منظور ما در اینجا معرفی آن دسته از مثل‌های ترکی می‌باشد که از لحاظ مضمون با امثال و حکم فارسی تقریباً یکسان است. این مثل‌ها نیز احتمالاً از امثال فارسی متاثر یا مُلهم و یا به نوعی مشابهت و یکسانی پیدا کرده‌اند:

**دسته‌ی اول - عین ترجمه‌ی مثل‌های فارسی:**

فارسی: جوجه را آخر پاییز می‌شمارند.

ترکی: جؤجه‌نى پاييزىن آخرىندا سايالاڭ: ترجمه جوجه را آخر پاییز می‌شمارند.

فارسی: جوینده یابنده است.

ترکی: آخداران تاپار: جوینده یابنده است.

فارسی: مار گزیده از رسیمان سیاه و سفید می‌ترسد.

ترکی: ایلان ووران آلاچاتیدان قۇرخار: عین معادل فارسی فوق.

فارسی: چاه کن همیشه در چاه است.

ترکی: كىنكى نە قىدر قويونى درين قازسا، اوْزى تكىنده دۇر.

ترجمه: چاه کن هر چقدر چاه را عمیق بکند، خودش ته آن است.

فارسی: حرف مرد یکی است.

ترکی: كىشى نىن سۆزى بىر الار: حرف مرد یکی است.

فارسی: كل اگر طبیب بودی، سرخود دوا نمودی.

ترکی: كېچل دوابىلسە، أزياشىنا چارە قىلاڭ: ترجمه‌ی فارسی فوق.

فارسی: کاری کن که نه سیخ بسوزد نه کتاب.

ترکی: ايله ايله کى نه شىش يانسون نه کتاب: ترجمه‌ی فارسی فوق.

فارسی: بز گر از سرچشمہ آب می‌خورد.

ترکی: گئچىنин قۇتۇرى بولاغۇن باشىندان سۇ اېچىر.

ترجمه: بز گر از سرچشمہ آب می‌خورد.

فارسی: ماهی را هر وقت از آب بگیری، تازه است.

ترکی: بالىقى نه وقت سۇدان دوتسۇن، تۆھىدى.

احکام دینی به صورت مثال و سخنان حکمت‌آمیز در زبان ترکی رواج یافته‌اند. تأثیرات فرهنگ - عربی و قرآنی به دو صورت در زبان ترکی نمایان است:

#### ۱- عبارات و امثال عربی:

ترکی: ئۆزگەن ئۆزەگە ئۆلوار: از دل به دل راهی است.

عربی: من القلب إلى القلب روزنة: از دل به دل راهی است.

ترکی: چۈخ بىلورسەن، آز دانىش: زیاد می دانی، کم صحبت کن.

نظیر عربی: المكثار مهدازار: زیاده‌گو، بیهوده‌گو باشد.

ترکی: بۇيوك آخماق، كىچىك چاخماق الار.

ترجمه: بزرگترها احمق و کوچکترها سنگ چاخماق [زرنگ‌تر] باشند.

نظیر عربی: كُلْ قصيَّر فِتْنَةُ الْأَعْلَى، كُلْ طَوِيلُ أَحْمَقُ الْأَعْمَرَ.

ترکی: قلیچ ياراسى ساغىلار، اما دىل ياراسى ساغىلماز.

ترجمه: زخم شمشیر بهبود می‌یابد، اما زخم زبان بهبود پیدا نمی‌کند.

معادل عربی: جَرَاحَاتُ السَّيْفِ الْأَلْتِيَامُ وَ لَا يَلْتَامُ مَاجِرَحَ اللَّسَانُ.

ترجمه: برای زخم شمشیر التیامی هست، اما برای زخم زبان التیامی نیست.

#### ۲- امثال مذهبی و دینی:

تعداد قابل توجهی از مثال‌های ترکی صبغه‌ی دینی دارند. این دسته از سخنان حکیمانه بن‌مایه‌های فکری خود را از قرآن یا از احکام شرعی و دینی اقتباس نموده‌اند. در این گروه از ضربالمثل‌ها، مضامینی چون عدالت، حسن معاشرت، مرگ، عظمت پیامبر، مناسک دینی و مذهبی (مانند نماز، روزه، قربانی، نذر و...)، راستگویی و مبارزه با ظلم و نابرابری، جوانمردی، صبر و... که همه از مفاهیم و مبانی دینی هستند، به چشم

ترکی: آروادین ياخشىسىنادا لىعنت پىسىئىدە.

ترجمه: به زن خوب و بد هر دو لعنت باد.

فارسی: زن نجیب و شیطان، لعنت به هر دوتاشان.

ترکی: آرواد يئخان إلۇدۇن آلاھوندا خبرى يۇخدۇر.

ترجمه: از خانه‌ای که زن ویران می‌کند، خدا نیز خبر ندارد.

فارسی: زن شیطان است. زن خانه خراب کن است و معادل:

النساء حَبَائِلُ الشَّيْطَانِ، يَا إِنْ كَيْدَهُنَّ عَظِيمٌ:

ترکی: پالازا بۇرون، ایلى نن سۇرون.

ترجمه: به پالاز ملبس شو و با مردم همنگ شو.

فارسی: خواهی نشوی رسوا، همنگ جماعت شو.

ترکی: ايت هۇرۇز، كاروان گېچىر.

ترجمه: سگ پارس می‌کند و کاروان نیز بگذرد.

فارسی: مه فشاند نور و سگ عو عو کند.

ترکی: قۇرد ايتىن دايى سىدى.

ترجمه: گرگ، دایی سگ است.

فارسی: سگ زرد برادر شغال است.

ترکی: مالۇرى مەحكم توت، ازگەنىڭ أغرى تو تما.

ترجمه: مالت را محکم بگیر و دیگری را دزد قرار نده.

فارسی: پای مرغت را بیند و همسایه را دزد مکن.

**دسته‌ی چهارم: امثال عربی:**

زبان و فرهنگ عربی، به خصوص اسلامی، نیز در همه‌ی زمینه‌ها و ابعاد مختلف اجتماعی - فرهنگی بر فرهنگ و ادبیات کشور ما تأثیر گذاشته است.

جلوه‌ها و صورت‌های گوناگون فرهنگ اسلامی در قالب آیات، احادیث،

- ترجمه: دنیا برای مومن زندان و برای کافر میدان است.
- مضمون حدیث نبوی: **الَّذِي يَسْجُنُ الْمُؤْمِنَ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ**.
- عاتیل آدم بیر دلیکدن ایکی دفعه چالینماز.
- ترجمه: آدم عاقل از یک سورخ دوبار گزیده نمی‌شود.
- مضمون حدیث: **الْمُؤْمِنُ لَا يَلْدُغُ مِنْ جُحْرَةِ مَرَّتَيْنِ**.
- مال گئندر بیز یانا، ایمان مین یانا.
- ترجمه: مال [حرام] به یک جا می‌رود، اما ایمان آدمی به هزار جا. کنایه از این‌که یک مال حرام هزار رخنه در ایمان آدمی ایجاد می‌کند.
- ج - احکام شرعی:**
- مثل‌هایی که با ملهم از مضامین و مفاهیم دینی، احکام شرعی را در قالب مثل بیان می‌کنند؛ موضوعاتی مثل، حلال، حرام، عدل خدایی، سرنوشت و... به عنوان مثال:
- سنی منیم قبریمه قٹی میاجاقلار.
- ترجمه: ترا در قبر من قرار نخواهند داد. کنایه از این‌که هر کس در روز قیامت در گرو اعمال خودش است؛ **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةً**.
- آنا آتا کیچیک تاری دژر: پدر و مادر خدایان کوچک ما هستند.
- آجا میت حلالدی: گوشت میت برای گرسنه حلال است.
- آروادا جاهاد حرامدی: جهاد برای زن حرام است.
- آلهون آغاچینون سسی گلمز: چوب خدا صدا ندارد.
- آلى کفسیز الماز: مرده بدون کفن نمی‌ماند.
- بیز لیک آلهون شائیندەدی: یگانگی (نهایی) در شان خدادست.
- تاری یازانی، بندے پۇزاپىلەز: آنچه را خدا نوشته، بندے نمی‌تواند پاک کند.
- سفارشلن حاج قبول الماز: با سفارش حجّ مقبول نمی‌شود.

می‌خورد. این گونه از مثال‌ها به چند دسته‌ی تقسیم می‌شوند:

**الف - عبارات قرآنی:**

- دسته‌ای از مثال‌های ترکی از عبارات قرآنی استخراج شده‌اند؛ مانند:
- أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ در مقام تعجب و حیرت استعمال می‌شود.
  - بِسْمِ اللَّهِ؛ به معنی بفرمایید. تشریف بیاورید و نیز در مقام تعجب گفته می‌شود.

- فَمَنْ يَعْمَلْ؛ در جواب سوالی گفته می‌شود که از وضع و کار کسی سؤال شود و او نیز اوضاع نه چندان خوب و بد خود را به این صورت بیان کند:
- فَمَنْ يَعْمَلْ؛ که مقتبس از آیه‌ی شریفه: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ...** می‌باشد.
- بعضی مثل‌ها نیز ترجمه یا عین مضمون آیات قرآن می‌باشند؛ مانند:
- گلدى آجل، و ۋېرمىز مېجل: اجل آمد، فرصت نمی‌دهد. عین مضمون این آیه‌ی شریفه است: اذا جاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَقْدِمُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَأْخِرُونَ.
  - وَاللَّهُ أَعْلَمْ؛ در جواب «نمی‌دانم» به کار می‌رود.

**ب - احادیث و مضامین آن‌ها:**

- حق سوز آجی الار: سخن حق تلخ است؛ ترجمه حديث حضرت علی(ع): الحق مُزْ (حق تلخ است). یا:
- حق دانیشانون پېرى آجی الار: کسی که سخن حق بگوید، جایش تلخ است.
  - دوست دؤستون آیناسىندي و یا: کىشى كىشىنون ۋاؤزگىسىدۇر: دوست آیننه دوست است.
- ترجمه و مضمون این حدیث نبوی: **الْمُؤْمِنُ مِرَآةُ الْمُؤْمِنِ**: مؤمن آیننه مؤمن است.
- حیاسى الْمیانون ایمانی الماز: کسی که حیا ندارد، ایمان ندارد.
- مضمون حدیث نبوی: **الْحَيَاةُ مِنِ الْإِيمَانِ**: حیا از ایمان است.
- دۇنیا مۇمنە زىندا دى، کافره میدان.

در تأخیر و دیر آمدن کسی که او را دنبال کاری فرستاده‌اند، بیان می‌شود.

- داغیلان یاغی امامزادیه نذر ایله‌یور.

ترجمه: روغن ریخته را نذر امامزاده می‌کند؛ کنایه از رندی و زرنگی افراد است.

- طمعون مرتضی علینون کرمیندن چؤخدور.

ترجمه: طمع تو از کرامت مرتضی علی(ع) نیز بیشتر است. کنایه از طمع کاری و ولع بعضی افراد است.

- گؤلمز گؤلمز، گۈلنەدە تىشت قاباغىندا گۈلر.

ترجمه: نمی‌خنند، نمی‌خنند، وقتی هم که می‌خنند، مقابل تشت [تشت مسجد] می‌خنند؛ این مثل کنایه از انجام نابه هنگام کاری است.

- مسجد قاپوسى آچىخدى، ايتىن حاياسىنا نە گلۇب!

ترجمه: در مسجد باز است، حیای سگ کجا رفت؛ نظیر مثل فارسی: در دیزی باز است، حیای گربه کجا رفت. مثل مذکور در نگه‌داری حرمت و شخصیت افراد به کار می‌رود.

- مسجد قاپى سۇدۇر، نە سۇكماق الور نە ياندىرىماق!

ترجمه: عین درب مسجد است؛ نه می‌توان خرابش کرد، نه سوزاند. در مورد کسی یا چیزی به کار می‌رود که به هر حال باید او را تحمل کرد.

### ساختار دستوری ضرب المثل‌های ترکی:

ضرب المثل‌های ترکی، بنایه ضرورت، در زمان‌های مختلف اعم از گذشته، حال و آینده به کار رفته‌اند؛ به عبارت دیگر ضرب المثل‌ها در هر یک از زمان‌های گذشته (با شاخه‌ها و تقسیمات مختلف زمانی آن) و در حال و آینده (با تقسیمات متعدد آن‌ها) و در صیغه‌های شخصی مفرد و جمع و به صورت غایب یا مخاطب بیان شده‌اند.

- قیصاص قیامته قالماز: قصاص به روز قیامت نمی‌ماند.

- علی از بولونا ولی از بولونا: علی به دین خود، ولی به دین خود. نظیر عیسی به دین خود و موسی به دین خود. یا معادل: لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلَنَا دِيْنُنَا.

- کۈرنان چۈرك يىشە آلاھى آراداگۈر: با آدم کور نان بخور، اما خدا را در میان بین.

### د - تشابهات دینی:

آن دسته از ضرب المثل‌هایی که مضمون دینی یا حکم شرعی ندارند، اما برای بیان مقصود خود به فرهنگ یا اصطلاحات دینی اشاره کرده و از آن‌ها وسیله‌ای برای بیان مقاصد ذهنی خود استفاده نموده‌اند. این مثل‌ها نیز اغلب معنای کنایی و گاهی نیز صورت کنایی طنزی و یا انتقادی دارند؛ مانند:

- اقدار حالوا يېمىشىم، ياسىنى آزىزدەن أخورام.

ترجمه: آنقدر حلوای خورده‌ام که یاسین را از حفظ می‌دانم. کنایه از تجربه و پختگی در کاری است.

- آن ايکى ايماما يالوارىنجان، بير آلاها يالوار.

ترجمه: به جای این که به دوازده امام التماس کنی، به خدای واحد التماس کن.

- بير شاهيا قرآن ختم ايندور.

ترجمه: به یک شاهی قرآن ختم می‌کند؛ کنایه از نهایت فقر و نیازمندی است.

- پير منيم دى، كرامتىن بىلىرم.

ترجمه: پیر اگر مال من است، کرامتش را می‌شناسم. کنایه از آگاهی از خصوصیات و توانمندی‌های کسی است که نسبت به دیگران کم یا بیشتر است.

- حاجا گىندەن گىلدى، ساجا گىندەن گىلمەدى.

ترجمه: کسی که به حج رفت، برگشت، اما کسی که به دنبال ساج رفته، هنوز برنگشته؛

به صورت استفهام انکاری بیان می‌شوند. در اینجا نیز گوینده‌ی مثل یا سخنان پندآمیز خود را به صورت پرسشی و سؤالی مطرح می‌نماید. اما قصد او درخواست جواب نیست. زیرا مقصود و مضمون کلام در صورت استفهامی آن آشکار است. متنه‌ی اینجا نیز گوینده با بیان نوعی استفهام انکاری، باز بر مؤکد و مبرم ساختن مقاصد ذهنی خود در نزد مخاطب و شنونده اصرار می‌ورزد؛ به عنوان مثال:

- دُوْنَهِ كوشَكْ دَئْمِيشِمْ، آتووا إِشكْ؟!

ترجمه: آیا به شترت دایلاق (بچه شتر) گفته‌ام یا به اسبت الاغ؟ یعنی نگفته‌ام! این مثل در زمان حاشا و انکار یک واقعه و یا اتهامی که متوجه شخص شده است، و دیروز مقام دفاع، به کار می‌رود.

- طُوْيِ يِيْگِ سِيزْ؟، گلِينِ يِنْگِ سِيزْ؟

ترجمه: عروسی بدون داماد؟ و عروس بدون ینگه؟ نه! نمی‌شود. در این گونه مثل‌ها گوینده، مقصود خود را، که در صدد انکار و یا مذمت آن است، به صورت سؤالی و استفهامی بیان می‌کند و ظاهر و محتوای کلام نیز چنین است که هدفش انکار آن می‌باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که بعضی از مثل‌های استفهامی با جواب سؤال نیز همراه می‌باشند. یعنی گوینده در ضمن طرح و تأکید مقاصد ذهنی خود به صورت سؤالی، جواب سؤال ذهنی خود را نیز مطرح می‌نماید تا به این طریق راه را برای درک ذهنی خواننده یا مخاطب هموار سازد؛ به عنوان مثال:

- آتِ كِيمِينِ دور؟ مِيْنُون؟ دُونَهِ كِيمِينِ دور؟ گِيْنُون؟

ترجمه: اسب مال چه کسی است؟

ج: مال کسی که سوار شده است!

از میان وجوه مختلف فعلی اعم از اخباری، استفهامی، امری، تعجبی، دعاوی، «وجوه امری» از کاربرد بیشتری برخوردار است. این امر به این علت است که اغلب اهداف گویندگان مثل، چون جنبه‌ی اخلاقی و تربیتی و به عبارت دیگر صورت ایجابی یا سلبی داشته، لذا سخنان مثل گونه‌ی آنان نیز بیشتر از جنبه‌ی امری برخوردار می‌باشد.

در اینجا جهت معرفی و تبیین ساختار دستوری مثل‌ها، به تعدادی از وجوه و ساختار دستوری و بیانی آن‌ها اشاره می‌کنیم:

#### ۱- مثل‌های استفهامی:

بعضی از سخنان حکمت‌آمیز ترکی به علت اهمیت و تأکید موضوعی آن، در قالب جملات سؤالی بیان شده‌اند؛ هدف گوینده در اینجا القاء مضمون یا حکمت فکری و اخلاقی به مخاطبان است که به صورت سؤال و استفهام ادا می‌شود؛ به عنوان مثال:

- سُؤْغَانِ يِشْمِهِ يِوبْ سَنْ، نِيهِ اِيْچُونْ (قارنون) آغْرِيُور؟

ترجمه: اگر پیاز نخوردۀ‌ای، پس چرا دلت درد می‌کند؟

این مثل درباره‌ی کسی به کار می‌رود که خود را مبّرا از اتهامی دانسته، اما مصرانه از خود نیز دفاع می‌نماید. و نیز:

- كَتْ نَهْ دَئْرْ؟ قَتْ نَهْ دَئْرْ؟

ترجمه: ده کجا؟ و قند کجا؟ یعنی در ده کی قند پیدا می‌شود!. در بیان امری که تقریباً ناممکن و یا دشوار است، به کار می‌رود.

این دسته از ضربالمثل‌های سؤالی تقریباً جواب خود را به همراه دارند و شنونده یا مخاطب با شنیدن آن و در واقع با اندکی تأمل به اهمیت مقصود گوینده‌ی پی خواهد برد.

دسته‌ی دیگری نیز از همین گونه مثل‌های استفهامی وجود دارد که تقریباً

- اِل یا يالقا دایانوب، ایسکندر تَزه آیانوب!

ترجمه: ایل به بیلاق رسیده، اما اسکندر تازه بیدار شده است؛

نظیر: نوشداروی بعد از مرگ شهراب

ج - ماضی استمراری:

- آراز آخریدی، گُوزوم باخیردی.

ترجمه: رود ارس جاری بود و چشم می‌نگریست!

این مثل در جایی به کار می‌رود که در مقابل چشم آدمی اتفاق و حادثه‌ای روی دهد و کاری از دست او بر نیاید.

د - مضارع (اخباری، التزامی و امری):

- سنی ایستیرم، اُزُمی سندن چُوخ ایستیرم.

ترجمه: ترا دوست دارم، اما خودم را از تو بیشتر دوست دارم.

- سُو بیر یشَرَدَه قالسا، ایلهَنَر.

ترجمه: آب اگر در یکجا بماند، می‌گندد.

- دُوشانا دیور قاج، تازیا دیور تؤت.

ترجمه: به خرگوش می‌گوید: بد و به سگ تازی نیز می‌گوید: بگیر.

این مثل در مورد آدمهای دو به هم زن به کار می‌رود.

- آجین ایمانی الْماز.

ترجمه: شکم گرسنه ایمان ندارد.

- دامارینا باخ قانین آل.

ترجمه: به اندازه‌ی رگش خون بگیر.

یعنی مسؤولیت هر کس به اندازه‌ی توان اوست. گاهی بعضی از مثل‌ها از

چندین فعل امر تشکیل یافته‌اند:

- اینَّما، آلانَّما، اوْتَّانَما!

و پیراهن مال چه کسی است؟

ج: مال کسی که آن را پوشیده.

- دیشون آغريبور؟ چَكْ قۇئتار! قۇنىشون پىسىدى؟ كۆچ قۇئتار!

ترجمه: دندانت درد می‌کند؟

ج: پس آن را بکش!

همسایه‌ات بد است؟

ج: کوج کن و بروا!

همان‌طوری که ملاحظه شد، در این‌گونه مثل‌ها گوینده راهکارهای سؤال خود را نیز به مخاطب نشان می‌دهد. در عین حال که صحبت و یا مثل‌هایش به صورت سؤالی و استفهامی بیان شده است.

۲- زمان‌های مختلف در مثل‌ها:

الف - ماضی بعید:

- گلمىشىدى شفا وْثِرَة، ووردى كُور اِيلَهَدى.

ترجمه: آمده بود شفا دهد، اما زد کورش کرد.

در میان افعال و زمان‌های گذشته، ماضی بعید خیلی کمتر از سایر زمان‌ها مورد استعمال امثال و حکم قرار دارد. زیرا که فاصله‌ی زمانی و آثار فعلی و عینی آن بسیار دور است و از آنجایی که هدف گوینده نیز استناد به واقعیت‌ها و پدیده‌های نزدیک به ذهن و زمان مخاطب است، لذا کمتر به زمان‌های دور و دراز، از جمله ماضی بعید، توجه داشته است.

ب - ماضی نقلی:

- سَنْدَن كُور ایت خِير گُورمه يوب.

ترجمه: از تو سگ کور نیز خیری ندیده است؛ کنایه از خست یا بی‌خاصیتی بعضی افراد است.

ترجمه: انسانیت را از انسان و بوی خوش رانیز از گل سرخ بجوی.

### ساختمان ترکیبی مثل‌ها:

#### الف - جملات ساده:

مثل‌های ترکی گاهی در دو کلمه بیان شده‌اند. کلمه‌ی اول قصد اصلی گوینده است که آن را در کلمه‌ی دوم توضیح می‌دهد؛ به عنوان مثال:

- سُوبایلیق؛ سلطانلیق: مجردی = سلطانی
- ایشله، دیشله یا ایشله‌مه، دیشله‌مه.

ترجمه: کارکن، بخور یا کار نکن، نخور.

یعنی آدمی در مقابل کار و تلاش از دنیا بهره و روزی به دست می‌آورد.

گاهی جملات مثل‌ها با افعال ساده و عامیانه بیان می‌شوند:

- باشپمیز دگیرماندا آغارمیوب!

ترجمه: سرمان در آسیاب سفید نشده است!

- ساقیزی چئرویوب! نظیر: حنایش رنگ ندارد.

- کئر تو دوغون بوراخماز.

ترجمه: آدم کور آنجه گیرش بیفتند، رها نمی‌کند.

#### ب - جملات طولانی:

عده‌ای از مثل‌های ترکی، بر عکس موارد بالا، گاهی دارای جمله‌های طولانی و متعددی تشکیل می‌شوند. این گونه جملات زمانی به کار می‌روند که قصد گوینده‌ی آن بیان پند یا نکات اخلاقی مختلف بوده، در عین حال جهت تشریح و توضیح بیشتر مقصود اصلی خود، به جملات طولانی روی می‌آورد؛ مانند:

- ياخشيليقا ياخشيليق، هر كيشينين ايشى دى، يامانليقا ياخشيليق، نر

ترجمه: باور مکن، فریب مخور، خجالت مکش! در معاشرت و به خصوص معامله با مردم این سه خصلت را باید داشته باشی.

#### - تنبله سؤز دِنن، نصیحتَه قولاغ آس!

ترجمه: به آدم تنبیل نصیحت کن و نصیحت آدم عاقل رانیز گوش کن. عده‌ای از امثال نیز دارای دو وجه امر و نهی می‌باشند که در دو وجه یا موضوع جداگانه‌ای به کار می‌روند؛ به عنوان مثال:

#### - آدین إشید، أزوْن گئرمە!

ترجمه: اسمش را بشنو ولی خودش رانبین.

در مورد آدمهای شرور و زیان‌بار به کار می‌رود.

فعل امر مخاطب از جمله افعال مورد استفاده و استناد امثال و حکم ترکی است که نسبت به سایر افعال از بسامد و امکال استعمال بیشتری برخوردار است. این امر به آن جهت است که اهداف اصلی مثل‌ها جنبه‌ی تعلیمی و حکمی دارد و بنابراین این کار اغلب به صورت فعل امر امکان‌پذیر می‌گردد:

#### - قاناتوا باخ، اوچ.

ترجمه: به اندازه‌ی بالت پرواز کن؛ معادل: به اندازه‌ی گلیمت پایت را دراز کن.

#### - سؤزى آت يېرە، گىڭىر يېئە سىئىن تاپار.

ترجمه: سخن را بگو، خود صاحبیش را پیدا می‌کند؛ یعنی سخن خوب تورا سرانجام صاحب اندیشه‌ای پیدا کرده، آن را به کار می‌گیرد.

گاهی افعال امر خطابی در بیان دو موضوع متفاوت، منتهی با یک قصد کلی به کار می‌روند؛ به عنوان مثال:

#### - آداملىقى آدامنان اىستە، خۇش اىبى قىزىل گۈلدى!

صنعت جناس بین دو کلمه‌ی «یاشدان» و «باشدان» نیز که نوعی موسیقی و آهنگ کلمه در عبارت ایجاد می‌کند، مورد توجه بوده است.

- حامانان چیخانین اَری الْاسان، سَفَرَدَنْ گَلَّهَنِينْ آروادی!

ترجمه: به کسی که تازه از حمام بیرون آمده، شوهر بشوی و به کسی که تازه از سفر برگشته، همسر [شوی].

- آج قاتيق ايستهَمْز، يؤخلو ياشْتْيَق!

ترجمه: آدم گرسنه ماست نمی‌خواهد و آدم خواب آلود بالش [نمی‌خواهد].

**ب - حذف فعل به قرینه‌ی دومی:**

در بعضی از مثل‌های ترکی حذف فعل به قرینه‌ی دومی نیز صورت می‌گیرد؛ به عنوان مثال:

- دايى نان داغا، عَمَه ايلن باغا گئْتَ.

ترجمه: با دایی به کوه و با عمه به باغ برو.

- گَزْمَكَهُ غُربَت، أَلْمَكَهُ وَطَنَ ياخشى دور.

ترجمه: برای سیر و گردش غربت [خوب است] و برای مرگ وطن خوب است.

**ج - حذف فعل به قرینه‌ی معنوی:**

فعل رکن اصلی جمله است و آوردن آن در مثل‌ها نیز، چون مقصود اصلی گوینده را در بردارد، ضروری و مهم است. اما عده‌ای از امثال و حکم ترکی به جهت رعایت اختصار و ایجاز بدون فعل بیان گردیده‌اند.

مقصود گوینده در بیان این‌گونه مثل‌های کوتاه و رسما، رعایت وقت و یا سرعت عمل در تأثیر سخنان حکیمانه‌ی خود می‌باشد؛ مانند:

- آيرى قارداش، ياد قُؤنشو.

ترجمه: برادر جدا شده (دور افتاده) مانند همسایه‌ی بیگانه [است].

- اَرْگَرَك، تَنْزَگَرَك.

کیشینین ایشی‌دی.

ترجمه: نیکی در مقابل نیکی کار هر فردی است. اما نیکی در مقابل بدی، کار انسان‌های مرد و قهرمان است.

- يامان قُؤنشو، يامان آرواد، يامان آت، يُبرينَدَنْ كُتْج، بِيرِينْ بُؤْشا، بِيرِين آت!

ترجمه: همسایه‌ی بد، زن بد، اسب بد؛ از یکی [همسایه] کوج کن، یکی [زن] را طلاق بده و یکی [اسب] را رها کن [پفروش].

- قَيْزِيدِيم، سلطانِيدِيم، آدَاخَلاتِيدِيم، خان الْدُومَ أَرَه گِتَتِيدِيم، قَباقلاَرِدا، قَوْل الْدُوم. بِيرِينْ دُؤْغُدُوم، آسْتَانَا دَا كَوْل أُولَدُوم.

ترجمه: دختر بودم، سلطان بودم، نامزد شدم، خان [خانم] شدم. شوهر کردم، در مقابل دیگران کنیز شدم. وقتی نیز یکی را زاییدم، در آستانه‌ی درها خاکستر شدم.

### حذف فعل در امثال ترکی:

**الف - حذف فعل به قرینه‌ی لفظی اولی:**

در تعداد قابل توجهی از امثال و حکم ترکی، جهت رعایت اختصار و گاهی در راستای ایجاد موزونیت در کلام، که اساس روح ساختاری ضرب‌المثل‌های ترکی را تشکیل می‌دهد، فعل دوم به قرینه‌ی لفظی فعل اول حذف شده است. در این‌گونه مثل‌ها علاوه بر اختصار، اغلب جنبه‌های هنری و زیبائشنختی مثل مانند موزونیت در کلام نیز مورد توجه گویندگان آنها قرار گرفته است؛ به عنوان مثال:

- آدامى باشدان تانيالار، آغاچى ياشдан!

ترجمه: آدمی را ز سر (عقل) می‌شناسند و درخت را از سال (سن). در این‌جا قصد گوینده؛ علاوه بر حذف فعل بر قرینه‌ی لفظی اول، ایجاد

**الف - ضرب المثل‌های کنایی واقعی و قابل فهم:**

آن دسته از ضرب المثل‌هایی که در جهان خارج واقع شده یا قابل پیش‌بینی و اتفاق می‌باشند و بنابراین عقل آدمی اتفاق و یا واقعی بودن آنها را می‌پذیرد؛ مانند:

- اُزگه آتینا مینْ تئز دؤشرا!

ترجمه: کسی که بر اسب عاریتی (بیگانه) سوار شود، زود پیاده می‌شود.

- چۈرەگى دىزى اۇستىنده دى!

ترجمه: ناش همیشه روی زانویش قرار دارد؛ کنایه از خسیسی برخی افراد است.

- خان نَهْبَزْگَلِي قالدى!

ترجمه: خانه ننه در حال بزرگ ماند! یعنی کارش نیمه تمام ماند.

- طۇيىله دە ياتوب، بالاخانا ادعاسى إيلەيور.

ترجمه: در طولیه خوابیده و ادعای بالاخانه (خانه‌ی دو طبقه) می‌کند.

- يۈز ايلين اغروسيينا، جمعه آخشارمىن اُرگۈزۈ!

ترجمه: به دزد صد ساله، موعد شب جمعه را می‌آموزد؛ کنایه از ایراد گرفتن به یک استاد ماهر است.

**ب - مثال‌هایی کنایی غیر واقعی و قابل فهم:**

مثل‌هایی که در جهان خارج اتفاق می‌افتد، ولی عقل آدمی آنها را می‌پذیرد؛ مانند:

- من قارانى باسماقدان، قارامنى باسيرا!

ترجمه: به جای این که من بر سیاهی غلبه کنم، سیاهی بر من غلبه می‌کند؛ کنایه از طلب‌کاری یا پیش‌دستی بعضی افراد خط‌کار می‌باشد.

- ئوزوندن چاريق تىكەسَن مىن ايل گىنلەر!

ترجمه: از پوست صورتشن چارق درست کنی، هزار سال دوام می‌آورد؛ کنایه از

ترجمه: شوهر باید، زود باید! یعنی اگر کسی شوهر می‌کند باید زودتر شوهر کند.

**- اُوغلان جۈتَدَ، قىز سۈتَدَ!**

ترجمه: پسر در کشت و کار و دختر در شیرخواری؛ یعنی رشد جنسی دختر از پسر بیشتر است.

**- الوم بېرگۈن، شۇون بېرگۈن**

ترجمه: مرگ یک بار و شیون یک بار

این مثل در مذمت بهانه‌جویی افراد به کار می‌رود.

**- الْمَكَّةَ قُؤْنُشُو اُوشاقِي.**

ترجمه: برای مرگ، بچه‌ی همسایه [بهتر است].

گاهی نیز تعداد مثال بدون فعل، که به اصطلاح تحت عنوان قرنیه معنی حذف شده‌اند، بیش از دو تاست:

**- آتاچۈرەگى، ميدان چۈرەگى، أگول چۈرەگى زندان چۈرەگى.**

ترجمه: نان پدر مانند نان میدان جنگ [افراح و خوردگی] و نان پسر انانی که پسر برای آدمی می‌آورد] مانند نان زندان [اندک و حزن آور] است.

**امثال کنایی:**

اغلب ضرب المثل‌های ترکی جنبه کنایی دارند. این دسته از ضرب المثل‌ها، که تعداد قابل توجهی از حجم رایج مثال‌های ترکی را تشکیل می‌دهند، عصاره و چکیده‌ی تجربیات و اندیشه‌های عمیق و پراحساس مردم استان اردبیل و آذربایجان می‌باشد که در لفافه و قالبی از سخنان ادبی و کنایی و یا پوشیده و رمزی بیان شده‌اند. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان امثال و حکم کنایی زیان ترکی را به چند دسته‌ی زیر تقسیم‌بندی کرد:

افراد است.

### - یؤمور تادان یئون قیرخار!

ترجمه: [اقلانی] از تخم مرغ پشم می‌چیند؛ کنایه از خسیسی زیاد است.

### ۵- عبارات کنایی کوتاه:

این دسته از ضرب المثل‌های کنایی، به صورت کوتاه و مختصر و یک جمله‌ای بیان می‌شوند و گاهی نیز به صورت مصادر کنایی؛ به عنوان مثال:  
آز آشین دوزی دکور.

ترجمه: نمک آش کمی نیست! کنایه از این‌که خیلی شلوغ و یا رند است.

### - ساقیزی چۈرۈوب!

ترجمه: سقّش جویده شده! کنایه از این‌که حرفش اعتباری ندارد! و یا:  
شیلاق آتماق!

یعنی به هوا پریدن و شادی کردن.

### - قاطیر آلان سۇئۇشىدى.

ترجمه: آن‌که قاطر می‌خرید، رفت! کنایه از سپری شدن کاری و گذشتن موعد آن است.

### - يامان آتووی چاپورسان!

ترجمه: اسبت را عجب به جولان در می‌آوری! کنایه از این‌که خوب دوران به دست تو افتداده و شادی می‌کنی!

### - ايشى پىشىب!

ترجمه: کارش پخته است! یعنی عجب به دردسر افتاده!

### مثل از امور محال:

عده‌ای از امثال ترکی از امور محال و غیرواقع اقتباس شده‌اند. در این گونه

پررویی بعضی افراد است.

### - داش آتوروپ كىڭ داشا آغلىه يورا

ترجمه: سنگ نشسته و کاهگل به حالش گریه می‌کند؛ نظیر؛ دایه‌ی مهربان‌تر از مادر.

### - كۈر قۇيۇن گېنچە ئىتلار.

ترجمه: گوسفند کور شب هنگام چرا می‌کند. کنایه از این‌که آدم کور همه جا را تاریک و آدم بد همه چیز را بد می‌انگارد؛ هر کسی بر طینت خود می‌تند.

### ج- عبارات غیرواقعی کنایی و دیرفهم:

عده‌ای از امثال و عبارات حکمی ترکی از امور غیرواقع و محال سرچشمۀ می‌گیرند و هدف گوینده از بیان آن‌ها غیرواقعی و محال بودن امری است. متنه‌ی پایه‌ای این دسته از سخنان و ضرب المثل‌های ترکی، مبتنی بر امور خلاف عقل بشری و سنت طبیعی است. مخاطب در این‌گونه موارد با دقّت و تأمل عمیق می‌تواند منظور غایی گوینده را درک نماید؛ به عنوان مثال:

### - ايلە دانىشور كى پىش مىش تۇيۇغۇن گۈلمىگى گلۈر!

ترجمه: طوری صحبت می‌کند که مرغ پخته هم خنده‌اش می‌آید!! کنایه از نهایت بیهودگی و مسخرگی کاری است.

### - سېچان قۇيروغۇن ئىگىرە كان آزىر!

ترجمه: موش با دمش گردو می‌شکند؛ کنایه از کسی که از هر لحاظ ترقی کرده است به دیگران نیز توجهی ندارد؛ نظیر این مثل فارسی: با دُمش گردو می‌شکند!

### - قره قارقا خالاسىنин گلىنى ألو!

ترجمه: کلاع سیاه عروش خاله‌اش شده؛ کنایه از پیدا کردن باب و مثل خود است.

### - پىر آلتىندان ياسا گىندىن دۇر!

ترجمه: از زیرزمین (پنهانی) به مجلس عزا می‌رود! کنایه از نهایت زرنگی و رندی

ضرب المثل‌ها، هدف گوینده معمولاً سختی و یا ناممکن بودن کاری است؛  
به عنوان مثال:

- جُوچه نَنَه سِينَدَن سُؤْت گُورَمَز، گُورَسَدَه باغری چاتَار!

ترجمه: جوجه از مادرش شیر نمی‌بیند و اگر هم ببیند، سکته می‌کند. کنایه از کاری  
محال است.

- قوم گُؤَوَرَنَه یا فلانی بوینوز چیخار داند!!

- ترجمه: وقتی که شن‌ها سبز شوند یا فلانی شاخ در بیاورد! [امری است محال]

- هچ یلی سِن پیشیک هاردا یوموتار!

ترجمه: هیچ می‌دانی گربه در کجا تخم می‌گذارد! یعنی این‌که تو چیزی نمی‌دانی!

#### اعمال بدون شخص معین:

تعداد قابل توجهی از امثال و حکم ترکی خطاب به شخص معینی  
نیست، بلکه جهت استفاده از عموم به صورت عام و کلی بیان شده‌اند بدون  
آن‌که شخص یا مخاطب خاصی را مورد نظر داشته باشند؛ از آن جمله:

- آشنا آشنا گل‌لی چیخدی اجاق باشنا!

ترجمه: در حالی که مرغ می‌کرد، یواش یواش به بالای اوجاق درآمد. این مثل در  
موردنگرانی به کار می‌رود که رندانه خود را به مقام و جایی که حقشان نیست، برسانند.

- بیری ایتَدِی، بیری بیتَدِی!

ترجمه: یکی گم شد، یکی سبز (پیدا) شد.

- اُزُون بُووب باربُووز اُوسته قویور.

ترجمه: خودش را شسته، روی پونه می‌گذارد؛ کنایه از آدمهایی که در عین مقصّر  
بودن، ادعای بی‌گناهی نیز می‌کنند.

#### حکمت اسنادی:

آن دسته از ضرب المثل‌های دسته بالایی هستند که جنبه حکمت و اندرز  
عام داشته، صرفاً به صورت دستورالعمل کلی و بدون خطاب به شخص  
معینی بیان می‌شوند؛ مانند:

- حق پیشده فالماز.

ترجمه: حق زمین نمی‌ماند (نابود نمی‌شود).

- چُوخ ياشيان چُوخ ييلمز، چُوخ گَزَن چُوخ ييلز.

ترجمه: آن‌که زیاد عمر کرده، زیاد نمی‌فهمد. اما آن‌که زیاد سفر کرده است، بیشتر از  
دیگران می‌فهمد. در اهمیت سیر و سفر به کار می‌رود.

- سُؤْزِدن سُؤْز چیخار.

ترجمه: حرف حرف، می‌آورد؛ نظیر: الكلام يَجَرُ الكلام.

- قُولاغ آسان اُوز سُؤْزُون إشیدَر.

ترجمه: هر کس به سخن دیگران دزدگی گوش دهد، حرف خودش را خواهد شنید.

- ياخشى قُوْئُنىشى قارداشдан ايره ليدى.

ترجمه: همسایه‌ی خوب از برادر نزدیک‌تر است [یه آدمی].

#### امثال شرطی:

مفاهیم عده‌ای از ضرب المثل‌های رایج در زبان ترکی به صورت جملات  
شرطی و با ذکر جواب شرط بیان شده‌اند. بعضی از آن‌ها مستقیماً نتیجه‌ی  
حکمت و سخنان سنجیده را در جواب شرط بیان می‌کنند. عده‌ای دیگر نیز  
به صورت کنایی عنوان می‌شوند که باید شنونده با تأمل و تفکر، مفهوم غایی  
گوینده را دریابد؛ مثال دسته‌ی اول:

- آلاه دِيپَر تانى مَنَى. تانيماسان، بير بلا گُونَدَرَم نَه سَنَى تانير نَه مَنَى.

این که هر کس جهت تربیت دختر او را کتک نزند، روزی از افسوس و پشیمانی به زانویش خواهد زد.

- یاتیب سان آییق اُل، آییق سان ساییق اُل.

ترجمه: اگر خوابیده‌ای، بیدار باش و اگر بیداری، آگاهتر و هشیارتر باش.

- یاغ میورسان، گُرولدا.

ترجمه: اگر نمی‌باری، لاقل غرتش داشته باش؛ کنایه از این‌که اگر عمل‌کاری نمی‌کنی، لاقل با زبان و حرف خود از ما حمایت کن؛ نظری:

وور دِئمگ وور ماقدان دور: «بزن» گفتن، خود نوعی زدن و کمک کردن است.

### مثل‌های گفت‌وگویی:

مثل‌های گفت‌وگویی آن دسته از مثل‌ها و سخنان حکمت‌آمیز و کنایی می‌باشند که بین دو طرف معین و یا نامعین و به صورت مستقیم و یا نقل قول غیرمستقیم نقل می‌شود. در این گونه صحبت‌ها گوینده منظور غایی و سخنان پخته و کلام شیرین خود را در قالب جملات سوال و جوابی بیان می‌کند؛ به عبارت دیگر از قول شخص یا چیز یا حیوان فرضی، سؤال و نکته‌ای را مطرح می‌کنند و سپس از قول شخص یا چیز ثالث جواب موردنظر خود را بیان می‌نمایند؛ به عنوان مثال:

- آدون نه دور؟ ج: داش دَمِير! یومشالارسان، یومشالارسان!

ترجمه: اسمت چیست؟ ج: سنگ آهنین! آری نرم می‌شوی، نرم می‌شوی!

- کِنچَلَه دِئدِيلَر: باشووی بُؤدون؟ دئدی: بُؤدومدا، دارادیمدا!

ترجمه: به کجل گفتند: سرت را شستی؟ جواب داد: شستم و شانه نیز کردم!

- قاطیردان سُوروش‌دولاو: دَدَن کیمدور؟ دئدی: نَهَم آت دور.

ترجمه: از قاطر پرسیدند: پدرت کیست؟ جواب داد: مادرم اسب است.

ترجمه: خدا می‌گوید که مرا بشناس، اگر نشناسی، بلای به تو نازل می‌کنم که نه ترا بشناسد و نه مرا.

- آزگه آتینا میَنْ تَنْدَوْشَر.

ترجمه: کسی که بر اسب عاریتی سوار شود، زود پیاده می‌گردد.

- آرباین بار ماغی قاناسا، کاسیب پنجه گین جیار.

ترجمه: اگر از انگشت ارباب (بولدار) خون بیاید، آدم فقیر کت خود را [برای مداوای او] پاره می‌کند.

- إِشْكَدَن يَنْخِيلَاتِين بَلْلِي سِينَار.

ترجمه: اگر کسی از خر فرو افتد، کمرش می‌شکند و یا:  
- ایشی آستاگزور، اوستاگزور.

ترجمه: کار را آهسته انجام بده، اما، ماهرانه انجام بده.

- قُونشُو أَسِيَدِي، كُؤر قِيزِيمِ اِوَدَه قَالْمازْدِي.

ترجمه: اگر همسایه، همسایه بود، دختر کورم در خانه نبود. [او را شوهر می‌داد].  
مثال برای دسته‌ی دوم (افعال شرطی کنایی):

- اُزُزومونکی آتیمی دَ پِشَه، سُؤموگیمی آتماز.

ترجمه: اگر خویش (فامیل) خودم گوشتمن را بخورد، اما استخوانم را دور نخواهد ریخت. در اهمیت خویشی و فامیلی به کار می‌رود.

- چُؤپیان ایستَه سَه اِرْكَك دَنَد، سُؤت ساگار.

ترجمه: چوبان اگر بخواهد از حیوان نر نیز شیر می‌دوشد.

این مثل در مورد توانمندی و قدرت بعضی افراد به کار می‌رود که در عین توانایی، اظهار عجز و ناتوانی می‌کنند.

- قِيزِين دَوَى مِيَنْ، دِيزِين دَوَىر.

ترجمه: کسی که دخترش را نزند [جهت تربیت] زانویش را خواهد زد. کنایه از

- آر آغاچی؛ گل آغاچی.

ترجمه: درخت شوهری یعنی درخت گل. یعنی شوهر مثل گل زیباست.

- سؤپاپلیق؛ سلطانلیق.

- ترجمه: مجرّدی یعنی سلطانی.

- قیزسیز نَتَه؛ دُؤزسیز نَتَه.

مادر بدون دختر یعنی مادر بی‌نمک [غذای بی‌نمک].

- کَنْدِی؛ ېشْمَگَه بَنْدِی.

ترجمه: دهاتی؛ یعنی وابسته و اسیر خوردن.

- نِسِیَه؛ گِيرمَز كِيسِيَه!

ترجمه: نیسیه؛ یعنی آنچه دیگر به کیسه (جیب) باز نمی‌گردد.

### مثال‌های تشبيه‌ی:

اصولاً بنای مثل بر تشبيه استوار است و اگر تشبيه‌ی در میان نباشد، مثل و سخن حکمت‌آمیزی حاصل نمی‌شود. اما گاهی در میان ضرب‌المثل‌های ترکی یکی از طرفین تشبيه آورده نمی‌شود و با ساختن نوعی تمثیل یا استعاره بر حسن و زیبایی کلام افزوده می‌شود. گاهی نیز جهت زیباسازی و ایجاد فضای حسی و قابل دریافت برای مخاطبان، طرفین تشبيه را نیز ادا می‌کنند. در اینجا وجه شبه همان چیزی است که مقصود اصلی گوینده را تشکیل می‌دهد و مخاطب با شنیدن یا خواندن آن به ماهیّت و چگونگی وجه شبه گاهی پیدا می‌کند. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

- اوشاق بُؤپونمَگ؛ داش چینَه مَكْدُورا

ترجمه: تربیت و بزرگ کردن کودک، مانند جویدن سنگ [سخت] است.

- ايله قۇرخور؛ جىن دىميردَن قۇرخان كىمى!

- قازان دئدی دىبىم قىزىلدان دى! چمچه دئدی: بولانىب چىخموشام.

ترجمه: دیگ گفت که ته من از طلاست. چمچه جواب داد: آری من در ته (داخل) تو حرکت کرده و بیرون نیز آمدەم. (داخل دیگ را به خوبی می‌شناسم). این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که ادعای ظاهری دارند و دیگران را به خوبی می‌شناسند.

- دئويه دئديلَر: نېه بُؤپىنون أىرىدى؟ دئدی: هارام دؤزدى!

ترجمه: به شتر گفتند: چرا گردن تج است؟ جواب داد: کجایم راست است!

بعضی از امثال و حکم گفت و گویی دارای چندین جمله‌ی طولانی:

- آت كىمىن دور؟ ج: مىنەنин. دۇن كىمىن دور؟ گىئەنин!

ترجمه: اسب مال کیست؟ ج: مال کسی که سواره است. پیراهن مال کیست؟ مال کسی که می‌بوشد.

- سُؤغانى كيم يىه ر؟ دَرَدَجَر، ايرادى كيم ايلر؟ آى بَجَر.

ترجمه: پیاز را چه کسی می‌خورد؟ آدم مریض! ایراد را چه کسی می‌گیرد؟ آدم عیب‌جو!

### امثال توضیحی:

مثال‌های توضیحی از امثال زیبا و دلنشیں رایج ترکی به شمار می‌آیند. در اینجا مثل‌ها به صورت عبارات توضیحی بیان می‌شوند؛ به این معنی که ابتدایک اسم یا ترکیب اسمی را بیان کرده، سپس طی جمله یا عبارتی دیگر، به توضیح آن می‌پردازند. هدف گویندگان این‌گونه مثل‌ها مؤکّد ساختن امری یا شرح آن در قالب عبارات مثل گونه‌ی توضیحی می‌باشد؛ به عنوان مثال:

- آش؛ قاپواجان يولداش!

ترجمه: آش یعنی تا دم در دوام دارد. (غذای نیمه راه و کم قوت)

ترجمه: از آتش خاکستر و از خاکستر آتش به وجود نمی‌آید؛ یعنی همه چیز به اصلش استوار است.

**عاغیل‌وار، پول یُوخ، پول‌وار، عاغیل یُوخ.**

ترجمه: [وقتی] عقل هست، پول ندارد؛ [زمانی هم که] پول هست، عقل ندارد.

ولی بُورکون علی باشینا قُویارام، علی بُورکون ولی نون باشینا.

ترجمه: کلاه ولی را بر سر علی می‌گذارم، کلاه علی را نیز بر سر ولی.

کنایه از همه گونه تلاش برای کسب روزی و تأمین مایحتاج زندگی است.

### امثال شرطی امایی:

بعضی از مثال‌های ترکی به صورت دو جمله‌ای بیان می‌شوند. جمله‌ی اول ابتدا به نوعی تأیید و یا بیان می‌شوند اماً جمله‌ی دوم، که مورد توجه و یا درخواست اصلی گوینده است، با نوعی انتقاد و یا تحذیر بیان می‌شود و هدف وی نیز توجه مخاطب به همین نکته‌ی اخیر است. این گونه مثال‌های شرطی با نوعی مضمون «امایی - شرطی» همراه هستند؛ به عنوان مثال:

- اشکه مین ڏيڙ ڪنڌي ڏوڻاندور، اماً خalam اوينه گل مڳه عيب دئرا!

ترجمه: او را سوار بر الاغ کن و دور ده را بگردان، اماً آمدنش به خانه‌ی خاله‌ی ما عیب است! (منتگذاری بدون زحمت و دردرس)

- باشۇوا كۈل تۈكىسۇن، تۈك، اوچايانىن تۈك

ترجمه: اگر بر سرت خاکستر نیز بربیزی، بربیز. لااقل از جای بلند [تپه‌ی بلند] بربیز. این مثل در مورد معاشرت و یا ازدواج با آدم‌های بد و شرور و در عین حال یک خانواده‌ی حقیر و بی‌مایه به کار می‌رود که اگر طرف آدمی بد و زشت چهره نیز باشد، لااقل دارای اصل و نسب خانوادگی باشد.

- تۈكان سَنۇن دئور، آماً بير قىرانا شىنى ورمەزلى!

ترجمه: چنان می‌ترسد گویی که جن از آهن می‌ترسد.

- آرسیز آروات؛ يۈگىن سىز آت دئور.

ترجمه: زن سلیطه مانند اسب بی‌لگام است.

- فلانى أت پارچاسىدى!

ترجمه: فلانی مانند آتش پاره است.

### تمثیل عکس:

مثل‌هایی که در مضمون و محتوای آنها عکس و خلاف انتظار گوینده و عرف رایج اتفاقی رخ دهد، تمثیل عکس نامیده می‌شود. این رخدادها گاهی واقعی هستند و گاهی جنبه‌ی کنایی دارند و خلاف آمد عادت زمان را نشان می‌دهند؛ به طور کلی در این گونه مثال‌ها ارتباط بین دو مقوله یا امری متضاد و برعکس می‌باشد؛ به عنوان مثال:

- آج دېير: دؤیمارام. تۇخ دېير: آجمارام.

ترجمه: گرسنه خیال می‌کند (می‌گوید) که سیر نمی‌شوم. آدم سیر نیز می‌گوید که هیچ وقت گرسنه نمی‌شوم.

- ايت چاقالا هئرمىكىن، چاقال اىتە هئرورا!

ترجمه: به جای این که سگ به کفتار پارس کند، برعکس، کفتار به سگ پارس می‌کند. در پیش‌دستی بعضی افراد استعمال می‌شود.

- آلى دوروب مَرَدَهَشِيرِي يۈۋورا!

ترجمه: مردہ برخاسته و مردہ‌شور را می‌شوید؛ یعنی بر عکس، این که باید مردہ‌شور مردہ را بشوید، این بار مردہ او را می‌شوید. در مورد پیش‌دستی بعضی افراد به کار می‌رود.

- اوْتَدان كۈل تۈرَنْمَزْ، كُولَدن اُوت.

همانجا رها شده و به ذهن و فهم خواننده یا مخاطب احالة گردیده است.  
گاهی مثل‌ها از چندین نکته‌ی متوالی ساخته شده است و جنبه‌ی شرطی  
دارد:

آرینین تهرين چڭمىن، جئوت سۇرۇپ گۈۋاتان أكمىن چۈرگىن سەفriya  
ئۆكىمىن، بەھارىن قدرىيىنى ئە يىلر.

ترجمه: کسی که در پرورش زنبور عسل زحمت نکشد، زمین را شخم نزند و تخمی  
نکارد، ارزش بهار و سر زندگی را درک نخواهد کرد.

أئىلىم ائىلىم اىتەرسىن، كۈل دىيىنە بىتەرسىن، خار اومىؤدون من أولاسام، ايت  
دان دَسَن بىتەرسىن.

سال بے سال پنهان مى شوی (نیستی)، در کنار خاکسترها سبز مى شوی، اگر من أميد و  
پناه تو نباشم، تو از سگ هم بدتری.

در مورد افراد تبلیغ به کار مى رود که حتی کارهای خودشان را نیز انجام  
نمی دهند و به دیگران محول می کنند.

### مثل‌های آذویی، دعایی و نفرینی:

درست است که جمله‌های دعایی و تأییدیه در مقام تحمید، ستایش و یا  
توصیف محبوبی یا کسی به کار مى رود، اما در مثل‌های ترکی نیز گاهی  
موضوع سخن به صورت آرزوی قلبی یا تحسّر یا دعایی و حتی نفرینی به کار  
می رود. و این زمانی است که گوینده از صمیم دل خواهان تحقّق عینی و  
عملی مقاصد قلبی خود باشد؛ به عنوان مثال:

- آلاه بوجۇزى أڭۇزە محتاج اپلە مە سىين!

ترجمه: خداوند هیچ گاه این چشم را به آن چشم محتاج نکند.  
این مثل در مورد عدم نیازمندی به این و آن به کار مى رود.

ترجمه: دگان مال شما است! اما به یک قران چیزی نمی دهند!

- سىن كىن يىاخ، منيم كىن أينا داخ.

ترجمه: مال تو [سیب تو] را بخوریم، اما با مال من [سیب من] بازى کئیم!  
مفهوم این مثل فرصت‌طلبی بعضی افراد را نشان می دهد.

### مثل‌های نتیجه‌ای:

مثل‌هایی که به صورت فعل امر بیان می‌شوند و نتیجه‌ی امر را نیز به  
دنیال آن بیان می‌کنند تا خواننده یا مخاطب آن نتیجه‌ی اطاعت و تبعیت از  
امری را بلاfacile دریابد؛ مانند:

- مالووی ياخشى ساخلا؛ قۇنشۇوی أغرى تو تما.

ترجمه: از مالت خوب مواظبت کن، در نتیجه همسایهات را دزد نشماری.

- آز گل؛ ناز گل.

ترجمه: کم بیا، در نتیجه ناز بیا. یعنی نتیجه گاه گاه آمدنت، موجب تکریم و احترام  
بیش‌تر تو خواهد شد.

در بعضی دیگر از مثل‌های نتیجه‌ای، ماحصل و نتیجه‌ی عاید از سخن  
گوینده نیامده، بلکه گوینده درک و فهم آن را به ذهن مخاطب واگذار نموده  
است. بنابراین این دسته از ضرب المثل‌ها نیازمند قضاؤت و ادراک ذهنی  
خواننده یا مخاطب می‌باشند؛ به عنوان مثال:

- قىز آلان، آلانا كىمىن، قىز و ئىن الله كىمىن.

ترجمه: کسی که خواستگار دختری است تا زمان ازدواج و کسی که دختر خود را  
شوهر می دهد، تا هنگام مرگ.

طبعی است مخاطب با شنیدن این گونه مثل، ابتدا متظر می‌ماند تا  
گوینده با ادای بقیه‌ی کلام مقصود خود را کامل نماید. اما رشته‌ی کلام در

- ایله بیل کی طوی ناقاراسیندی!

ترجمه: گویی که نقاره‌ی عروسی است! یعنی زیاد سر و صدا دارد!

- ایله بیل گُزیدن دؤشوب!

ترجمه: گویی از آسمان فرو افتاده!

### امثال تخدیری:

درست است که این دسته از ضرب‌المثل‌ها جنبه‌ی امری دارند، اما منظور ما بیش‌تر جنبه‌ی تخدیری و اگاهی‌دهی امثال است و ما در این جا به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

- ایله ایله مَه کی کُورپی قالا چایین آتاییند!!

ترجمه: کاری نکن که پل بماند آن طرف رودخانه!

یعنی همه دیوارها را خراب نکن و تکیه‌گاهی برای روز مبادا نگهدار.

- آیاقووی بُور قانووا گُزرا اوزات!

ترجمه: پایت را به اندازه‌ی گلیمت دراز کن!

- بیر ایش گُزرمه کی آلتوروا سُوچیخا!

ترجمه: کاری نکن که زیر پایت خیس شود!

### امثالی با مقولات متضاد:

آوردن مقولات و مفاهیم متضاد جهت ایجاد مثل یا سخن حکیمانه، از شیوه‌ها و روش‌های مثل‌سازی ترکی به شمار می‌آید؛ در این دسته از سخنان، گوینده جهت بیان مقصود خاص خود، با استفاده از کلمات، مفاهیم و امور متضاد به نوعی هنرمنایی ادبی نیز می‌پردازد؛ به عنوان مثال:

- تاری یازانی بنده پُوزاییلمز.

- آلا هِنچ ناجیین کِفین سازِ ایله مَه سین.

ترجمه: خداوند حال هیچ نامردمی را ساز (مناسب) نکند.

- آلمانی آت یئرَه بِرْهَ گَلِینجَه یا نصیب یا قسمت!

ترجمه: سبب را به هوا بیندار، تا به زمین برسد، یا نصیب یا قسمت!

این مثل در مورد اعتقاد به سرنوشت یا «قسمت» در زندگی به کار می‌رود.

- ایلانین آغینادا لعنت، قاراسینادا!

ترجمه: هم بر مار سفید لعنت و هم بر مار سیاه لعنت [یاد].

- چُورگ آتَدَی اُلسون سَن پِيادا!

ترجمه: نان سواره و تو پیاده باش!

- داشْ المادی باشیمی سیندیرا، آشْ المادی آغزیمی یاندیرا.

ترجمه: نه سنگی پیدا شد که سرم را بشکند و نه آشی پیدا شد که دهانم را بسوزاند!

این مثل در مورد نهایت بدبهختی و بدشناسی به کار می‌رود.

### مثل‌های تعجبی:

این دسته از مثل‌ها در عین حال که جنبه‌ی تمثیل و حکمت دارند، با نوعی تعجب و حیرت نیز همراه می‌باشند؛ به عبارت دیگر گوینده علاوه بر القاء معنی و مضامون حکمی، می‌خواهد با به تعجب و اداشتن مخاطب، توجه بیش‌تر او را به مضامون مورد نظر معطوف بدارد؛ مانند:

- آرخا سُوگلیب، گمانی وار بیردَه گَلَه!

ترجمه: به جوی آب آمد، گمان دارد که دوباره نیز باید!

این مثل زمانی به کار می‌رود که بر حسب اتفاق یا به دلیلی نوعی محبت یا مساعدتی در حق کسی بنمایند اماً دوباره، در عین حال که استحقاق آن محبت یا مساعدت را ندارد، توقع دریافت مجدد آن را داشته باشد.

- دَبِيرْمان ايڭىي داشلى، محبّت ايڭىي باشلى.
- ترجمه: آسیاب دو سنگه، محبت نیز دو طرفه [می‌شود].  
هر دو عبارت در اهمیت جفت و دوتایی بودن سخن می‌گویند. این مثل در مورد محبت دو طرفه آدمی به کار می‌رود.
- تِنْز آروادالان، تِنْز آيريلان پِشمان الْماز.
- ترجمه: کسی که زود هنگام زن بگیرد و کسی که زود هنگام از خانواده‌اش جدا شود، (مستقل شود)، پشیمان نمی‌گردد.
- كَرَه يَيْتَنْدَه يازاچىخار، تَرَه يَيْتَنْدَه يازاچىخار.
- ترجمه: کسی که کره می‌خورد نیز به بهار می‌رسد، آن‌که تره می‌خورد نیز به بهار می‌رسد.  
هر دو عبارت در خصوص کوتاهی دوران سختی و گذر عمر سخن می‌گوید.
- ب - مثُل‌های دو موضوعی بعيد (فامر تبظط):**  
این گونه از مثل‌ها در دو موضوع متفاوت و بی ارتباط با یکدیگر بیان می‌شوند و هدف گوینده بیان دو حکمت متفاوت به مخاطب است؛ به عنوان مثال:

  - آروادى أرى، پىنرى درى ساخلار.
  - ترجمه: زن را شوهر و پنیر را خیک نگه می‌دارد.
  - هنج او سۆزسىز، هنج گۈر عذاب سىز الْماز.
  - ترجمه: هیچ منزل بدون حرف و هیچ گوری بدون عذاب نیست.
  - سُؤدانى پول آشىرار، داوانى قليچ.
  - ترجمه: معامله را پول خل می‌کند و دعوا را نیز شمشیر.
  - حكيمە كىندون داوا ورر، فالچىا كىندون دعا.
  - ترجمه: اگر پیش حکیم بروی به تو دارو می‌دهد، پیش فالبین بر وی، به تو دعا

ترجمه: آنچه را خدا بنویسد، بند نمی‌تواند پاک کندا  
در اینجا بین خدا (خالق) و بند (مخلوق) و نوشتن و پاک کردن صنعت تضاد به وجود آمده است.

- چُوخ گۈلن، چُوخ آغلار؛ هر که بیشتر بخندد، بیشتر گریه می‌کند.
- دؤست باشا باخار، دشمن آياقا.

ترجمه: دوست به سر و دشمن به پانگاه می‌کند.  
بین دوست و دشمن و سر و پا مقوله‌ی تضاد ساخته شده است.

- دَلَى جَرِيمَه وَئِرَزْ، عَقِيلَى رُشُوه.

ترجمه: آدم دیوانه و کم عقل جریمه می‌دهد، آدم عاقل رشوه [جهت تسهیل در کار]. در اینجا بین عاقل و دیوانه تضاد وجود دارد.

- ظُلْمَلَن آباد الْأَلَان، عَدْلَلَن وَيران الْأَلَار.

ترجمه: آنچه با ظلم آباد شود، با عدل نیز ویران می‌گردد.  
بین دو مقوله‌ی ظلم و عدل، آباد و ویران، صنعت تضاد یا طباق وجود دارد.

- وار إئوی كَرَم إئوی، يُئْخ إئوی وَرَم إئوی.  
ترجمه: خانه‌ی دولت خانه کرم و بخشش است. خانه‌ی نیستی (فقر)، خانه‌ی ورم و بلاست.

در مثل فوق بین دولت و فقر و کرم و ورم صنعت تضاد وجود دارد.

### امثال دو موضوعی:

**الف - مثُل‌های دو موضوعی قریب (مرتبه):**  
دسته‌ای از امثال و حکم ترکی دو موضوعی‌اند. اما هر دو موضوع به ظاهر مختلف، یک منظور و مقصد غایی را دنبال می‌کنند؛ مانند:

**الف - امثال شعری:**

آن دسته از ضربالمثل‌هایی که از اشعار ترکی استخراج شده و صورت مثلی به خود گرفته‌اند؛ مانند:

- گنچمه نامرد کُوریؤسوندن قُوی آپارسون سیل سنی، یاتما تؤلکی  
دادالاسیندا، قُوی یُشیں اصلان سنی!

ترجمه: از پل نامردان عبور مکن، بگذار تا سیل ترا با خود ببرد. در سایه‌ی رویاه نیز  
بناه مگیر، بگذار تا شیر ترا بخورد.

این مثل در خصوص مردانگی و پرهیز از ذلت و خواری بیان می‌شود.  
نظری:

- به آب اندر شدن غرقه چو ماهی  
از آن به کز وزغ زنها ر خواهی  
- محبت پیر بلا شئی دئر گرفتار الیان بیلمز

زمستان گُوزمیه‌ن بُولبول، بهارین قدرینی بیلمز  
ترجمه: محبت یک چیز پربلایی است، تا کسی گرفتار نشود، آن را درک نمی‌کند.  
بلیلی نیز که سرمای زمستان را ندیده، قدر موسم بهار را نمی‌داند.

**ب - امثال شعرگونه و موزون:**

ضربالمثل‌های زیادی به صورت موزون و شعرگونه بیان شده‌اند، و  
هدف گویندگان آن‌ها، علاوه بر ایجاد معانی و القاء مضامین آموزنده، نوعی  
نمایش و ابراز هنر و توانمندی‌های ذوقی و ادبی نیز بوده است. در این  
هنرنمایی گاهی هدف گوینده ایجاد وزن، ساختن جناس، ترصیع و نوعی  
ترتم و موسیقی در کلام نیز می‌باشد؛ به عنوان مثال:

- بیله نیر تیکه، بیلمیتنه مین تیکه!

ترجمه: برای کسی که می‌فهمد، یک لقمه [نیز بدھی کافی است] اما برای کسی که

می‌نویسد (می‌دهد).

- اوشاقی چایا، قؤنشنونی پایا داداندیرما!

ترجمه: بجه رابه چایی و همسایه را به بخشش عادت مده.

**امثال موزون شعری:**

ادبیات عامیانه و فولکلوریک هر ملتی، مشحون از جلوه‌های مختلف  
هنری، ادبی و فرهنگی زیبا و دلنشیں می‌باشد. در زبان ترکی رایج در استان  
اردبیل و سایر نقاط آذربایجان، ادبیات عامیانه‌ی زیبا و هنری جذاب و قابل  
توجه گستردگی وجود دارد که مطالعه و بررسی آن‌ها ما را با عمق روح و  
احساس سرشار مردم این نواحی آشنا می‌سازد. از جمله پرداخت به  
جلوهای هنری و شعری، امثال و حکم ترکی، الحق از شاخص‌ترین و  
الاترین جلوه‌های هنری فولکلور و فرهنگ عامه به شمار می‌آید.

جالب توجه است که در میان مثال‌های ترکی، مقدار قابل توجهی از  
سخنان حکیمانه به صورت موزون و مترتم و آهنگین بیان شده‌اند که گاهی  
نیز کاملاً بر قواعد و موازین شعری استوار می‌باشد. این زیبایی هنری گاهی تا  
به آن حد حساب شده و قانونمند بیان گردیده که گویی از زبان یک شاعر  
هنرمند و ادبی نکته‌سنح و سخندان جاری شده است. این دسته از سخنان  
حکیمانه‌ی موزون و شعرگونه، نسبت به سایر مثال‌های ساده، از بسامد و  
وسعت بالاتری نیز برخوردار است.

دسته‌ی دیگر از مثال‌های موزون و شعری، از اشعار ترکی رایج اقتباس  
شده و به صورت مثل استعمال می‌گردد. در اینجا ضمن تقسیم‌بندی انواع  
مثال‌های شعری و موزون ترکی، شاهد مثال‌های لازم را نیز بیان می‌کنیم:

دلنشینی‌شان، در بعضی موارد نیز جنبه‌ی تمثیلی به خود گرفته و در محاورات عامیانه به عنوان مثل مورد استعمال قرار می‌گیرند؛ به عنوان مثال:

قُؤلوم سِیندی بِئَلَكَدَن

چُرخى دُؤنموش فَلَكَدَن

قُوشوم اُچْدِي كَلَكَدَن

سِينِمِكِي بِئَلَهَ گَلْدِنِي

ترجمه:

دَسْتَم از بازو شکست

روزگار چرخ شکسته

سُورَمَهْنِي، گُؤزُ الدِّيرِير

طعنه‌لی سُؤزُ الدِّيرِير

گنجشگ من از لانه پرید

جَنِينِ بَدَ آمد مِراز

-كَبَابِي كُؤزُ الدِّيرِير

ایگیدی قلیچ كَسَمَز

ترجمه:

سرمه را نیز چشم [جسم سیاه]

بلکه حرفا‌های طعنه‌دار می‌کشد.

چاروادارین باشی اُغلان

گَلْ خَنُورون داشی اُغلان

کباب را آتش زغال می‌شَد

جوانمرد را شمشیر نمی‌کشد

- پِری پِری ناشی اُغلان

بیچین بیچمگ یاراش سور

ترجمه:

برو برو ای پسر ناشی [کم تجربه] ای سر دسته‌ی چارواداران!

درو کردن کار تونیست بسیا بسته‌های درو را حمل کن.

این مثل در مورد افرادی به کار می‌رود که به کار سختی که از عهده‌ی آنها

بر نمی‌آید، دست می‌زنند.

نمی‌فهمد، هزار لقمه هم بدھی، نمی‌فهمد (ناکافی است).

-اَئِل گُؤجی، سِئِل گُؤجی.

ترجمه: قدرت ایل مانند قدرت سیل [قوى و شکننده] است.

در عبارت فوق بین ائل و سئل نوعی جناس و در کُل عبارت نوعی ترصیع و آهنگین نمودن کلمات مورد توجه گوینده‌ی آن قرار گرفته است.

- دَن گَلْدِي، دِين گَنْتِي.

ترجمه: دانه [شکم و خوردنی] آمد، دین رفت. بین دَن و دِين صنعت جناس و بین گَلْدِي و گَنْتِي نیز صنعت تضاد وجود دارد.

- دَاماً دَاماً گُؤلُ أَلَار، دَادَا دَادَا هَنْجَ أَلَار.

ترجمه: قطره قطره استخر می‌شود، اندک اندک [یخوری] نابود می‌شود؛ بین «دَاماً و دَادَا» صنعت جناس و در کُل عبارت صنعت ترصیع وجود دارد.

- كِتْچِل باخار گُؤزگیه، آدین قُويار اُزگیه.

ترجمه: آدم کچل به آینه نگاه کرده، نام و صفت خود را به دیگری نسبت می‌دهد.

- دُؤنَنِي دِئِمَه بُؤگُونِي دِه، لَپَنِي دِئِمَه دُؤگُونِي دِه.

ترجمه: دیروز رانگو، امروز را بگو، لپه رانگو، برنج را بگو

- بِيرْليک هاردا، ديری ليک أَردا.

ترجمه: اتحاد هر کجا هست، حیات نیز همان جاست

- آزِي اُزِينِه إِيلَهِدى، كَؤلِي گُؤزِينِه إِيلَهِدى.

ترجمه: خودش به خودش کرد، خاکستر به چشمش کرد.

ج - بیاتی‌های مَثَلی:

دسته‌ی سوم از امثال شعری ترکی، بیاتی‌هایی هستند که در زبان ترکی جنبه‌ی مثلی به خود گرفته‌اند. از آن جایی که بیاتی‌ها از اشعار دلنشین و جذاب و پرسوز و گذاز ترکی به شمار می‌آیند، بنابر همین جذابیت و

بخش سوم:  
بن‌مایه‌های تشبیه‌ی امثال و حکم ترکی

عناصر و پدیده‌ها و موضوعات بی‌شماری ریشه و پایه‌های فکری ضرب‌المثل‌های ترکی را تشکیل می‌دهند. شمارش و معرفی این عناصر و موضوعات از حدّ توان خارج است. در اینجا جهت آشنایی با برخی بن‌مایه‌های تشبیه‌ی امثال و حکم ترکی، که از جهان خارج از ذهن آدمی اقتباس شده‌اند، اشاره می‌کنیم:

### **عنصر طبیعی:**

عناصر و پدیده‌های طبیعی بیشترین سهم را در شکل‌گیری بن‌مایه‌های تشبیه‌ی و ساختار ضرب‌المثل‌های ترکی به خود اختصاص داده‌اند. علت این امر شاید ارتباط و آشنایی بیشتر مردم با جهان خارج و عناصر طبیعی عالم باشد که بیش از هر چیز دیگر و از قدیم‌ترین زمان‌ها با آدمی انس و الفت داشته، منشأ حیات، باور و اعتقادات فرهنگی و اجتماعی او را نیز تشکیل می‌داده است. از تعداد بی‌شمار این گونه عناصر به چند مورد اشاره می‌کنیم:

#### **الف-آب:**

- سوگلر یولون تاپار.

ترجمه: آب اگر بباید، مسیر خود را بپدا می‌کند.

- سو چالادا [ییر یئرده] قالسا، ایله‌نرا!

ترجمه: آب اگر در چاله [یک‌جا] بماند، می‌گندد.

- حامام سواینان دؤست توئار.

ترجمه: با آب حمام برای خود دوست می‌گیرد. کنایه از کسی است که با امکانات دیگران برای خود دوست یا محبویت کسب می‌کند.

## ۵- کوه:

- داغ داغا ینتیشمز، آدام آداما ینتیشر.

ترجمه: کوه به کوه نمی‌رسد، اما آدمی به آدمی می‌رسد.

- آله داغینا باخار، قارین یاغدیرار.

ترجمه: خدا به اندازه‌ی کوهش برف (باران) فرو می‌فرستد.

- ارباشیندان دؤلت، داغ باشیندان دومان اسگیگ الماز.

ترجمه: از سر مرد دولت و از سر قله کوه مه کم نمی‌شود.

- آغاج بار گتیردیگ جن، باشین آشاقاسالار.

ترجمه: درخت هر چه بار و میوه بیاورد، سرش را بیشتر پایین می‌آورد. مفهوم این مثل کنایه از تواضع و فروتنی بزرگان است.

- آغاجی از ایچیندن قورت یثیر.

ترجمه: درخت را از درون خود کرم می‌خورد.

ذ- ماه و شب و روز:

- آی همیشه بولوت آلتیندا قالماز.

ترجمه: ماه هیچ وقت پشت ابر پنهان نمی‌ماند.

- آیین آن بشی قارانلیق اُسلا، آن بشی آیدنلیق دُور.

ترجمه: اگر پانزده روز ماه تاریک باشد، پانزده روز دیگر ش روشنی است.

- گنجه‌نین خیریندن، گئنؤزون شری یاخشی دُور.

ترجمه: از خیر شب، شر روز بهتر است.

- آخشامون سویوقی، ایکیندیدن معلوم الار.

ترجمه: سرمای شب از عصر هنگام آن پیدا است. نظیر: سالی که نکوست از بهارش پیداست.

- گئندوز ایشله میمن، گئجه یه بیلمز.

## ب - آفتاب:

- گئن چیخار، عالم گئرَز.

ترجمه: آفتاب در می‌آید و عالم می‌بیند.

- گئنی پالچیقنان توتماق الماز.

ترجمه: خورشید را به گل نمی‌توان اندود.

- گئنن چیخ، گئنن بات.

ترجمه: با آفتاب طلوع کن و با آفتاب غروب.

## ج - باران:

- یاغیش ووران، دامجی دان قورخماز!

ترجمه: باران زده از قطره نمی‌ترسد.

- یاغمادی یاغیش، بیتمدی قمیش!

ترجمه: اگر باران نبارد، نی هم نمی‌روید. درباره‌ی انجام کار مشروط به کار می‌رود.

- دامجی دان قورتاردم، یاغیشا دؤشدو.

ترجمه: از قطره نجات یافتم، اما اسیر باران شدم. نظیر: از چاله درآمد؛ به چاه فرو

رفم.

## د - دریا:

دریایا بیر داش سال یا بیر قیه.

ترجمه: به دریا یک سنگ بینداز یا خرسنگ [به حالش فرقی نمی‌کند].

چوره‌گی آت دریایه، باليق دا بيلمه سه، خاليق بيلر.

ترجمه: نان را به دریا بینداز، اگر ماهی هم ندادند، خالق (خدا) می‌داند.

- دریادا باليق بؤیوک الار.

ترجمه: ماهی دریا بزرگ است.

- ترجمه: با دو دستش یک سرش را نمی‌تواند نگهداری کند!  
- ایکی قارینلو دؤیماز.
- ترجمه: دو شکمی (دو زنه) هیچ وقت سیر نمی‌شود.  
- سؤزووی دئمه بیریئه، بیری دئیر مینینه!
- ترجمه: حرفت را به یکی نگو، یکی نیز به هزار (نفر دیگر) می‌گوید.  
- بیر آغا جا چیخیب، مین آغا جی لاخلاما!
- ترجمه: بالای یک درخت رفته، هزار شاخه را تکان نده!  
- آن ایکی ایماما يالوارینچان، بیر آلاها يالوار!
- ترجمه: به جای این‌که به دوازده اتمام التماس کنی، به خدای واحد التماس کن.

#### اعضای بدن:

- آل الی یووار، آل چوئر اوزوی یووار.

ترجمه: دست دست را می‌شوید، دست نیز صورت را می‌شوید.

- آل مرد الار، گؤز نامرد.

ترجمه: دست مرد و بخشنده و چشم نامرد و خسیس است.

- الونن وثر، ایاقونان گنر.

ترجمه: با دست خود بد و با پایت به دنبالش بگرد و یا:

ور الوندہ کی ساپی، دؤلان قاپی قاپی.

ترجمه: نخی که در دست داری بد (به دیگری) و سپس در به در دنبالش بگرد.

- قُولون سئیقی، بئیونوندی.

ترجمه: دست شکسته و بال گردن است.

- اوْرَك يانُمسا، گُوزِدن ياش چیخماز.

ترجمه: اگر دل نسوزد، اشک از چشم جاری نمی‌شود.

ترجمه: کسی که روز کار نکند، شب نمی‌تواند بخورد.

**ج - اسامی فصول و ماهها و روزها:**

- جؤجه‌نی پاییزین آخریندا سایالاًر.

ترجمه: جوجه را آخر پاییز می‌شمارند.

- یای گئونونون یاخیتیسی، قیش گئونونون زوماریدی!

ترجمه آن‌چه تابستان به عنوان مزه‌ی نان می‌خورند، در زمستان روزی آدمی است.

- فلاٽیدان قیشدا بئز آلماق المازا!

ترجمه: از فلانی در زمستان نیز نمی‌توان بخ گرفت. کنایه از نهایت خست و چشم‌تنگی بعضی افراد است.

- آیدا ایلدە بیر باپرام، ادا آشنان آیران.

ترجمه: سالی یک بار عید، آن هم با آش دوغ!

- فلاٽی چارشنبه تؤخومی دور.

ترجمه: فلاٽی تخم چهارشنبه است، نظیر: تخم بدون بسم الله.

#### اعداد شمارشی:

اعداد نیز از جمله موضوعاتی هستند که بن‌مایه‌ی تشیبیه یا مضمون مثل‌های ترکی قرار گرفته‌اند. اعداد اصلی بیش از هر عدد دیگر در مثل‌ها مورد استناد واقع شده‌اند؛ به عنوان مثال:

- آن دفعه اُلچ، بیر دفعه تیچ.

ترجمه: ده باز گز کن، یک بار بیر.

- بِش بار ماقین بِشی ده بیر المازا.

ترجمه: هر پنج انگشت انسان یکسان نمی‌شود.

- ایکی آلينَ بیر باشین ساخلیاپلَمَز.

پرنده‌گان بیان می‌کنند.

از میان حیوانات متعدد، اغلب آن دسته از حیوانات در ساختار فکری ضربالمثل‌ها نقش بیشتری داشته‌اند که گویندگان آن‌ها در محیط اطراف خود بیش‌تر با آن‌ها سروکار داشته‌اند؛ مانند شیر، روباه، شغال، گرگ، گربه، گاو، گوسفند، بز، شتر، اسب، الاغ، قاطر، لاکپشت، کلاع، جوجه، خروس، موش، گربه و...

موجودات افسانه‌ای و خیالی نیز گاهی در ساختار معنایی و شکل‌گیری مثل‌ها نقش داشته‌اند؛ مانند دیو، آل، اسب‌های بالدار.

اینک به ذکر چند نمونه از عناصر تمثیلی فوق می‌پردازیم:

#### الف - شتر:

در مثل‌ها شتر از جهت بزرگی، باربری، کینه‌جویی، حماقت و آلدگی پاها مورد توجه قرار گرفته است:  
- بیر دوه نه قدر الو اسما، دریسی بیر ایشک یؤکیدور.

ترجمه: یک شتر هر چه قدر لاغر مرده باشد، یک پوستش به اندازه‌ی بار یک الاغ است.

- دوه گیر پانبوغا، ایله بیلر هنج کس ائی گورمز!

ترجمه: شتر داخل پنبه‌زار خود را پنهان می‌کند، گمان می‌کند که دیگران او را نمی‌بینند!

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که مرتکب انواع کارهای خلاف هستند و گمان می‌کنند که دیگران از آن آگاهی ندارند.

- دویه دندیلر: هاردان گلورسن؟ دندی ک حمامنان! دندیلر: دیزووین چیرکیندن معلومدور!

ترجمه: به شتر گفتند که از کجا می‌آیی؟ گفت: از حمام. گفتند: از چرک زانویت

- گوز گورنی اورک سویر.

ترجمه: آنچه چشم بیند، دل پسندد؛ نظیرک هر آن چه دیده بیند، دل کند یاد.

- گوزدن الان اورکدن الار.

ترجمه: هر چه از دیده برفت، از دل برفت.

- گندی صاقال گتیره، بوغلاریندا استه لیک قوییدی!

ترجمه: رفت ریش بیاورد، سبیلش رانیز از دست داد.

نظیر: خواست ابرویش را درست کند، چشمش را هم خراب کرد.

- ساقالیم یؤخدور، سؤزوم اتمور.

ترجمه: ریش ندارم، حرف اثر نمی‌کند.

- بؤش داماردان قان چیخماز.

ترجمه: از رگ خالی خون در نمی‌آید.

- بیر قولاحون دارایله، بیر قولاحون دروازا.

ترجمه: یک گوشت را در و دیگری را دروازه کن.

#### حیوانات و پرنده‌گان:

حیوانات و پرنده‌گان و گاهی حشرات نیز از ارکان اصلی سازنده‌ی مثل‌های ترکی به شمار می‌آیند؛ به عبارت دیگر صاحبان سخن سنج و معماران جلوه‌های هنری مقاصد و اندیشه‌های درونی خود را گاهی از زبان حیوانات یا پرنده‌گان بیان کرده‌اند و در صورت لزوم آن‌ها را در ساختار مثل‌های ترکی نیز به کار برده‌اند.

در این میان گاهی خصوصیات آن‌ها را مورد توجه و محور اصلی سخن خود قرار می‌دهند. گاهی نیز از آن‌ها به عنوان طرفین خطاب یا گفت‌وگوی خود استفاده کرده، مقاصد ذهنی خود را در نقش گفت‌وگو با حیوانات یا

مورد افراد نادان به کار می‌رود.

- ایشگین دو عاسی قبول اُسما، چار و ادار یولدا قالالارا!

ترجمه: اگر دعای خر قبول افتاد، چار و ادار [چهار پادر] از سفر باز می‌ماند.

- ایشگیم الله آرپا بیتینجک، آرپا سارالما تُوربا تیکینجک!

ترجمه: الاغ من! نمیر تا جو سبز شود. جو من زرد نشو تا توپره بدوزم! این مثل در وعده‌های تو خالی و دور و دراز به کار می‌رود.

۵- اسب:

در فرهنگ عامیانه اسب حیوان باهوش و زرنگ محسوب می‌شود و خصلت‌های زرنگی، ذکاوت و هوشیاری او نیز مورد توجه گویندگان مثل‌ها قرار گرفته است؛ مانند:

- زرنگ آت، ازینه شلاق وور دور ماز.

ترجمه: اسب زرنگ نمی‌گذارد به او شلاق بزنند.

- آتی آت یانیندا با غلاسون، همنگ دالماسا هم خواهار.

ترجمه: اسب را اگر در کنار اسب دیگری بیندی، همنگ هم اگر نشوند، هم خواهند شد.

این مثل در تأثیرپذیری افراد از یکدیگر از لحاظ اخلاقی و تربیتی سخن می‌گوید.

- آت آتینان ساواشار، آرادا اشگین قیچی سینار.

ترجمه: اسب با اسب دعوا می‌کند، در این میان پای خر می‌شکند.

۶- سگ:

سگ حیوانی است که با خصلت‌های وفا، شکار، نگهبانی و در هنگام پیری نیز با صفت ضعف و ناتوانی اش در مثل‌ها معرفی شده است:

- ایتین آقساقی اُودان قالماز.

پیداست! در مورد کسی به کار می‌رود که ضعف و ناتوانی اش آشکار باشد اما ادعای قدرت و قوت نماید.

ب- بز:

بز از جمله حیواناتی است که متناسب با چابکی، چالاکی و زرنگی اش مورد تمثیل سخن‌سنجان قرار گرفته است؛ به عنوان مثال:

- گِنچینین قُوتوری بولاغین گُوزوندن سو ایچر.

ترجمه: بز گر از سرچشمه آب می‌خورد.

- گِنچی جان هایندا، قصّاب پی آخدارورا!

ترجمه: بز به فکر جان خودش است و قصّاب به فکر پیه آن!

- گِنچینین بوینوزی قاشیناندا، چُوبانین دَگنگینه سُورَتَر.

ترجمه: وقتی بز شاخش بخارد، به دگنگ چوبان می‌ساید. در مورد کسانی گفته می‌شود که بیهوده برای خود در دسر ایجاد می‌کنند.

ج- خر:

شخصیت حیوانی خر در تمثیل‌های متعددی معرفی شده است؛ خصوصیاتی مانند باربری، نادانی، آرام بودن و... مایه‌ی تمثیل قرار گرفته است؛ مانند:

- ایشک ایشلَر، آت بیرا!

ترجمه: خر کار می‌کند، اسب می‌خورد.

در مورد کسی به کار می‌رود که از تبلی و کم عقلی همیشه در عین کار و تلاش گرسنه است و کسی دیگر بر اثر هوشیاری و زرنگی، همیشه در راحتی و آسایش قرار دارد.

- ایشکه دِندیلر معرفتوی گُورسَد، کؤله آغنادی!

ترجمه: به خر گفتند که معرفت خود را نشان بده، به خاکستر غلتید. این مثل نیز در

**ز-روباء:**  
روباء با صفات زرنگی، مکاری و حیله‌گری در خیلی از ضرب المثل‌های ترکی نمایان شده است. به عنوان مثال:

- تؤلکی چوخ بیلدیگیندن تلیه دؤشر.

ترجمه: روباه از زیرکی اش به تله می‌افتد؛ نظیر این مثال:

- زرنگ قوش دینمیدیگیندن ایلی شر.

ترجمه: مرغ زرنگ از نوکش گرفتار می‌شود.

- تؤلکی وار باش کسر، قوردون آدی بَدَنَامَ الْوَبِ.

- ترجمه: روباهی هست که سر می‌شکند امّا نام گرگ بدجلوه شده است.

- ذَرَهُ خَلُوتُ دُورُ، تؤلکی بیگ لیگ ایله‌یور.

ترجمه: دره خلوت است و روباه ادعای «بیگ» بودن می‌کند.

- تؤلکی تؤلکیه بیبورور، تؤلکی ده قویروغينا.

ترجمه: روباه به روباه، دستور می‌دهد، آن هم به دُم خود، کنایه از شانه خالی‌کردن از مسؤولیت و انجام کاری است؛ طفره رفتن.

#### ح-شغال:

شغال برای خوردن خربزه در بستان، زوزه کشیدن و نیز در فرصت طلبی مشهور است. در مثل‌ها نیز با همین خصلت‌ها معروفی شده است:

- پِشمیشین یاخچی سین باگدا چاقال بیر.

ترجمه: همیشه خربزه‌ی خوب را در باغ شغال می‌خورد.

- چاقالین سَسَسِی چاقالی الْوَمَه وَثَرَز.

ترجمه: صدای شغال، شغال را به باد مرگ می‌دهد.

- مِشَهَدَن چاقال آسگیگ الْمَاز.

ترجمه: از بیشه شغال کم نمی‌شود.

ترجمه: سگ لنگ از شکار باز نمی‌ماند.

- آرخالی کُپک قورده باسار.

ترجمه: سگ پیر به پشتیبانی سگ‌ها بر گرگ غلبه می‌کند.

- ایت قُورخان بِنَرْهُ هورَر.

ترجمه: سگ رو به محلی که از آن می‌ترسد، پارس می‌کند.

- ایت ایتَدِیگِینَدَنَ آلَ چَكْسَهَ دَه، سَوْمَ سَوْمَهَ گِينَدَنَ آلَ چَكْمَزَ.

ترجمه: سگ اگر از سگ بودنش نیز دست بکشد، از ولگردی اش دست نمی‌کشد؛

نظیر: کُلْ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ.

- ایت کُوتَ دَنَ، آدَمَ محْبَتْ دَنْ قَاصِمَازَ.

ترجمه: سگ از کنجل (کوت)، آدمی از محبت فرار نمی‌کند.

#### و-گرگ:

درنده‌خویی، رندی و پنهان‌کاری گرگ در مثل‌های ترکی بسیار مورد نظر گویندگان آن‌ها قرار گرفته است و آدمهای بی‌رحم و ریاکار و خشن را به گرگ نسبت داده‌اند. به چند نمونه‌ی زیر اشاره می‌شود:

- قُورَدَ كُولَگَه سِينَدَه دَالَالَانِماَزَلَارَ.

ترجمه: در سایه‌ی گرگ پناه نمی‌گیرند.

- قُورَدَ دُوْمَانِلِيقَ آخْتَارَارَ.

ترجمه: گرگ همیشه به دنبال هواي ابری و تاریک است.

- قُورَدَ يَؤْوَاسِي سَوْمُوكَ سِيزَ الْمَازَ.

ترجمه: لانه‌ی گرگ بدون استخوان نمی‌ماند.

- قُورَدَ دَانَ قُورَخَانَ قُؤْيِونَ سَاحَلَامَازَ.

ترجمه: کسی که از گرگ می‌ترسد، گوسفند نگه نمی‌دارد.

- ایلان نوز بواسنیا دؤزگندر.
- ترجمه: مار [اگر چه کج راه می‌رود] به لانه‌اش مستقیم وارد می‌شود.
- ایلان ووران آلاچاتی دان قورخار.
- ترجمه: مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.
- ایلان ووران یاتّدی، من یاتمادوم.
- ترجمه: مار گزیده خوابید، اما من نخوابیدم. کنایه از بی‌خوابی از نهایت درد و ناراحتی است.

#### ک-کلاغ:

- در فرهنگ عامیانه و در امثال ترکی، صفت تقلید و سیاه بودن از خصلت‌های بارز و معروف کلاغ معرفی شده است؛ از جمله:
- قارقا گلدی کنه‌لیگ پیریشین پیریه، اوْز پیریشین دَ یادیندان چیخاردی.
  - ترجمه: زاغ آمد که راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خود رانیز گم کرد.
  - آلاقارقا سودا چینسَهَدَ غاز الْماز.
  - ترجمه: کلاغ سیاه اگر آب‌تنی نیز بکند، غاز [سفید] نمی‌شود؛ نظیر؛ که زنگی به شستن نگردد سفید.
  - آلا قارقا گلون بلاسی ازیله غیرین الار.
  - ترجمه: فرزند کلاغ سیاه برای مادرش شیرین و عزیز است.

#### ل-جوچ:

- در زبان ترکی مثل‌های شیرین و نغزی از جوچه ساخته شده و مضامین غنی و پرمحتواهی، از خصوصیات جوچه استخراج کرده‌اند؛ از جمله:
- فر جوچه یز مررتادا جوچولدر.
  - ترجمه: جوچه‌ی خوب داخل تخم جیک جیک می‌کند.
  - جوچه همشه سبد آلشیدا قائماز.

#### - قئجا چاقال چیغیرماز.

ترجمه: شغال پیر زوزه نمی‌کشد.

#### ط-گربه:

گربه در ادبیات فولکلوریک ترکی، به خصوص در میان ضرب‌المثل‌های رایج در این زبان، با خصلت‌های ذاتی و معروف خود یعنی مبارزه با موش، خوردن بچه، گوشت‌خواری و... معرفی شده است. به نمونه‌های زیر توجه می‌کنیم:

#### - پیشیک دَ دَسینین خیرینه سیچان دؤنماز.

ترجمه: گربه به خیرات پدرش موش نمی‌گیرد.

#### - پیشیگی دارا قسائُون، آل نوززووی جیر ماقلار.

ترجمه: اگر گربه را در تنگنا قرار دهی، به صورتی چنگ می‌زند.

#### - پیشیگین الی آته چاتمیاندا، دیر متدار دی.

ترجمه: وقتی دست گربه به گوشت نرسد، می‌گوید مردار است!

#### - پیشیگ اودَن چیخاندا، سیچانلار باش قوپار دالار.

ترجمه: وقتی گربه از خانه بیرون می‌رود، موش‌ها کله می‌شکنند.

#### ی-مار:

خطرناکی مار، اژدها صفت بودن و تنفس از پونه و مستقیم راه رفتن آن به لانه‌اش از جمله خصوصیاتی است که در مثل‌های ترکی از مار نقل شده و با بیان آن به ساختار فکری و محتوایی مثل‌ها پرداخته شده است؛ مانند:

#### - ایلاتون قئیروغون آیاخلاماسون، سَنی وورماز.

ترجمه: اگر دم مار را له نکنی، ترا نیش نمی‌زنند.

#### - ایلاتون یاریئزدان آجیقی گلر، ادا یؤاسینین آغزیندا بیتر.

ترجمه: ما از پونه بدش می‌آید، آن هم دم خانه‌اش سبز می‌شود.

ترجمه: جوجه همیشه زیر سبد (مخفي) نمی‌ماند. نظیر: خورشید همیشه پشت ابر پنهان نمی‌ماند.

- آلا جوچه‌نى ايسته سى دى، نەنەسىنە سۆت ورۇدى!

ترجمه: خدا اگر به جوجه عنایت داشت، به مادرش شیر می‌داد. کنایه از کسی که از جشم دیگران افتاده باشد.

#### ۴- موغ:

- آج تؤيوغ ياتار يوخوسوندا داري گۈرر.

ترجمه: مرغ گرسنه می‌خوابد و خواب ارزن می‌بیند. نظیر: شتر در خواب بیند پنبه دانه.

- تۈيدادا تۈيوجون ياسى دى، ياسىدا!

ترجمه: در عزا و نیز در عروسی ماتم مرغ است (سر بریده می‌شود).

#### گروهها و طبقات مختلف اجتماعی:

بدیهی است اصلی‌ترین گروه و افراد مورد نظر و خطاب ضرب المثل‌های ترکی اغلب طبقات عامه و توده‌ی مردم است. هر چند که مثل‌های متعدد و فراوانی نیز یافت می‌شود که خطاب به طبقات و افشار بالا، اعجم از شاه، حاکم و افراد و طبقات اشرافی و قدرتمند جامعه است، اما چون گاهی خطاب مستقیم و یا نام بردن از افراد حاکم و قدرتمند موجب دردسر و نالمنی اجتماعی گویندگان مثل می‌شد، لذا اغلب به زبان ساده و توده‌ی مردم و خطاب به طبقات عامیانه یا از قول آن‌ها گفته شده است.

البته باید گفت که بیشتر گویندگان مثل نیز از همین افراد و افشار توده و عامی مردم بودند. هر چند که باز در بین این گروه نیز افرادی بودند که از طبقات یا افراد خاص اجتماعی مانند اشراف، حاکمان یا علماء و

اندیشمندان، شاعران و اهل ذوق بودند، متهی چون زیان غالب بر مثل‌ها عامیانه و شخصیت‌ها نیز توده‌ای و مردمی هستند، بنابر این حتی مثل‌هایی که خطاب به شاه یا قدرت حاکم سیاسی یا امیری نیز بیان شده، به همین زیان غالب و یا از قول شخصیت‌های پایین جامعه بیان شده است. گروه‌ها و طبقاتی چون کشاورز، کارگر، فقیر، گدا، نگهبان، دیوانه، کور، کچل، چوبان، زن و مرد، پدر و مادر، شوهر، عروس و...

اینک به چند نمونه‌ی زیر اشاره می‌شود:

#### الف- کور:

- گۈر توتۇغۇن بىراخماز.

ترجمه: کور آنجه را گرفت، دیگر رهانمی‌کند.

این مثل درباره‌ی سماحت و اصرار کسی به کار می‌رود.

- گۈرلە ئېڭىچە گۈندۈز بىر دۇر.

ترجمه: برای کور شب و روز یکسان است.

- گۈرنان چۈرگىشە، آلاھى دا آرادا گۈر.

ترجمه: با کور نان بخور، اما خدا را هم در میان بین.

#### ب- دیوانه:

- دەلە يىل وئر، ئىلەنە يىل وئر.

ترجمه: دیوانه را کوکش کن، به دستش نیز بیلی بده. در تحریک آدم‌های کم عقل به کار می‌رود.

- دلى قىرمىزىنى سۇۋۇر، سەفيه سارىئىنى.

ترجمه: دیوانه از رنگ قرمز خوشش می‌آید، نادان از زرد.

دلى قىز گلىين الار، دلى گلىين دلى قارى.

ترجمه: دختر دیوانه عروس خوب می‌شود، اما عروس دیوانه، پیرزن دیوانه می‌شود.

آدم‌های فقیر همیشه به دنبال مال و دارایی ثروتمندان است.

- یؤخسول پول تاپدی، اوْ تاپمادی.

ترجمه: فقیر پول پیدا کرد، اماً خانه پیدا نکرد. کنایه از کم عقلی و بی برنامه بودن فقیر است که هیچ وقت صاحب زندگی نمی‌شود.

**میهمان:**

- قُئناقا اوْز وئرْسُون، طاقچانی گئَزَر.

ترجمه: به میهمان اگر رو بدھی، طاقچه‌ها را نیز می‌گردد.

- قُئناقون روزیسى ازوْنَن قاباق گلَر.

ترجمه: روزی میهمان قبل از خودش می‌رسد.

- قُئناق صاحبخاناتون دَوْسَى دُور.

ترجمه: میهمان شتر صاحبخانه است؛ کنایه از این‌که مطیع اوامر اوست و هرجه برایش فراهم کرد، به دیده‌ی متنت باید بپذیرد.

- قُوناق قۇناقتى ايستەمَز. اوْ يېسِى هر ايکى سىن.

ترجمه: میهمان از میهمان خوشش نمی‌آید، صاحبخانه از هر دو.

**همسایه:**

- قۇنشۇنون پايى شىرىن الار.

ترجمه: هدیه و بخشش همسایه شیرین‌تر است.

- قۇنىشى چاناقتى قۇنىشيا بۇرجدور.

ترجمه: کاسه‌ی همسایه به همسایه قرض است. نظیر: کاسه‌ی همسایه دو پا دارد؛ یعنی بخشش دو طرفه است.

- قۇنشودا چىراغ يانور، ايشيقى بىزىم ائَوَ دؤشور.

ترجمه: در خانه همسایه چراغ روشن است و نورش به خانه‌ی ما می‌افتد؛ یعنی از دیگران و همسایه نباید امید مساعدت داشت.

**ج- کچل و گؤز:**

- كِنچل داوا بىلسە، از باشينا چاره قىلار؛ نظیر:

کل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی.

- كِنچلىن تۈكَدَن آجىقى گلَر.

ترجمه: کچل از مو بخش می‌آید.

- كِنچل باشىندان قۇرخار، گۇر گۇزوندن.

ترجمه: کچل از سرش می‌ترسد، کور از چشمش!

- گۇر كِنچلىن باشينا باخار.

ترجمه: کور به سر کچل نگاه می‌کند! کنایه از کاری محال است.

- منى گۇرن كِنچلىن زُلْفى دابانينا دؤشر (وورار).

ترجمه: کچلی که مرا ببیند، زلفش ناپاشنه‌ی پایش می‌رسد؛ کنایه از کاری غیرممكن و محال است.

**د- فقیر:**

- كاسىبى دَوَه اوْستىنده بۇيۇووار.

ترجمه: آدم فقیر را برابر روی شتر نیز رتیل نیش می‌زند. کنایه از بدبختی‌ها و دردسرهای مدام آدم فقیر است که همیشه به دنبال دارد. حتی در جای امن.

- كاسىبىن دىوارى آلچاق الار.

ترجمه: دیوار فقیر همیشه کوتاه است.

- كاسىب چىراغىن ياندىرار، دولتلۇ نون حىسابىن گىنْدَز.

ترجمه: آدم فقیر چراغ خانه‌اش را روشن کرده، حساب دارایی‌های آدم نسْرەند را می‌کند.

- كاسىبىن داناسى، دولتلۇ نون تاياسينا باخار.

ترجمه: گوسله‌ی آدم فقیر به خرم آدم ثروتمند نگاه می‌کند. کنایه از این‌که چشم

می‌رود.

- یاخچی اُلسا خانومنان دئ، پیس اُلسا کنیزدان.

ترجمه: [کار] اگر خوب باشد، از خانم است، اگر بد باشد از کنیز.

**ط - عروس:**

- من گلَدِیم گلین گُثُرمیه، گلین گنْدَی تَزَک یغماقا.

ترجمه: من آمدم عروس را بینم، عروس رفت پشگل جمع کند. کنایه از خامی و بی‌تجربگی عروس است.

- گلین دُورَدِی ایش گُثُرَه، باشدی باشین ساخلاسون.

ترجمه: عروس که خواست کار بکند، هر کس باید به فکر خودش باشد. در مفهوم مثل بالا.

**ی - مادر شوهر:**

- گلینین دبلى یُؤخ، قینانانین اینصافی.

ترجمه: عروس زبان ندارد، مادر شوهر انصاف.

- قینانانون پامبوق یوماغی اِرفَدَن (طاقدادان) دُوشَه، گلینین باشین یارار.

ترجمه: اگر کلاف پنهه‌های مادر شوهر از طاقجه، بیفتد، سر عروس را می‌شکند؛ کنایه از این‌که هر حرف و کار مادر شوهر برای عروس تلخ و غیرقابل تحمل است.

**ك - شوهو / مرد:**

- کیشی فَعَلَه دُور، آرواد بنا.

ترجمه: مرد کارگر و زن بتاست.

- اَر اُوي، اَدب اُوي.

ترجمه: خانه‌ی شوهر خانه‌ی ادب است.

- اَر آقانى اِتل آثار، اَر دوتانى اِتل دوتار.

ترجمه: مطرود شوهر مطرود جامعه است و مقبول شوهر مقبول جامعه.

- قُونشیا او مید اولان شامسیز یاتار.

ترجمه: هر که به امید همسایه بنشیند، بدون شام می‌خوابد.

**ز - زن (خانم):**

- آرواد سُؤزوْنَه باخان، آرواد داندا اسگیگ دُور.

ترجمه: کسی که به حرف زن گوش کند، از زن هم کم‌تر است؛ نظریه:

چون به فرمان زن کنی ده و گیر نام مردی مبر به ننگ، بمیر

- آرواد آرینه گُثُرا باش باغلار، اوینه گُثُرا یُؤک.

ترجمه: زن به خاطر شوهرش سرش را می‌بندد و به خاطر زندگی اش بر پشتیش بار می‌بندد.

- خالا اوینه دادنان آرواد، ار اوینه خیر ویرمَز.

ترجمه: زنی که به خانه‌ی خاله‌اش عادت بکند، دیگر به خانه‌ی شوهرش خیر نمی‌رساند.

- سلیطه آروات، یوگن سیز آت.

- ترجمه: زن سلیطه مانند اسب بی‌لگام است.

**ح - زن پیر / بیوه:**

- قارینین زُلْفَى آغ اُلار، قلبى قَرَه.

ترجمه: زلف زن پیر سفید است و قلبش سیاه

- دول آرواد گِنچَه یاریسى پِشمان اُلار.

ترجمه: زن بیوه نصف شب پشیمان می‌شود؛ یعنی عهدش نایابدار است.

- دول آروادین دیواری آلچاق اُلار.

ترجمه: دیوار زن بیوه کوتاه است؛ یعنی هرگونه اتام به او زودتر می‌چسبد.

**خ - خانم سیندیران قابون سُسْنی چیخماز:**

ترجمه: ظرفی را که خانم بشکند، صدایش در نمی‌آید. در منزلت خانم به کار

- قۇناقۇن اۆزىزىنە چىخالار.

ترجمه: به استقبال میهمان باید رفت.

- قۇناق آلاه قۇناقى دور، قۇناق اۆزۈنە قاپى باغلامازلار.

ترجمه: میهمان خداست و در را نباید به روی میهمان بست.

ن-ايل (طایفه):

- إِثْلِينْ گُؤْجِى، سِئِلِينْ گُؤْجِى.

ترجمه: قدرت ایل مانند قدرت سیل [قوی] است.

- إِثْلَ آتَان داش اوْزاقا دُؤْشَر.

ترجمه: سنگی را که ایل پرتاب کند، دورتر می‌افتد؛ یعنی مطرود ایل و طایفه‌های بسیار بدبخت و غریب می‌شود.

- إِثْلَ آتَانى حق آتاَر.

ترجمه: هر که را ایل بیندازد (طرد کند)، خدا نیز او را طرد می‌کند.

- إِلَيْنَ اللَّهُ أَكْبَرِ دِه.

ترجمه: با ایل (جامعه) الله اکبر بگو. یعنی با جماعت هماهنگ و همسو شو.

### خوراکی‌ها در مثل:

خوراکی‌ها و انواع خوردنی‌های مرسوم در آذربایجان نیز در ایجاد مثل‌های ترکی به کار گرفته شده‌اند؛ خوردنی‌ها و غذاهایی چون گوشت، آش، لوبیا، گندم و انواع میوه‌جات و شیرینی، حلوا و ... در میان ضرب‌المثل‌های ترکی به چشم می‌خورند. در این میان گاهی لذت و خاصیت خوراکی غذاها و خوردنی‌ها مورد توجه بوده، گاهی نیز خوردنی را بدون اشاره به صفت خاصی از آن به عنوان پایه و اساس موضوعات مثل به کار برده‌اند؛

- اَر آروادىن ساواشى، ياي گۇنۇنۇن ياغىشى.

ترجمه: دعوای زن و شوهر، مانند باران تابستانی است؛ یعنی زودگذر و موقتی است.

- كىشىنин سۈزى بىر الار.

ترجمه: حرف مرد یکی است

- كىشى تۈپۈر دۈگۈن بالاماز.

ترجمه: مر آنچه را تف کرده، لیس نمی‌زند؛ نظیر: مرد است و قولش.

ل-دختر:

- قىز قاپوسى، شاه قاپوسى.

ترجمه: درب خانه‌ی دختر، مانند درب خانه‌ی شاه است؛ همه مراجعه می‌کنند فقط بعضی را راه می‌دهند.

- آنا گَزَنْ آغاچى، بالا (قىز) بُؤدَاخ بُؤدَاخ گَزَر.

ترجمه: درختی را که مادر بشناسد، دختر شاخه شاخه می‌شناسد. در تأثیرپذیری دختر از تربیت و خوبی مادر گفته می‌شود.

- قىزى أُز باشينا قُويىسون، يا عاشيقا گىندر يا زورناچيا.

ترجمه: دختر را اگر به حال خود بگذاری، یا با مرد عاشق ازدواج می‌کند یا با سورنا زن.

- قىز دِئْمَه قىزىل دِه؛ ياي: قىز سَسْنِي قىزىل سَسْنِي.

ترجمه: دختر نگو، طلا بگو؛ یا: صدای دختر، صدای طلاست.

- قىز آغاچى، قُوز آغاچى، هر گلَيْب گِنَدَن بىر داش آتاَر.

ترجمه: درخت دختری مانند درخت گردوست. هر کسی یک سنگ می‌اندازد.

م-میهمان:

- قۇناق إِوْبِن ياراشيقى دور.

ترجمه: میهمان زینت خانه است.

زمانی که آدمی از عهده‌ی انجام کاری بر نیاید گناه و علت عدم توفيق خود را به گردن دیگری بیندارد، و به اصطلاح بهانه تراشی کند، این مثل را به کار می‌برند.

- بُوش چوال آیاقی اوسته دورماز.

ترجمه: جوال خالی سربانی نمی‌ایستد؛ نظیر طبل خالی بودن.

- اُرکن نَه قَدر او زون الْسَا، دو غاناقدان گِنچر.

ترجمه: رسن هرجه قدر هم دراز باشد، سرانجام از حلقه‌ی چنبر عبور می‌کند. زمانی این مثل به کار می‌رود که کسی با هرگونه ادعاً و توانمندی‌هاش، سرانجام نیازمند به کس دیگری باشد.

- قُوش دان قُورخان، داری اَكْمَه سین.

ترجمه: کسی که از گنجشک می‌ترسد، نباید ارزن بکارد. کنایه از این‌که هر کسی برای رسیدن به مقصد باید زحماتی را متحمل شود.

- خَرْمَن اوْسته قوش الْأَر.

ترجمه: سرمحصول خرم‌نگشک می‌آید؛ یعنی هنگام برداشت محصول، دیگران نیز چشم داشت پیدا می‌کنند.

- بوغدا اَكَنْ بوغدا، آرپا اَكَنْ آرپا بیچر.

ترجمه: کسی که گندم بکارد، گندم، جو بکارد، جو درو می‌کند؛ نظیر: هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

### شهرها و مناطق مختلف در مثل‌ها:

مناطق جغرافیایی مختلف اعم از شهرها و کشورها از جمله موضوعاتی هستند که اوضاع فرهنگی و اجتماعی یا خصوصیات خاص آن‌ها دستمایه‌ی موضوعی ضرب‌المثل‌های ترکی رایج در این نواحی شده است؛

مثال برای دسته‌ی اول:  
- قِنْمَگَه سَغْيَر آتَى.

ترجمه: برای جوشیدن [بختن خوب] فقط گوشت گاو [بهتر است]  
- صَدَرِي دُؤگَى اوشاقا باش آغري گَتِيرَ.

ترجمه: برنج صدری برای بچه سردد می‌آورد.  
- قُورقانون يانانی چير تار.

ترجمه: گندمی که می‌سوزد، پرتاب می‌شود؛ کنایه از این‌که آدمی که دلش می‌سوزد و درد دارد به حرف و فریاد در می‌آید.

مثال برای دسته‌ی دوم:  
- دادانقسان دُؤلِمِيا، بلکه بيرگون الْمِيا!

ترجمه: عادت به دولمه کرده‌ای، شاید روزی نباشد!  
- قارين دُؤيوران آشى گُوز تانير.

ترجمه: آشی که شکم را سیر می‌کند، چشم آدمی می‌شناسد.

### لوازم دامداری و کشاورزی:

ابزار کاری و شغلی مردم نواحی آذربایجان، به علت اهمیت و نقش کاربردی آن در چرخه‌ی زندگی روزمره‌ی مردم، در داخل سخنان حکیمانه و مثل‌های رایج ترکی، مورد اشاره و توجه قرار گرفته است. لوازمی چون داس، تبر، چاقو، طناب، چنبر، چکش، گاوآهن، جوال، گندم، جو و ...

این لوازم و ابزار شغلی بن‌مایه‌های بزرگی از امثال و حکم ترکی به شمار می‌آیند؛ به عنوان مثال:

- أَكُوز يُورولاندا، يِثرين بَرْكْلِيَّكِين كُوتاندان گُوزَرَ.

ترجمه: وقتی گاو خسته می‌شود، سفتی و سختی زمین شخم را از گاو آهن می‌بیند.

- دَوَه آرَانَا گِنْدِينْجَك، كُوشْكَيْن جانِي چِيخَار.

ترجمه: تا شتر [برای چریدن] به آران برسد، جان بجهاش در می‌آید! این مثل زمانی به کار می‌رود که تاکسی به هدفی و چیزی نایل شود به دیگری لطمه‌ی فراوان می‌رسد.

- سَن نَه گَزِيرَسَن آرَانَدا، قَفِيرُو غُونَ گَزِير قازانَدا.

ترجمه: تو در آران چه کار می‌کردی که دنبه‌ات در ته دیگ بجوشد؟! درباره‌ی کسی گفته‌ی شود که از خطر کاری یا رفتن به محلی منع شده، اتا توجه نکرده و خود را دچار مخمصه و گرفتاری کرده باشد.

- آرَانَدا خُرمادان الْدوم، يِيلاقدا بوغدادان.

ترجمه: هم از خرمای آران باز ماندم و همه از گندم بیلاق؛ نظیر این مثل ترکی: - كَلَمَسَر آشِينَدان دا أَولَدوم، كُولَّى پلوبيندان دا.

ترجمه هم از آش کله‌سر<sup>۱</sup> باز ماندم و هم از پلوی گوللی<sup>۲</sup>. کنایه از عدم دست‌یابی به انجام دو کار مهم.

#### ج - ایروان:

ایروان منطقه‌ای در شمال رود ارس و از شهرهای ارمنستان می‌باشد که گویا در قدیم به علت داشتن گرگ فراوان مشهور بوده است؛ در مثال زیر این موضوع به وضوح آشکار می‌شود:

- ایرواندا قورد آزیدی، بیری دَه گَمَنَن گَلَدِی!

ترجمه: در ایروان گرگ کم بود، یکی نیز با قایق آمد؛ نظیر: آزِ دی آریغ اوروغ، بیری دَه گَلَدِی دابانی جیرینه.

۱- اسم دهن است در اطراف نمین از توابع اردبیل.

۲- گوللی نیز نام روستایی در اطراف نمین است.

به این معنی که گویندگان مثل و صاحبان ذوق و اندیشه، جهت ایجاد مثل از نشانه‌ها و ویژگی‌های اجتماعی - فرهنگی نواحی خاص جغرافیایی نیز استفاده کرده‌اند. در اینجا به تعدادی از این گونه مثل‌ها اشاره می‌کنیم:

#### الف - اردبیل:

اردبیل از جمله شهرهایی است که مثل‌های قابل توجهی به این نام ساخته شده و طی آن به برخی ویژگی‌های فرهنگی و یا اجتماعی آن نیز اشاره شده است؛

به عنوان مثال:

- اردبیل بِر شَهَرَدَؤر هرکس أَزوونَون وَكَلِي دورا!

ترجمه: اردبیل شهری است که در آن‌جا هرکس وکیل خودش است یا نظیر: هرکس پادشاه ریش خوبیش است.

#### اردبیلین پیشیگی کؤتفه گورممیش!

ترجمه: گربه‌ی اردبیل و کوفته ندیده‌انظیر: گُرد دوغ ندیده.

- اردبیلون هاواسی، مزمنده سینون اعتباری یؤخدور.

ترجمه: هوا و قیمت [نرخ کالا و بازار] اردبیل اعتباری ندارد؛ یعنی هر روز به یک وضع خاصی است و حال ثابت و دائمی ندارد.

#### ب - آران [ازان]:

در کتاب‌های جغرافیایی قدیم، به شمال رود ارس آران اطلاق می‌شده است؛ آران منطقه‌ای خوش آب و هوا و پر نعمت و بیلاق حیوانات بود. امروزه نیز در آذربایجان و در اردبیل و مغان به مناطق خوش آب و هوا و علفزار، که محل چرای مناسبی برای حیوانات باشد، آران گفته می‌شود. در مثال زیر آشکار می‌شود که گویا از مناطق و نواحی دور دست نیز حیوانات را جهت چرا به آران می‌برند:

**- آباد السان خلخال، بِتل یاتار گَرمیج فالغار.**

ترجمه: آباد شوی خلخال! باد سرد می‌خوابد، باد گرم بلند می‌شود [از تو!]

**و-کاشان:**

فرش کاشان از زمانهای قدیم مورد توجه همگان بوده است در مثل زیر اهمیت، دوام و زیبایی آن مورد توجه قرار گرفته است:

**- کاشان فرشی کیمی، قالدیقیجان قشنگلئورا!**

ترجمه: مانند قالی کاشان، هر چه قدر می‌ماند، زیباتر می‌شود.

**ذ-گیلان:**

**- الوم ایستیرسَن، گِت گیلانا.**

ترجمه: مرگ می‌خواهی برو گیلان!

این مثل درباره‌ی کسی به کار می‌رود که با داشتن کار و مهر خوب قانع نشده، خود را بیهوده به آب و آتش می‌زند. و نیز درباره‌ی محل‌های پرخطر استعمال می‌شود. در گذشته عده‌ای برای انجام کار به گیلان می‌رفتند و چون آن‌جا نان کم بوده، آن‌ها از نخوردن نان کافی، دچار بیماری و گاهی مرگ می‌شدند!

**ج-مغان:**

منطقه‌ی مغان از زمانهای قدیم دارای اهمیت کشاوری و دامداری بوده است. این موضوع در مثال‌های این نواحی نیز وارد شده؛ از جمله:

**- مغان مغان اؤلار، بیر قؤیون بیر گئچی، مغان مغان ألماز، نه قؤیون نه گئچی!**

ترجمه: اگر مغان مغان باشد، یک گوسفند و یک بز [یعنی اگر مغان محصول دهد، ما

۱- به بخش مثل‌های تاریخی اجتماعی، ذیل عنوان همین مثل نیز مراجعه شود.

**د- ارس:**

رود ارس با گستره‌ی فراوان و دامنه‌ی طولانی آب‌ها و مراتع اطراف آن، همیشه مورد توجه کشاورزان و دامداران آن منطقه بوده است و به وسیله‌ی صاحبان ذوق و هنر نیز به صورت ضرب المثل‌های گوناگون به زیبایی، عظمت و اهمیت آن اشاره شده است؛ مانند:

**- آراز کیمی شاقیلیدی!**

ترجمه: یعنی مانند رود ارس به غرش و غلیان در آمده است!

**- آراز آخیدی، گُوزوم باخیدی!**

ترجمه: ارس جاری بود و چشم نیز نگاه می‌کردا کاربرد این مثل زمانی است که در مقابل چشم آدمی اتفاقی بیفت و کاری از دستش نیز برنياید. با افسوس این مثل را یاد می‌کنند.

**- آراز آشیقیندان دُبور، کار توپوقوندان!**

ترجمه: ارس به زانویش نمی‌رسد، و کر به پاشنه‌اش؛ نظریز

**زینب غاز چران است، می‌رود از آسمان سوربا بیاورد!**

**- آراز اگور نه گئونه قالویسان، قَدَمْلِی قَوْدُوغینان گچور سَنْدان!**

ترجمه: ای ارس! ببین به چه روزی افتاده‌ای که قدمعلی نیز با کره خرس از میان تو عبور می‌کند!

زمانی این مثل به کار می‌رود که کسی از مقام و جایگاه مناسب و بالاتری فرو افتاده؛ روزگار بدینختی او را فرا بگیرد و آدمهای نالایق نیز به حال او بخندند.

**ه- خلخال:**

آب و هوای متنوع و نامتعادل خلخال نیز در مثل زیر نمود پیدا کرده است:

تاریخی و فرهنگی گذشتگان را که از چشم تیزبین تاریخ به دور مانده، می‌توان در سایه روش‌های افسانه‌ها و اسطوره‌ها پیدا کرد. اسطوره‌ها و افسانه‌ها که زمانی تاریخ واقعی ملت‌ها بودند، امروزه از نظر علمی و از دیدگاه‌های مردم‌شناسی و روان‌شناسی قومی حائز اهمیت است. در بین مثل‌ها، باورها و اعتقادات عامیانه‌ی ترکی نشانه‌های فراوانی در خصوص افسانه‌ها و اسطوره‌های باستانی آذربایجان و حتی ملت‌های مجاور و قدیمی به چشم می‌خورد.

ما در اینجا جهت آشنایی علاقه‌مندان به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:  
- آستانا (بؤساغا) عَوْضُ الْأَرْ، شَانسُ عَوْضُ الْمَازِ.

ترجمه: آستانه [مسکن] آدمی عوض می‌شود، ولی شانس آدمی عوض نمی‌شود؛ این مثل در اعتقاد به شانس و تقدير حتمی و غيرقابل تغییر بیان می‌شود.

- آیاغینین باش بارماگی بُؤیوک أَلَانَ آدَامِين بختی آچیق الْأَرِ.  
ترجمه: کسی که انگشت شست پای او بزرگ باشد، بختش باز خواهد بود.

- اسکندر جنازه‌سی کیمی قالیب.

ترجمه: مثل جنازه‌ی اسکندر رها شده است؛ یعنی خیلی سنگین و بی حرکت است، مانند این مثل ترکی:

مَرَنْدُ الْوُسِيْ كِيمِيْ قالوب؛ مثُل مَرَنْدِي بِيْ حَسْ وَ سَنْكِينَ افْتَادَه.  
- ایلانی سید حمزه الْيَنَنْ دُؤْتُور.

ترجمه: مار را با دست سید حمزه شکار می‌کند؛ این مثل زمانی به کار می‌رود که کسی کار خود را به دست دیگران (و به طور غیرمستقیم)، انجام دهد.  
- اوْحَا آدَامِين عَقْلِيْ دَابَانِنْدَا الْأَرِ.

ترجمه: عقل آدم قدبند در پاشنه‌ی پایش قرار دارد؛ یعنی عقل چنین آدمی به اندازه‌ی پاشنه‌ی پایش کوتاه است.

صاحب بز و گوسفند می‌شویم]. اماگر مغان مغان نباشد نه گوسفند خواهیم داشت و نه بز.

- مغان آریق إشگین يايلاقيدى!  
مغان ييلاق الاغ لاغر است.

و- همدان:  
دوري فاصله مکانی همدان برای اهالی آذربایجان و اردبیل به عنوان ضرب المثل بيان شده است:

- همدان اوْزاق دى: كَرْدِي بُؤخوندى!  
ترجمه: اگر همدان دورتر است، کرت باعجه که نزدیک است! گویا کسی مدعی بوده که در شهر همدان از روی یک کرت بزرگ باعجه می‌پرید و به اصطلاح خود را شجاع نشان می‌داد. طرف مقابل نیز که از او زرنگ تر بود گفت: همدان....

ز- هندوستان:  
در مثل زیر اهمیت غذایی نان که نسبت به سایر خوراکی‌ها، انسان را تا مدت زیادی سیر نگه می‌دارد. حتی تا رسیدن به هندوستان! اشاره شده است:

- آش آستانا، پلو بُستان، چُورَگ هندوستان!  
ترجمه: آش تا آستانه‌ی در، پلو تا سرستان، اما نان تا هندوستان [یه آدمی سیری و قدرت می‌دهد].

**مثال‌های افسانه‌ای و اسطوره‌ای:**  
باورهای افسانه‌ای و اسطوره‌ای از غنی‌ترین گنجینه‌های ملی و فرهنگی هر کشوری به شمار می‌آید. بسیاری از نکات و زوایای پنهان و ناگشوده‌ی

- ایله‌نیل جینه دمیر گور سد ورسن.

ترجمه: گویی به جن آهن نشان می‌دهد. کنایه از این‌که کسی از کسی یا چیزی خیلی گریزان است.

- باخی چیا با خمیشدیم، من بولاردان تو خوموشیدیم.

ترجمه: من به فال نگاه کرده بودم و مثل این‌ها را [زیاد] بافته بودم؛ این مثل زمانی به کار می‌رود که آدمی از شگردها و ترفندهای طرف مقابل آگاهی داشته، به اصطلاح دستش را قبلًا خوانده باشد.

- باشوی کِنچل ایله مه، هر کِنچلین شانسی بیز الماز.

ترجمه: سرت را کچل نکن، زیرا هر کچلی خوش‌شانس نمی‌شود.  
بَدَنْظَر ييَخانِ إِوَّدَنْ تارينون دا خَبَرِي يَؤْخُذُور.

ترجمه: از خانه‌ای که چشم زخم خراب کند، خدا نیز خبر ندارد. یا:  
بَدَنْظَر ييَخانِ إِوَّيْ تاري دا ييَخايِلمَز.

ترجمه: خانه‌ای را که چشم زخم خراب کند، خدا نیز نمی‌تواند ویران کند؛ یعنی آسیب چشم زخم از آفت خدایی نیز بیشتر است.

- پشیگیمز دُوغوب، نَهْمَى آل آپاروب.

ترجمه: گریه مان زاییده و مادرم را آل برده؛ یعنی به اصطلاح گامان زاییده. در باورهای عامیانه آل موجودی است که نوزاد زن زائو را با خود می‌برد و آن را می‌خورد.

- حاماماً دَلَى الَّار.

ترجمه: در حمام دیوانه وجود دارد. براساس اعتقادات عامیانه چون جن در جاهای خلوت، از جمله حمام، زندگی می‌کند، لذا کسی که تنها در حمام برود، جن او را گرفته و دیوانه می‌کند و از این‌جا گفته‌اند که: حاماماً دَلَى الَّار.

- دَوَه أَيْنَا ساقار ياغار.

ترجمه: هرگاه شتر برقصد، برف می‌بارد. این مثل درباره‌ی آدمهای قد بلند به کار

می‌رود که هرگاه بخواهند برقصند یا ادایی در بیاورند، زیان آور است.

- سَنْ سایدو قووی قُوی کنارا، گُور فلک نه ایله یور.

ترجمه: تو شمرده‌ی خود را کنار بگذار، بین فلک چه می‌کند. این مثل نیز درباره‌ی جبر و سرنوشت محظوظ آدمی به کار می‌رود.

- سَوْ آیدینلیق‌دی.

ترجمه: آب مایه و مظهر روشنایی است. در اعتقادات عامیانه ریختن ناگهانی آب از دست کسی نشانه‌ی خوش یمنی و خوش‌شانسی به شمار می‌رود.

- سَيَرَهْ دَنْ قالان قُوتور الَّار.

ترجمه: هرکسی از ردیف (جمع و اطرافیان) بازماند، گر می‌شود. در باورهای عامیانه اگر کسی در انجام کاری خود را از جمع و اطرافیان کنار بکشد و با آن‌ها هماهنگی و سازگاری پیدا نکند، حتماً گر می‌شود.

- ظَلَّمات داشیدور، گُوتورنَدَه پشیمان دور، قویاندا.

ترجمه: سنگ ظلمات است، هر که آن را برداشته پشیمان شده و هر که آن را برنداشته نیز [پشیمان شده است].

کنایه از چیزی است که انسان چه در مقام دست‌یابی به آن یا دورماندن از آن به هر حال ضرر و زیان می‌بیند.

- فالا اینانما، فالسیزدا قالما.

ترجمه: به فال باور مکن، بدون فال نیز زندگی ممکن.

- قازماخ یئەنین تُويوندا قار ياغار.

ترجمه: در عروسی کسی که ته دیگ بخورد، برف می‌بارد. در باورهای عامیانه آذربایجانی آمده که هرگاه کسی ته دیگ بخورد، حتماً در عروسی او برف خواهد بارید.

- قَجَلَه بِينِي بِيوب سَنْ!

ترجمه: مغز زاغ خورده‌ای! در باورهای عامیانه خوردن مغز زاغ دیوانگی و پرحرفی

چگونگی رفتار و گفتار او متجلی و آشکار می‌گردد. به قول سعدی:  
تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنر نهفته باشد

مطالعه و بررسی امثال و حکم روان‌شناسانه‌ی ترکی، علاوه بر آن‌که ما را با مضامین حکمی، تربیتی و اخلاقی مثل‌ها آشنا می‌سازد، اطلاعات عمیق و زیادی نیز در زمینه‌ی چگونگی خلق و خوی و شخصیت فردی و اجتماعی گویندگان آن‌ها در اختیار ما قرار می‌دهد. شایان توجه است که تعداد قابل ملاحظه‌ای از مثل‌های ترکی وجود دارند که دارای دیدگاه و پایه‌ی روان‌شناسی‌است و این امر نشان می‌دهد که گویندگان مثل‌ها از مبانی تربیتی آدمی و خصلت‌های روحی و روانی افراد آشنایی کامل داشته، نسبت به تجربیات علمی زمان خود بهترین و الاترین مضامین اخلاقی و تربیتی را بیان کرده‌اند؛ به عنوان مثال، درباره‌ی تاثیر خلق و خوی آدمی بر یکدیگر گفته‌اند:

- آتی آتین یانیندا با غلائون، هم رنگ ده الماسا هم خو الار.

ترجمه: اسب را کنار اسب دیگر نگه‌داری کنی، اگر هم رنگ نیز نشود، هم خو خواهد شد. این مثل به تأثیر اخلاقی دوست و همنشین اشاره می‌کند. درباره‌ی شخصیت مقلدانه و الگوپذیری فکری و رفتاری کودکان که از روی خامی و کم تجربیگی یا از روی نیاز به یادگیری صورت می‌گیرد، این مثل شبیرین را بیان کرده‌اند:

- او شاق گُور دُوكُون گُوز تورَر.

ترجمه: بجه آنجه را دیده، بر می‌دارد (نقليید می‌کند). و نیز خواسته‌های بی‌چون و جرای بجه می‌گويند:

- او شاق واردی یُؤخدی بیلمَز.

يعني: بجه هست و نیست نمی‌داند.

می‌آورد. این مثل را در خصوص آدمهای پرحرف و پرجانه به کار می‌برند.  
- قسمت دَن آرتیق یِماق الماز.

ترجمه: از قسمت [سهم ازلى] بيشتر نمی‌توان خورد. البته در کنار اعتقادات و باورهای عامیانه‌ی وسیع و گسترده‌ی ترکی نسبت به حاکمیت جبر و سرنوشت محظوظ آدمی، بعضی مثل‌های متعددی نیز درباره‌ی تلاش و همت انسان‌ها به کار رفته است؛ از جمله:

- قسمت دَه وار هَمَت دَه وار.

ترجمه: هم قسمت هست و هم تلاش؛ یعنی در کنار اعتقاد به سرنوشت و مقدرات ازلى، تلاش و کوشش نیز باید انجام داد.

- قیزی دُوغ، پِشیکله بُوغ.

ترجمه: دختر را زاییدی در گهواره خفه کن. این مثل نشانه‌ی تأثیر فرهنگ جاهلی عرب در فرهنگ عامیانه‌ی آذربایجانی است، و قطعاً این‌گونه باورهای سنتی جاهلی عرب، از طریق ارتباطات فرهنگی یا اجتماعی وارد فرهنگ آذربایجان شده، جنبه‌ی مثلی به خود گرفته است.

- کِنچل شانسلی الار.

ترجمه: آدم کچل خوش شانس است. در باورهای عامیانه آدم کچل همیشه مظهر خوش‌شانسی تلقی و تعبیر شده است.

### مثل‌های روان‌شناسی:

مثل‌های روان‌شناسی بیانگر نوع سخن، احوال درونی و روانی آدمی به شمار می‌آید؛ زیرا افراد انسانی شخصیت و خلق و خوی درونی خود را در تظاهرات و جلوه‌های بیرونی خود مانند رفتار، کردار و گفتار به متناسبی ظهور می‌رسانند؛ به عبارت دیگر، ویژگی‌های روان‌شناسی و شخصیتی آدمی در

- اوشاقا ایشی ده، آزوئده دالیسیجان گئت.

ترجمه: به بچه کار را بسپار، خودت نیز به دنبالش برو.

- اوشق یخیلا یخیلا بُویور.

ترجمه: بچه افتان افتان (افتان و خیزان) بزرگ می‌شود.

- اوین تک اوشقانی شَّ اَلَر.

ترجمه: فرزند یگانه خانه همیشه شرور بار می‌آید.

- باغا قینیندان چیخدی، قینین یئَمَدی.

ترجمه لاکپشت از پوسته‌اش (لاکش) بیرون آمد، آن را نپسندید.

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که امثال خانوادگی خود را فراموش کرده، به اصطلاح تازه به دوران رسیده باشند.

- جاوانی یُوللا آت آلماقا، قُوجانی یُوللا قیزالماقا.

ترجمه: جوان را برای خرید اسب بفرست و پیر را برای گرفتن دختر؛ این مثل در شخصیت تند و تیز جوان و حوصله و متانت پیر سخن می‌گوید.

درباره‌ی خلق و خوی آدم‌های محزون و دردمند نیز گفته‌اند:

- دردلى دانیشغان الار غملی ياتاقان.

ترجمه: آدم دردمند زیاده گو (حرّاف) است و آدم غمگین زیاده خواب. در سادگی و صداقت معصومانه‌ی بچه نیز که عاری از هر دروغ و ریاکاری است، گفته‌اند:

- سُؤزون دُؤزون اوشاقدان خَبَرَآل.

ترجمه: حرف راست را از بچه بپرس.

و سرانجام این چند مثل دیگر:

- قویوبَا سُؤْ تُؤْكَمَكَنْ سُؤْ چِيَخْماز.

ترجمه: با آب ریختن به ته چاه، آب از چاه بیرون نمی‌آید. این مثل در اهمیت

اصالت و سرشت ذاتی آدمی سخن می‌گوید.

- قُوج ایگیت دایی سینا چَکَر، خانیم قیز خالاسینا.

ترجمه: پسر قهرمان به دایی‌اش می‌برد و دخترخانم نیز به خاله‌اش. این مثل نیز در اهمیت فامیلی و نقش دایی و خاله در خصلت مردانگی و یا متانت دختر و پسر اشاره دارد.

- قُونشی قُونشیا باخار، جانین اُت آلار.

ترجمه: همسایه به همسایه نگاه می‌کند، [از حسودی] جانش آتش می‌گیرد.

- قُورخ ادُؤستدان کی گئچه یؤخاری باشا، گُوزى دهليزدَه قالا.

ترجمه: بترس از آن دوستی که در بالای مجلس بنشینند، اتا چشمش در دهليز (آستانه) مجلس باشد. این مثل بیانگر شخصیت پایین و ضعیف افرادی است که به رغم رسیدن به درجات و مقامات بالای زندگی، همچنان چشمشان به دنبال دنیای تیره و تنگ گذشته‌ی خود می‌باشد.

- گُوزَدَن الان، گُوبولَدَن الار.

ترجمه: هرجه از چشم افتاد، از دل بیفتاد. در اهمیت و نقش چشم در هوای خواهی دل؛ یا نظری: هرجه از دیده برفت، از دل برفت.

- همنشینیوی باب ایله، تا گُوزَن دِئسین هاپله.

ترجمه: همنشین خود را خوب انتخاب کن، تا دیگران ترا تحسین کندا

### مثل‌های تاریخی و اجتماعی:

حوادث تاریخی و اجتماعی، که در منطقه‌ی آذربایجان یا سایر مناطق کشور به وقوع پیوسته، بنایه فحوا و مطاوی محتوایی آن، موضوع صحبت امثال و حکم ترکی واقع شده است. برخی از این گونه امثال از طریق ترجمه‌ی کتاب‌های فارسی یا ارتباطات فرهنگی و اجتماعی با فارسی زبانان

(فزوئی عده‌ی طرفداران بر عده‌ی طرفین دعوا غیرعادی است). قمه به فرق زدن جزو رسوم تعزیه‌داری روز عاشورا بود و معمولاً در کنار بعضی از قمه‌زنان یک نفر وظیفه داشت با گرفتن چوب جلو قمه، مانع از برخورد محکم آن با فرق قمه زن شود. در این عمل، یعنی جلوگیری از قصد خودکشی قمه زنان را متضمن ثواب اخروی داشتند.

**آلمانی آت گؤیه، پئره دوشونجه یا نصیب یا قسم!**

ترجمه: سبب را به هوا بینداز. تا رسیدن آن به زمین (معلوم نیست) نصیب و قسمت چه باشد.

در فرصت‌های بسیار اندک نیز احتمال دگرگون شدن وضع موجود وجود دارد؛ نظری: از این ستون به آن ستون فرج است.

پادشاهی در مراجعت از شکار به کشن اسیری فرمان داد. اسیر تقاضای اندک مهلت کرد. شاه پرسید چه قدر! اسیر گفت: سیبی را که شاه در دست دارد به هوا بیندازد و تا رسیدن آن به زمین مهلت داده شود. شاه پذیرفت و سبب را به هوا پرتاب کرد. قضا را اسب شاه از افتادن سبب رم کرد. شاه نقش بر زمین شد و مرد و اسیر نجات یافت. این مثل از آن‌جا به وجود آمد.

**- آیی نی وورمامیش دری سین ساتمازلار!**

ترجمه: خرس را شکار نکرده، پوستش رانمی فروشند.

دو نفر دوست به قصد شکار خرس تفنگ برداشته، به کوه رفتند در راه درباره‌ی خرس شکار نکرده صحبت می‌کردند و پوست کنده‌ی خرس را با هم معامله می‌کردند. روزی خرسی را دیدند که بر سر چشم‌های مشغول آب خوردن است. یکی از آن‌ها با حالت ترس گفت: من از خیر شکار خرس گذشتم. زیرا قدرت شکارش را ندارم. رفیقش گفت: تو آدم ترسویی هستی. من خودم الساعه شکارش می‌کنم. اوّلی از ترس بالای درخت رفت و دومی

وارد زبان ترکی شده است. در این‌جا به ذکر چند مورد از این‌گونه مثل‌ها و با شرح مختصر ریشه‌های تاریخی و اجتماعی پیدایش آن‌ها می‌پردازیم:  
**- آدین دئمه، قُوی دالیما!**

ترجمه: نامش رانگو، بگذار به پشت. (با این‌که پیشنهاد توهین‌آمیزی است ولی از تن در دادن به آن ناگریز هستم).

بهرامشاه غزنوی که در جنگ با غوران شکست خورد و یکه و تنها از برابر دشمن فرار کرد، به آسیابی رسید. پس از پذیرایی شدن از طرف آسیابان، درخواست رختخواب کرد. آسیابان گفت: غیر از جُل الاغ پوشانی در اختیار ندارم. سلطان گفت: آدین دئمه، قُوی دالیما.

**- آرواد، سَن ایچه‌ریدَن، مَن ائشیکَدَن، یاخشی ائوتیکَه زِیکا!**

ترجمه: ای زن تو از داخل و من از خارج، خوب خانه‌ای بنا می‌کنیم (طنز) وقتی زن و شوهر هر دو عقل معاش نداشته باشند، خانه خرابی حتمی است.

ملانصرالدین الاغش را به قصد فروش به بازار برد. مشتری قیمت نازلی پیشنهاد کرد. ملا گفت: به این قیمت خودم خریدارش هستم و با پرداخت قیمت، الاغ را به منزل برگردانید. بر سر سفره متوجه شد که زنش النگو ندارد. علت را پرسید. زن جواب داد: لبو می‌خریدم، متوجه شدم که لبو فروش سبک‌تر وزن می‌کند. من هم برای تلافی النگوی خود را بدون این‌که متوجه شود، در کفه وزنه ترازو انداختم، تا لبوی بیشتری گرفته باشم. ملا خندید و گفت: آرواد...  
**- آجاج دُؤتان، باش ياراندان چُؤخدور.**

ترجمه: عده‌ی چوبگیر از عده‌ی قمه زن بیشتر است.

به طرف خرس قراول کرد و تا خواست شلیک کند، از ترس دستش لرزید و تیر به هدف نخورد. خرس خشمگین به طرف او دوید. شکارچی ترسو که شنیده بود خرس با مرده کار ندارد، دراز به دراز خوابید. خرس بالای سر او آمد و او را بوبید و رفت. اولی پس از رفتن خرس از درخت پایین آمد و به دوستش گفت: خرس در گوشت چه گفت؟ رفیقش گفت: خرس به من گفت: آبی نی وورمامیش...

### - آسنگ آسنگ گتیر، حیف سندن توله دکی!

ترجمه: خمیازه خمیازه می آورد، اما حیف از تویی که در طوبله [خوابیده‌ای]. گویند مهمانی به خانه‌ی کسی آمد. خسته بود و خمیازه می‌کشید. زن صاحبخانه را نیز خمیازه فراگرفت. شوهرش به زن بدین شد و او را کشته، در طوبله پنهان کرد.

چندی بعد بر اثر فرط خستگی او را نیز خمیازه فراگرفت و بعد از کرده‌ی خود پشیمان شد و گفت: آسنگ...

### - اشک آنقردی، یاز گلدی نبی نون بوغی آز گلدی.

ترجمه: خر عرعکرد، یعنی بهار آمد. سبیل نبی هم کم آمد! نبی دارای سبیل‌های بلندی بود. این مثل نیز کنایه از کم آمدن چیزی است.

### - اگر عذیر دی بسْدی!

اگر عذر است، بس است!  
عذری را که برای رد تقاضا آورده می‌شود، ولو بهانه‌ای بیش نباشد، باید پذیرفت.

به ملا نصرالدین گفتند: طناب را بده تا از جنگل هیزم بیاوریم. ملا گفت: روی طناب گندم پهن کرده‌ام، تا خشک شود؛ گفتند: روی طناب چه گونه می‌شود، گندم پهن کرد؟! ملا گفت: اگر عذیر...

### - الوم ایستی سَن گشت گیلانا.

ترجمه: مرگ می‌خواهی برو گیلان.

این مثل ترجمه‌ی مثل فارسی است. در کتاب ریشه‌های تاریخی ضرب‌المثل‌ها (ج ۲، ص ۱۷۳ عبه بعد) آمده:

در عزاداری گیلانی‌ها اطرافیان و آشنایان عزادار برای مساعدت به صاحب عزا، یک هفته غذای مهمانان را تهیه نموده، موجب تسلی خاطر و آرامش فکری آنان می‌شدند.

این مثل از آن‌جا پیدا شد که مرده‌ی گیلانی راحت‌تر بود با توجه به مساعدت‌هایی که در حق صاحب مرده به وجود می‌آمد.

نقل قول دیگر این‌که گویند گیلان در زمان‌های قدیم محل حیات پشه‌ی مalarیا بود که اغلب موجب مرگ و میر زیادی می‌شد و این مثل از آن‌جا پیدا شده است.

### - اوج آی من سَنَه گَلَّهْنِی، اوج آی سَنَه مَنَی آلَانِی، رَجَب شَعبَانَ، رَمَضَانَ، بُو دَوْقُوز آی!

ترجمه: سه ماه است که من زن تو شده‌ام، سه ماه هم است که تو شوهر من شده‌ام. سه ماه رجب، شعبان و رمضان. این جمعاً می‌شود نه ماه (با مکرر به حساب گزاردن یک موضوع حساب خود را تسویه شده و آن‌مود می‌کند).

زن مرد ساده‌لوحی سه ماه بعد از ازدواج بچه‌ای زایید و مرد علت را سوال کرد. زن در دفاع از خود جواب داد که بچه نه ماهه است. نه سه ماهه؛ با این حساب: اوج آی...

### - ای میخی مسمار ایلین آلَه!

ترجمه: ای خدایی که میخ را مسمار می‌کند!

شرح: گویند سلطان محمود غزنوی آهنگری را مأمور کرد ظرف مدت

دو نفر خواهر، یکی رشت چهره و دیگری زیبا بود. پادشاهی خواهر زیبا را به زنی گرفت. او بچه دار شد. خواهر حسود بچه او را برداشت، در تنور پنهان می کند و به جایش توله‌ی سگ می گذارد. بعداً که متوجه می شوند، بچه را از تنور بیرون می آورند و معلوم می شود که خواهر از روی حسادت این کار را انجام داده، لذا گفته‌اند: باجی باجی نی...  
- بس نیه اشک دن دانیش مورسوز؟!

گویند که پدر و مادر فقیری، پسر جوان و بالغی داشت. هر شب با یکدیگر در خلوت صحبت می کردند که این پسر ما جوان شده و نیاز به زن گرفتن دارد. بهتر است الاغ خودمان را بفروشیم و از پول آن خرج عروسی پسرمان را فراهم کنیم. اما از آن جایی که آن‌ها فقط همین یک الاغ را داشتند و نیاز کاری آن‌ها از این طریق تأمین می شده، فروش آن را به تعویق انداختند. گاهگاهی نیز از روی ترحم و دلسوزی صحبت‌های فروش الاغ را رد و بدل می کردند. تا این‌که روزی پسر صحبت آن‌ها را شنید و بیشتر به هوس ازدواج افتاد. اما چون از وعده‌های سرخ‌من آن‌ها خسته شده بود، پسر به مادرش گفت: بس نیه اشک دن...

این مثل را زمانی به کار می برند که انجام کار مهمی رو به فراموشی نهاده شده، و انجام آن را یادآور می شوند.  
- بندی سؤوا وئریب.

ترجمه: بند را به آب داده است. این مثل در بی احتیاطی بعضی افراد گفته می شود.  
بند مانع و حایل کوچک یا بزرگی است از چوب و سنگ که به طور مؤقتی بر روی رودخانه‌ها و سدّها، در هنگام فصول کشت و آبیاری می بندند و مقداری آب مورد احتیاج را به سوی مزارع و کشتزارها جریان می دهند.  
اصطلاح «بند را به آب دادن» از همین جا نشأت یافته است که بر اثر

یک هفته، مقدار معینی میخ جهت لشکرکشی او آماده کند. آهنگر گفت که این مقدار میخ در ظرف زمانی کمتر اصلاً مقدور نیست. محمود او را تهدید کرد که اگر مقدار معین میخ‌ها را در زمان تعیین شده، آماده نکند، در گلوی او سُرب داغ خواهد ریخت.

آهنگر شش روز تمام شب و روز تلاش کرد تا توانست فقط دو سوم مقدار معین از میخ‌ها را آماده کند. شب آخر که مشغول کار بود، و مرگ خود را نیز حتمی می دانست، به جانب پروردگار دعا و راز و نیاز می کرد.

صبح روز موعود ناگهان در خانه‌ی آهنگر را زدند. آهنگر با ترس و لرز بلند شد که در را باز کند. پرسید: کیست؟ از پشت در صدای جواب آمد که من فرستاده‌ی دربار هستم. چهار عدد مسمار درشت برای تابوت سلطان محمود، که دیشب به رحمت ایزدی پیوسته، بساز و بده تا بیرم! آهنگر بی اختیار گفت: ای میخی مسمار...

- با تیرماموش اجاق باشی قوی میوپ!

ترجمه: بالای هر اجاقی را آلوده کرده؛ نظیر: تلی پاک نگذاشته است.

گویند رویاهی که به درد چشم مبتلا بود، به شغالی مراجعه کرد و درمان درد خود را خواستار شد. شغال گفت از خاک تلی، که در آن‌جا ملوث کاری نکرده‌ای، مقداری بردار و توییای چشم کن. امید است که بهبود پیدا کنی. رویاه زار زار گریه کرد. اگر چاره همین است کوری چشم من حتمی است؛ زیرا تلی پاک جانگذاشته‌ام و...

این عبارت درباره‌ی کسی به کار می رود که همه‌ی پلها را خراب کرده، هیچ دیوار و سایه‌ای برای روز مبادا نگذاشته باشد.

- باجی باجی نی ایسته سه، آلتینا ایت کؤچیگی قویماز!

ترجمه: خواهر اگر خواهرش را دوست بدارد، زیرش توله سگ نمی گذارد!

ترجمه: بعد از این دستت را در جیب خودت گرم بکن! یعنی: تشبیه می‌شوی تا من بعد به بهانه‌های واهی از تجاوز به حق و حدود دیگران خودداری بکنی.

شخصی دست جیب‌بری را در جیب خود گرفت و گفت: دست تو در جیب من چه می‌کند؟ جیب‌بر جواد داد: بپخشید می‌خواستم دست خود را در جیب شما گرم بکنم شخص سیلی محکمی به وی زد و گفت: بوندان سورا...

- پیغمبرلر ایچینده بس نیه چرجیسی تاپدون؟!

ترجمه: در میان پیامبران چرا فقط جرجیس را انتخاب کردی؟! گویند موشی در میان دندان‌های گربه اسیر گشته بود. به گربه گفت: اگر می‌خواهی که خون من دامنگیر تو نشود، نام یکی از انبیای سلف را ببر و آن‌گاه مرا طعمه‌ی خود بساز. منظور موش این بود که گربه را به حرف و ادارد تا بلکه دهان خود را بگشاید و موش فرار کند. اما گربه که هوشیار بود، اسامی پیامبران را یکی یکی از مدنظر گذرانید و یک دفعه در حالی که دندانهاش را بیش از پیش فشار می‌داد، گفت: جرجیس! موش هم در حالی که بخت بدخویش را نفرین می‌کرد، گفت: پیغمبرلر ایچینده...

- حمام سُووینان دُؤست دوتورا!

ترجمه: با آب حقام [برای خود] دوست می‌گیرد.

این عبارت در خصوص کسانی به کار می‌رود که به طرق ساده و سهل در مقام جلب دوست برآیند.

این ضرب‌المثل مربوط به آداب حمام رفتن ایرانی‌ها می‌شود. در سابق یکی از آداب حمام‌های عمومی این بود که مردم جهت اظهار ادب و تواضع و احترام به بزرگ‌ترها، مقداری از آب حمام را برداشت، بر سر و روی فرد

بی‌احتیاطی، بند را به آب داده، موجب خرابی آن و عدم وصول بر آب موردنظر شده است.

- بؤغدان گۇئىرۇب ساقالا ياپوشىدورور.

ترجمه: از سبیل برداشته، به ریش پیوند می‌زند. این مثل ناظر به اعمال عیث و بیهوده است که نفعی بر آن مترتب نباشد. گویند کامران میرزا، نایب‌السلطنه، در میان فرزندان ناصرالدین‌شاه نزد پدر خیلی محبوب بود. وی تعدادی نایب در اختیار داشت. آن‌ها هر کدام برای جلب توجه میرزا نایب‌السلطنه، ریش و سبیل خود را به شکل و صورت خاصی در می‌آوردند.

یکی از ناییان به نام نایب غلام بود که هیکلی تنومند و ریش مشکی و انبوه داشت. اما سبیلش یک تا بیش نبود.

روزی کامران میرزا او را دید و با تمسخر به او گفت که: نایب غلام! یکتای سبیلت را کجا گذاشتی؟ او شرمسار شد. سپس از آنجا دور شد و به آرایشگاهی رسید و با تهدید از او خواست که یک طرف سبیلش را که مو نداشت، فوراً با مو پر کندا سلمانی گفت که این امر محال است. غلام گفت مقداری از ریش او را قیچی کرده، به سبیل بچسباند. وی چسباند. غلام نیز شتابزده خود را به صف ناییان رساند تا کامران میرزا موقع بازگشت او را ببینند.

وقتی نایب‌السلطنه غلام را دید که به چه ریخت و هیکل مُضحكی در آمده، گفت: آن دفعه سبیل تو یکتا بود. این دفعه ریش تو یکتا شده است! میرزا احمد، دلک نایب‌السلطنه، که در آنجا حضور داشت، گفت:

قربان! نایب غلام از ریش گرفته به سبیل پیوند کرده است!!

- بوندان سُورا، الوفی ئۆز جیبوندە قیزدیر!

- خَرَدْجَلْ پَالَانِنَا دُؤْنَدِى!

ترجمه: نظیر پلان خردجال شده.

کنایه از کاری است که مدت‌هاست وعده‌ی اتمام کار داده می‌شود ولی تحقق پیدا نمی‌کند. اعتقاد بر این بوده که دجال (شیطان) هر روز پلانی برای خر خودش می‌دوزد تا به علامت آخرالزمان خروج بکند. ولی صبح روز بعد مشاهده می‌کند که پلان از هم پاشیده شده است و این عمل تا به روز قیامت ادامه خواهد داشت.

- دَبَاغْ كُونَى سَنَوَا وَرَمَة، وَرَدُونَ دَانِيَشْ ماْقاْ كَلْمَزَا

ترجمه: ای دباغ، پوست را به آب نده، دادی دیگر به گفتن در نمی‌آید.

گویند دباغی شاگردی داشت و به کمک او دباغی می‌نمود. روزی طبق معمول، استاد به شاگردش می‌گوید که فلان پوست گاو را داخل رودخانه ببر و روی آن سنگ بگذار تا با جریان آب شسته شود. شاگرد تبلی کرد. پوست را بدون آنکه روی آن سنگ بگذارد، داخل آب قرار داد. ناگهان آب پوست را با خود برد. شاگرد هراسان پیش استاد آمده، گفت که آب پوست را برد. استاد نیز گفت: دباغ گئونی ...

- دُودَكْشِينَ آيرِيلِيقِينَ باخْخَا، تؤْسَتو سُؤْنُون دُؤْزِچِي خماقِينَا باخ!

ترجمه: به کجی دودکش نگاه نکن، به دوده راستی که از آن بیرون می‌آید، نگاه کن. گویند که پادشاهی از جایی عبور می‌کرد. چوبانی او را دید و به خانه‌اش برد. پادشاه دختر احوال چوبان را دید به او گفت: چرا دودکش بخاری شما کچ است؟ دختر جواب داد: دود کشین...

- سَسَى سَحَرْ چِيخَارَا

ترجمه: صدایش فردا در می‌آیدا!

گویند دزدی از مغازه‌ای قصد دزدی داشت. شب هنگام مشغول سوراخ

بزرگتر و مورد احترام می‌ریختند. این امر بعدها موجب پیدایش چنین مثلی شد. چون عده‌ای نیز پیدا شدند که جهت اظهار دوستی و یا با استفاده از آب متعلق به دیگران (حمام) سعی می‌کردند توجه و محبت عده‌ای را به خود جلب کرده، در نتیجه دوستی آن‌ها را به خود معطوف نمایند. این ضرب المثل از آن جا پیدا شد.

- حضُرْ خِضْرِي گُورْ دُؤْك، يوزْ آلتِينِدا پُؤْخونْ چَكَدُوك!

ترجمه: حضرت خضر را دیدیم، اما صدر دینار نیز ضرر را کشیدیم.

در ملاقات کسی که برای همه سودبخش و برای کسی زیانبخش باشد، گفته می‌شود.

زارعی شنیده بود که هرکس حضرت خضر را ببیند و حاجتی بخواهد، فوری برآورده می‌شود. روزی بیل به دست مشغول آبیاری بود که مردی ظاهر شد و گفت: من حضر هستم. هر حاجتی داری، بخواه تا برآورده سازم. زارع گفت: اگر تو خضر هستی برای اثبات ادعای خود این بیل را به پارو تبدیل کن. بیل فوراً به پارو تبدیل شد و حضرت خضر غایب. زارع مبهوت مانده بود. تا کسی بر وی گذشت و از علت بُهْت او پرسید. زارع که از تبدیل شدن بیلش به پارو ضرر کرده بود، گفت: حضرت خضری گُورْ دُؤْك...

- حکِيمْ باشِينِي اوْزاتَدِيلَار.

ترجمه: حکیم باشی را درازکش کردند؛ یعنی خود شاکی یا حق‌گو را به سختی کنک زدند.

پزشکی را بر بالین حاکم آورده‌اند. دستور اماله داد. حاکم با غضب پرسید: کی را اماله بکنند؟ پزشک چون وضع به این منوال بدید، گفت: قریان خود بنده را. پزشک را درازکش کرده، اماله‌اش کردند و این مثل به جای ماند: حکیم باشینی اوْزاتَدِيلَار.

در جایی که به عناوین مختلف از آدمی پول گرفته می‌شود، به کار می‌رود.  
از شخصی که به عتبات مشرف شده بود و برای هر نوبت آب خوردن و یا  
از آب گذشتن پول پرداخت کرده بود، پرسیدند: در این سفر چه دیدی؟  
گفت: سؤیا وثر ایچ...

-شیرین دیلووه، یاخین یئولووا، ویردؤگون پولووا؟!

ترجمه: به زبان شیرینست؟ یا به راه نزدیکت؟ یا به پولی که می‌دهی؟!  
این اصطلاح زمانی به کار می‌رود که کسی به علت عدم رضایت یا  
برآورده نشدن توقعات او از کسی، در مقابل انجام کاری که تلخی زبان و مزد  
ناچیز و کار سنگینی نیز در پی داشته باشد، به عنوان اعتراض بیان می‌شود.  
گویند شخصی به بدکارهای گفت: فلانکارهی پدر سوخته! بیا این صنار  
(صد دینار) را بگیر تا ترام ببرم بالای فلان کوه و ترا... جواب داد: شیرین  
دیلووه...

-قاطیرا دئدیلر: دَدْن کیمدور؟ دِندی: نَنَم آت دورا!

ترجمه: به قاطر گفتند که پدرت کیست؟ گفت مادرم اسب است!  
این مثل دربارهی کسی گفته می‌شود که از نظر خانوادهی پدری صاحب  
نام و نسب نباشد و به خانوادهی مادری یا یکی از منسوبان مادر افتخار و  
مباهات کند و به قول علامه قزوینی (یادداشت‌های قزوینی، ج ۸، ص ۲۸۳)  
در مورد جواب طفره‌آمیز و این که مخاطب از جوابی که متضمن قدح است،  
اجتناب نموده، چیز دیگری که از او نپرسیده‌اند، ولی متضمن قدح است،  
نقل نماید، استعمال کند.

گویند عبدالله بن زبیر، فرزند زبیر (صحابه‌ی معروف پیغمبر اسلام)، و  
مادرش اسماء، دختر ابوبکر است. عبدالله زبیر در جنگ با حجاج بن یوسف  
تفقی کشته شد.

کردن دیوار مغازه بود. رهگذری عبور می‌کرد. او را دید و گفت: شب هنگام  
اینجا چه کار می‌کنی؟ مرد جواب داد: طبل می‌زنم. گفت: صدایش کو؟  
گفت: سَسْنی سَحَرْ چیخارا!

-سَنْ بِيرْ سَوْزِ دِندُون منیم خوشوما گَلْسِین، مَنَدَه بِيرْ سَوْزِ دِندِیم، سَنُون  
خوشوا گَلْسِین.

ترجمه: تو حرفی زدی که من خوشم آید، من هم حرفی زدم که تو خوشت بیاید.  
این مثل در پاداش تعریف و توصیف توحالی و وعده‌های دلخوش کن به  
کار می‌رود؛

شاعری قصیده‌ای که در مدح شاه سروده بود، حضوری خواند و شاه که  
از مدح شاعر خوشش آمده بود، دستور داد انعام شایسته از خزانه به او داده  
شود. وقتی که شاعر به خزانه‌دار مراجعه کرد و جواب منفی شنید، دوباره به  
حضور شاه بار یافت و ماجرا را به استحضار رسانید. شاه گفت: عمل  
خزانه‌دار منطقی بوده، زیرا: سَنْ بِيرْ سَوْزِ...

-سن چالدون!

یعنی توفیت (سوت) را زدی!

این عبارت زمانی به کار می‌رود که نتیجه و عاقبت حتمی کار کسی را یقین  
داشته، به او گوشزد نمایند که نتیجه‌ی کار شما محقق خواهد بود.

شخصی عازم اردبیل بود. رفاقتیش از او خواستند که موقع برگشت برای  
هر کدام یک عدد نی اردبیل، که مشهور نیز بود، بیاورد. یکی از آن‌ها چهار  
عباسی، بهای یک نی را در مشت مسافر گذاشت و گفت: موقع برگشتن نی را  
فراموش نکن! مسافر با خوشحالی خندهید و گفت: سَنْ چالدون!

-سُؤیَا وَثَرْ ایچ، سُؤیَا وَثَرْ گیچ!

ترجمه: به آب بده بخور، به آب بده عبور کن!

تلاضای چاره‌جویی کرد. طلب‌کار گفت: به شرطی راهنمایی می‌کنم که پس از رفع مزاحمت سایر طلب‌کاران دینی را که به خود من داری، ادا بکنی. تاجر شرط پذیرفت و طلب‌کار چنین گفت: از فردا خود را به دیوانگی بزن و هر طلب‌کاری مراجعه کرد بگو: «کره»...

تاجر چنین کرد و طلب‌کاران او را دیوانه پنداشته، کم کم از مطالبه دست کشیدند. تاروزی طلب‌کار نزد تاجر رفت و ادائی طلب خود را خواستار شد. تاجر جواب داد: «کره». طلب‌کار حیرت زده گفت: کره کره...

- گُورورکی اوْرَهَگى سانجيانلۇرا!

ترجمه: می‌بینند که دلش درد می‌گیرد.

وقتی منافع کسی به خطر افتاد، دل درد می‌گیرد. نه به خاطر کس دیگر و بنابراین مثل به کار می‌رود.

میزبانی به میهمان خود عسل تعارف کرد. میهمان در خوردن عسل افراط کرد. میزبان طاقت نیاورد و گفت: اگر عسل را زیاد بخوری، مبتلا به دل درد می‌شوی. میهمان جواب داد: گُورورکی اوْرَهَگى...

- هر دَسِينون گُوزون چىخاردان گُوراوغلو المازا!

ترجمه: هر کسی که چشم پدرش را کور کند، کوراوغلو نمی‌گردد.

کُوراوغلو از شخصیت‌های تاریخی آذربایجان است که صورت افسانه‌ای به خود گرفته است. رشادت و قهرمانی‌های او در آذربایجان، الگو و نمونه‌ی دلیری و مبارزه به شمار می‌آید. کوراوغلو در مثل‌ها، حکایات و افسانه‌ها نیز وارد شده، ورد زبان مردم گردیده است.

- کُورَهَكَن سَنْ يَا نَكِير و مَنِكِر؟

ترجمه: داماد هستی یا نکیر و منکر!

يعنى توضیحاتی که می‌خواهی، نشانه‌ی طریقت است نه محبت!

وی به علت آن که پدرش در جنگ جمل به قتل رسید و یا به علت حب و جاه نسبت به خاندان هاشم، که آن‌ها را مانع پیشرفت خود می‌دانست، دشمنی و عناد می‌ورزید و در فرصت‌هایی در تحقیر و تحفیف آنان خودداری نمی‌کرد.

عبدالله بن عباس ابن عبدالمطلب هم از او پرواپی نداشت و در محافل و مجالس با سخنان نیشدار و مستدل به او اجازه نمی‌داد که از بنی هاشم به بدی یاد کند. زمانی عبدالله زبیر در مکه زبان به مفاخرت گشود و در دامنه‌ی صحبتش به تهدید و تحفیف بنی هاشم پرداخت و گفت:

«من گودالی حفر می‌کنم و بنی هاشم را در آن می‌اندازم و می‌سوزانم مثل این است که گروهی از ساحران را کشته‌ام»

خبر به ابن عباس رسید. بی‌درنگ به بالای منبر شد و به بیان مفاخر بنی هاشم و مدح و منقبت پیغمبر(ص) پرداخت و رویش را به طرف زبیر برگردانید و گفت:

«قیل للبغل: مَنْ أَبُوك؟ قال: خالِيَ الْفَرَّشْ» یعنی به قاطر گفتند پدرت کیست؟ گفت: دایی ام اسب است! زود باشد که این مرد [زبیر] به سزای ناسپاسی و حق‌نشناسی برسد و مخالفان و دشمنانش وی را مقتول و مصلوب کنند»

البته واقعه‌ی فوق نشان می‌دهد که این مثل در آن زمان رایج و مستعمل بوده است. متنه‌ی واقعه‌ی مذکور موجب شهرت یافتن این مثل گردید.

- کَرَهَ كَرَهَهَ كَرَهَهَ!

ترجمه: کره کره، به من هم کره؟!

کنایه از این‌که قرار نبود به من هم مثل سایرین کلک بزنی!

تاجری ورشکستی خود را با یکی از طلب‌کارانش در میان گذاشت و

این مثل زمانی به کار می‌رود که کسی پرادعاً، از کسی توقع بیش از خد داشته باشد و طرف مقابل درخواست او را اجابت نکند، اما نه بدان خد و توقع زیادی که طرف مقابل دارد.

- مُلَاتْصَرُ الدِّينِ بِيَزُوْوِيْ دُورِ، قِيرِيلْسَا هَامِيْ دَانِ يِهِنِنْ گِنَدَرَا

ترجمه: گوساله‌ی ملانصرالدین است، اگر بندش پاره شود، از همه تندرت می‌رود! کنایه از این‌که بر خلاف ظاهر مظلومانه‌اش، چنان‌چه امکان پیدا کند، بیش از دیگران شلوغی می‌کند.

گویند از دو گوساله‌ی ملانصرالدین یکی گریخت و ملاکه با هر کوششی نتوانسته بود، گوساله‌ی فراری را بگیرد، برگشت و گوساله‌ی بسته شده را به باد کتک گرفت. پرسیدند: فلانی چرا چنین می‌کنی؟! گفت: ملانصرالدین بیزُوْوی دیر...

- مَنْ مُوتَالْ دَانَ الْ چَكَيْرَمْ، مُوتَالْ مَنْدَنَ الْ چَكَمِنْ.

ترجمه: من از خیک دست بر می‌دارم، اما خیک از من دست بر نمی‌دارد! آخوندی با چه مکتبی‌ها به گردش رفته بود. تگرگی سخت باریدن گرفت و سیل مهیبی جاری شد و خرس خفته‌ای را غافلگیر کرد، به همراه خود به راه افتاد. بچه‌ها که کنار سیل ایستاده، مشغول تماشا بودند، خرس را به آخوند نشان داده، گفتند: جناب آخوند! سیل دهکده‌ای را ویران ساخته است و نگاه کن که چه گونه این خیک پنیر را با خود می‌برد! آخوند طماع فوراً خود را داخل آب انداخت تا خیک را شکار نماید. وقتی که نزدیک خرس رسید، خرس خفته نیز که نقطه‌ی اتکایی می‌جست، آخوند را سفت چسبید و دیگر رها نکرد. بچه‌ها که مدتی منتظر ماندند، دسته جمعی فریاد زدند: آخوند دیر است، خیک را رها کن، بیا برگردیم. آخوند گفت: من موتال‌دان ال چَكَيْرَم...

داماد کمرو برای این‌که سر صحبت با عروس را باز کند، دل به دریا زد و پرسید: اصول دین چند تا است؟ عروس با استهزاء جواب داد: کوره‌گن سَنْ یا...  
...

- گُؤیجه مینجیق کیمَدَه دَيْر، مَنِيمْ گُؤزُومْ أُونَدَادَيْر!

ترجمه: منجوق سبز بیش هر کسی باشد، چشم من به دنبال وی است. (دو دوزه بازی می‌کند تا کسی را از خود نرنجانیده باشد). مردی که دارای دو زن بود، به هریک از آنان پنهانی منجوق سبزی به نشانه‌ی خاطرخواهی داده بود. وقتی از وی سوال می‌شد که کدام یک از زن‌های خود را بیش‌تر دوست می‌داری؟ جواب می‌داد: گُؤیجه مینجیق کیمَدَه...  
-

مال داورا زیانی یوخدورا!

ترجمه: برای چهارپایان که ضرری ندارد!  
در مورد کسی یا کاری استعمال می‌شود که ضرری به دیگران نداشته باشد و مشغول کار خود باشد.  
گویند آخوندی میهمان ایلی شد. وقت ظهر شروع به اذان گفتن کرد. ناگهان خان از شکار رسید. پرسید: چه صدایی است؟ گفتند: آخوند اذان می‌گوید: گفت: این کار به گاو و گوسفند ما که زیان ندارد؟! گفتند: مال داورا زیانی یوخدورا!. خان گفت: حالا که این طور است هر چه قدر می‌خواهد، داد بزنند!.

- مُرِيْع وَارِ؟ وَارِ! اَمَانَهُ اوْ غَلِيظ لِيَكَدَه!

ترجمه: مربا هست؟ هست! اما نه به آن غلطتی [که تو می‌گویی]! طلبه‌ای، که احتیاج به مربا داشت، از باب فضل فروشی از بقالی پرسید: مریع [مربا] داری؟ جواب داد: مریع، وار، اما...

پرداخت می‌کنم. طلب‌کار با شنیدن این وعده‌های خیالی و ناممکن قاه قاه خنندید. مدیون گفت: نسیون نقدی اولوبدی...

- یاندیردون نوز چیراغووی، گِنچیرتدون مَئِیم چراغیمی!

ترجمه: روشن کردی چراغ خودت را، خاموش کردی چراغ مر!! در مواردی چون: دخترم که تاکنون باعث سعادت من بود، بعد از این موجب سعادتمندی تو خواهد بود و یا به صورت طنز مأخوذ از حکایت مندرج در زیر به این معنی: دختری که به تو داده شده، اگر تاکنون ویال گردن والدینش بود، بعد از این ویال گردن تو خواهد بود و نیز:

شخصی هر شب تا سحرگاه چراغ به دست، از گاو مریض خود پرستاری می‌کرد و چون یقین حاصل کرد که گاو عافیت‌پذیر نیست، آن را فروخت و موقع تحويل آن به خریدار گفت: یاندیردون نوز...

- منه سؤچیخماز، سنه کى چۈزەك چىخارا!

ترجمه: اگر برای من آبی در نمی‌آید برای تو که نانی در می‌آید!

وقتی کار سفارشی به سود تو باشد، نگرانی درباره‌ی سودمند یا زیان‌آور بودن آن به سفارش دهنده بیهوده است.

حاجی میرزا آغاسی دستور حفر چند حلقه چاه در محلی را داده بود. پس از مدتی حفاری یکی از چاه‌کن‌ها به حاجی معروض داشت: قربان از چاه کنند در این محل آبی برای شما در نمی‌آید؛ حاجی جواب داد: منه سو...

- میندیگووی سایمورسان؟

ترجمه: آنرا که خودت سوار شده‌ای، نمی‌شماری!

يعنى اشتباخت از آن جاست که عمل شخصی خود را در نظر نمی‌گیری. ملانصرالدین چند رأس الاغ را به میدان مال فروشان می‌برد. در بین راه که سوار بر الاغ بود، الاغها را شمرد. دید یکی کم است و چون پیاده شد و دوباره شمرد، دید کم و کسری ندارد. باز سوار شد و شمرد. دید یکی کم است و این عمل را تکرار می‌کرد تا رهگذری از ماجرا پرسید. ملاً موضوع را بیان کرد و رهگذر که متوجه موضوع شده بود، گفت: میندیگووی سایمورسان؟!

- نسیون نقد اولوبدی، گۇلورسەن!

شخصی از بدھکارش طلب خود را مطالبه کرد. جواب داد: من دور خانه‌ام را سیم خاردار کشیده‌ام. تابستان وقتی گوسفندان عشاير از کوچه‌ی ما عبور می‌کنند، به خارهای دیوار خانه ما چسبیده و پشمشان کنده می‌شود. من آن‌ها را جمع کرده، می‌ریسم و از آن پشم درست می‌کنم. سپس إنشاء الله، قالی می‌بافم و می‌فروشم. آن موقع پول شما را نقد کرده،

**بخش چهارم:**  
**نمونه‌های موضوعی**

### امثال و حکم تربیتی:

قسمت قابل توجهی از امثال و حکم ترکی در خصوص مسائل تربیتی و اخلاقی و آموزش‌های مبانی معاشرت‌های اجتماعی است. کمتر مثلی می‌توان پیدا کرد که به نحوی سخنی در مورد مسائل مذکور نداشته باشد. ما در اینجا به معروفی موضوعی تعداد معدودی از این‌گونه مثل و سخنان حکمت‌آموز ترکی می‌پردازیم:

- آتا مالین درج ایله، آنا گُورا خَرج ایله.

ترجمه: ثروت پدر را حساب کن و به اندازه‌ی آن خرج کن.

- آجى دانیشان شیرین سوْز إشیتمز.

ترجمه: کسی که سخن تلخ می‌گوید، سخن [جواب] شیرین نمی‌شنود.

- آدام گِنَدر آد قالار، ياخچى پىسىدَن داد قالار.

ترجمه: آدمی می‌میرد، نامش باقی می‌ماند و از نیکی و بدی فقط نشانی می‌ماند.

- آدام از آغزينا گُوره تىكە گُۇتىررا!

ترجمه: آدم باید به اندازه‌ی دهانش لقمه بردارد.

- آدام از قولون از آغزينا وئرمىز.

ترجمه: آدم خودش بازوی خود را به خاطر دهانش فدا نمی‌کند!

- آنانين أَمْجَكِيْن بِيرَاخْوَب، دَ دَنِين... يَا پُوشُوب!

ترجمه: پستان مادر را ول کرده، تخم‌های پدر را چسبیده؛ نظیر: سوراخ دعا را گم کرده.

إِيشَگ آنفَرَانِدا، اِيتِين باشِي آغْرِيرَا!

ترجمه: وقتی خر عر عر می‌کند، سر سگ درد می‌کند.

- إِيشَگَه دِئْدِيلَر: مَعْرِفَتُوي گُورسَد، كُولَه آغْنادِي!

ترجمه: به خر گفتند که معرفت را نشان بدها بر خاک غلتید.

- اُز اُزدن اوئنانار.
- ترجمه: رو از رو [آدم از آدم] خجالت می‌کشد.
- اوچى أۇدا، يۈلچى يۈلدا.
- ترجمه: صیاد در صیدگاه و مسافر در راه [یاشد].
- اوميد الدوخ قازا، قاز اُزۇن قۇيىدى نازا.
- ترجمه: امیدوار شدیم به غاز، غاز هم خودش را گذاشت به ناز.
- اوزون يۈلۈن بوياشىندا يالان دانىشان، أباشىندا اۇزى داينانار!
- ترجمه: در اوچ مسیر طولانی اگر کسی دروغ بگوید، در آخر همان مسیر خودش نیز به آن دروغ باور می‌کند؛ کنایه از تأثیر دروغگویی زیاد است.
- آيرى آغاج دۈز الماز، كەنە پامبۇغ بۆز الماز.
- ترجمه: درخت کچ راست نمی‌شود و پنبه‌ی کنه نیز بخ.
- در تغییر ناپذیری سرشت و ذات هر چیزی و یا آدمی به کار می‌رود.
- ايشىن سۆز الار، سۆزدن ايش الماز.
- ترجمه: از کار حرف ساخته می‌شود، ولی از حرف کار حاصل نمی‌شود.
- ايшелە مېن دەميرى پاس باسار.
- ترجمه: آهنى که به کار گرفته نشود، زنگ می‌زند؛ این مثل در اهمیت کار و تلاش آدمی به کار می‌رود.
- اييل يايلاقا دايانتوب، اسكندر تۆزه آياتوب.
- ترجمه: اييل به ييلاق رسیده و اسكندر تازه بيدار شده، نظیر نوشداروی بعد از مرگ سهراپ.
- ايکى آل بير باش اوچۇن دى.
- ترجمه: دو دست برای [تأمین نیاز] يك سر است.
- بد اصليiden أصيل الماز، قاچاق قىيزدان خاتم.

- آغاچى گۇتورسۇن، أغرى پىشىگ اُزون بىللەندىرىرا
- ترجمه: اگر چوب دستی را برداری، گربه‌ی دزد خودش را نشان می‌دهد.
- آغلاماق باشارماز، ئۇسۇن گۇر باگۇر سالار.
- ترجمه: گربه بلد نیست، اما مردهاش را گور به گور می‌کند.
- آغلانۇن بىر دردى ئىسا، گۇلنۇن مىن دردى وار.
- ترجمه: کسی که گربه می‌کند، يك درد دارد و کسی که می‌خندد، هزار درد!
- از باشىن بىزىيە يىلمىز، تۈيدا گلىين باشى بىزىر.
- ترجمه: سر خود رانمی تواند بیارايد، ولی در عروسی سر عروس را بزک می‌کند؛ کنایه از ادعای بی‌مورد است.
- از چۈرگۈسى ازگە سُفَرَه سىنِدَه پىشە.
- ترجمه: نان خود را در سفره‌ی دیگران مخورا! یعنی زحمت و تلاش خود را به منت دیگران آلوده نکن.
- ازگە مالىنان گۈيۈل گۇر مەزلىر.
- ترجمه: با مال دیگران نمی‌توان دل کسی را به دست آورد.
- أغرى إولى الماز، إوييسين إوليكتەن سالار.
- ترجمه: دزد [يا دزدى] صاحب زندگى نمی‌شود. اما صاحبخانه را از زندگی می‌اندازد.
- أكۈزى يۇرۇلاتا چۈخ سۆز دىللىر.
- ترجمه: به کسی که گاوش خسته و درمانده شده، طعنه زیاد می‌زنند.
- آل مەد الار، گۈز نامردا!
- ترجمه: دست آدمی مرد و بخشندہ است، اما چشم نامرد [حسود].
- اوئنانون أقلى الماز.
- ترجمه: آدم خجالتی صاحب پسر نمی‌شود؛ کنایه از شکست و عدم موفقیت آدمهای خجالتی است.

- ترجمه: کسی که حرف نزند، شناخته نمی‌شود؛ نظری: تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرشن نهفته باشد.
- دانیش ماق گۇموش ئىسا، دانیش ماماق، قىزىلدور.
- ترجمه: سخن گفتن اگر نقره باشد، سخن نگفتن (خاموشی) طلاست.  
دَدَسِينْ كُورْمِينْ شاھِلىقِ إِدْعَاسىِ إِيلِيرْ.
- ترجمه: پدر ندیده (یتیم) ادعای شاهی می‌کند.
- درگاه قابوسی آچىق الاندا، كُوكِيْگِينْ يۇخُوسى گلَرْ.
- ترجمه: وقتی آستان روزی باز باشد، سگ پیر خوابش می‌گیرد. این مثل در مورد آدمهای تنبیل به کار می‌رود که فرسته‌ها را زود از دست می‌دهند.
- دُغْرِي سُوْزْ آجى الار، نىتىجەسى شىرىنْ.
- ترجمه: حرف درست (حق) تلخ می‌شود، اما نتیجه‌اش شیرین.
- دُغْرِي يالانى قۇوار.
- ترجمه: حقیقت بر دروغ غالب می‌شود.
- دريادان سۇ گۇتۇرسۇن آزالماز، قارا پالازى يئۇسۇن آق الماز.
- ترجمه: اگر از دریا آب برداری، آب دریا کم نمی‌شود و اگر پالاز سیاه را بشوی، سفید نمی‌گردد.
- دَلَى آغلاماز، عاقِيلِى كۈلمز.
- ترجمه: دیوانه گریه نمی‌کند، عاقل نیز نمی‌خنده!
- دَلَى اوتانماز، يېسْنى اوتنار.
- ترجمه: دیوانه خجالت نمی‌کشد، اما صاحب‌ش خجالت می‌کشد.
- دَلَى باغلىيانى، عاقِيلِى آچايلىمز.
- ترجمه: آنچه را دیوانه بینند، عاقل نمی‌تواند باز کند.
- دَمِ دَمْ كَيْيَرَ، غَمِيْ غَمَا!

- ترجمه: از آدم بد اصل، اصیل نمی‌شود و از دختر فراری نیز خانم.
- تَرَزِينِينْ آغِيرِي باشى آپارار.
- ترجمه: کفه‌ی سنگین تراز برنده است. در اهمیت ممتاز گفته می‌شود.
- جاھِيلْ دِيْرِ لَرِينْ الْؤْسُدُورْ.
- ترجمه: آدم جاھل در مقابل آدمهای زنده، مرده است [به شمار می‌آید].
- جَهَنَّمَهِ گِنْدَنْ دَؤْسْتُونْ چُوْخِ اِيْسَرْ.
- ترجمه: کسی که به جهنم می‌رود، رفیقش [همراه جهنمی] را بیش‌تر دوست دارد.
- چُوْخِ بِيلَنْ قُوش دِيمِدِيگِينِنْ اِيلِى شَرْ.
- ترجمه: پرنده‌ی دانا از نوکش گرفتار می‌شود. در مورد آدمهایی به کار می‌رود که از زرنگی زیاد، زود به دام می‌افتدند.
- چُوْخِ وِئِرْ، آز يالواز.
- ترجمه: بیش‌تر بد (خرج کن)، تا کم‌تر التماس و لابه کنی.
- چُورَهِ كَيْ ېشِورْ سُفَرَهَتِي دَلِيلِنَهِ باغْلِيورْ.
- ترجمه: نان را می‌خورد، و سفره‌اش را نیز به کمرش می‌بنند.
- در باره‌ی آدمهای خسیس و زیاده طلب به کار می‌رود.
- چُورَگِي وِئِرْ آجا، إِيلِه بِيلْ كى گِنْدِيرَسَنْ حاجا.
- ترجمه: نان را به گرسنه بد، گویی که به حج رفته‌ای.
- چاقالىن سَسْنى، چاقالى الْوَمَهِ وِئِرْ.
- ترجمه: صدای شغال، شغال را به مرگ می‌دهد؛ نظری: دشمن طاوس آمد پر او داغ قوشو داغدا، باغ قوشو باغدا.
- ترجمه: پرنده‌ی کوهی در کوه و پرنده‌ی باغ در باغ [بیدا می‌شود]. نظری کبوتر با کبوتر باز با باز.
- دانیشمان تانین ماز.

ترجمه: آدم عاقل همیشه دوستش را یاد می‌کند.

- عاغیلی دهندینجَك، دَلی وُرورب سُؤوشار.

ترجمه: تا آدم عاقل نشانه بگیرد، دیوانه زده، از او جلو می‌افتد.

- عاغیل یاشدا دُؤپور، باشدادی.

ترجمه: عقل آدمی به سُت نیست؛ به عقل و اندیشه‌ی اوست؛

نظیر: بزرگی به عقل است نه به سال.

- عاغیل وار پول یوخ، پول وار عاغیل یوخ.

ترجمه: عقل هست، اما پول نیست، پول هست اما عقل نیست.

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که یا عقل دارند و پول ندارند و یا بر عکس، پول دارند اما عقل حسابگر و درستی برای استفاده از آن ندارند.

- عیسیز یار آختاران، یار سیز قالار.

ترجمه: کسی که به دنبال یار بی‌عیب باشد، بدون یار می‌ماند؛ معادل: کنار هر گلی خاری هست.

- عَوَضِينَ بَدَلْ أَدْلُنْ أَغْوَلِي أَلَار.

ترجمه: عوض پسری به نام بدل خواهد داشت؛ کنایه از این که پسر به پدر می‌کشد.

- قاچانی قۇمازلار، يخیلانی وورمازلار.

ترجمه: آدم فراری را دنبال نمی‌کنند و زمین خورده را نیز کنک نمی‌زنند.

- قاشقنان وَرْمَه میش، چُومچینَ باشینا وُرور.

ترجمه: با قاشق نداده، با ملاقه به سرش می‌زند.

- قوربان الوم پایوما، پایوم گِندِنپ پای گَنیر.

ترجمه: فدای بخشش خودم بشوم، که رفته، بخشش می‌آورد. نظیر: منت دست خودم.

- قَرَه قیز اینانمیردی اَرَه گِنَدَه، ایندی کَبَن آختارور.

ترجمه: شادی شادی می‌آورد، غم نیز غم می‌آورد.

- دُؤزبولدا بِشِرِه بِلِمِير، شُؤخوملوقداشیلاق آتیر.

ترجمه: در راه هموار نمی‌تواند راه ببرود، اتا در زمین شخم زده (ناهموار) معلق می‌زند.

این مثل در مورد افراد ساده و بسی ملاحظه، که بدون احتیاط و تجربه دست به کاری می‌زنند، استعمال می‌شود.

- دَوَهْ أَل، اوْزاغى گُوزَلَه.

ترجمه: شتر باش و دور را ببین، یعنی دوراندیش باش.

- دِییر مان بِلِدِیگِین ایلر، چاخ چاخ باش آغاردار.

ترجمه: آسیاب کار خودش را می‌کند، اما صدای آن موی سر آدمی را سفید می‌کند.

کنایه از این که مقدرات شدنی است و آدمی بیهوده غم می‌خورد.

- دِییلَن پِئَرَه اَرِینَه، دِییلمِین پِئَرَه گُوزَلَمَه.

ترجمه: به جایی که دعوت کنند، تبلی نکن (برو) و در جایی هم که ترا دعوت نکرده‌اند، سبز نشوا

- سُؤپُئَنْ قوردون آغزى آچيق قالار.

ترجمه: دهان گرگی که زیاد خوشحال باشد، باز می‌ماند! کنایه از این که خوشحالی زیاد برای دنیا خوب نیست.

- سِیچان أَلما موشدان، داگار جِيْقِ دِيْبِين دَلِير.

ترجمه: موش نشده، ته جوال را سوراخ می‌کند. این مثل در رندی و زرنگی بعضی افراد فرصت طلب به کار می‌رود.

- عاغیل باش تؤک ساخلاماز.

ترجمه: سر آدم عاقل مو نگه نمی‌دارد.

- عاغیلی هَرَ زَمَان دُوْسْتوْن خاطیرلار.

- نَهَ قارنيندا دَونين أَزونه تَرپيَّب.
- ترجمه: در شکم مادر، به چهره‌ی شتر چرخیده است؛ یعنی از لحاظ هیکل یا عصیت به شتر برده است.
- نَه تؤكَرسَن آشواوا، صُونراڭلَر قاشوقوا.
- ترجمه: هر چه به آشت بربیزی، به فاشقت در می‌آید؛ یعنی هر کس نتیجه‌ی عمل خود را می‌بیند.
- هر كَس أَز إِويٰنِن قىيلەسِين ياخشى تانير.
- ترجمه: هر کس قبله‌ی خانه خودش را بهتر می‌شناسد؛ نظیر: هر کسی بر کار خود بینا بود.
- يارنان أَزون دانيش، آرالىق سُوزى او يىخار.
- ترجمه: با یارت خودت صحبت کن، حرفهای این و آن خانه آدمی را خراب می‌کند.
- يالانيلان دئنيانى گَزْمَك الار، آما قايسماق الماز.
- ترجمه: با دروغ می‌توان دنیا را سیر کرد، اما نمی‌توان برگشت؛ یعنی دروغ عاقبت ناخوش و برگشت‌ناپذیری دارد.
- يالانچىنин ايشيقى يارياجان يانار.
- ترجمه: چراغ دروغگو تانیمه روشن می‌شود؛ یعنی حرف دروغ پایدار نیست.
- هامى گىندر قوش گىتىر، بىزىم كى بايقوش گىتىر.
- ترجمه: همه می‌روند گجشک می‌آورند، مال مانیز رفته، جغد می‌آورد!
- هَرَزَه هَرَزَه گُولَمَكْدَن، حَزِين حَزِين آغلاماق ياخجىدى.
- ترجمه: از خنده‌ی هرزه و بی‌مورد، گریه‌ی حزین بهتر است.
- بِنْواركى آروادا باجى دىللر.
- ترجمه: جایی هست که آدم باید به زنش خواهر خطاب کند.

- ترجمه: دختر سیاه و ترشیده باور نمی‌کرد که شوهر کند، اما حالا در فکر مهریه‌اش است.
- قَزْل قوش الَّدَه گَزَر، گُوزل قِيز دِيلَه.
- ترجمه: پرنده‌ی شکاری در دست می‌گردد و دختر زیبا در زبان! [مورد تعریف مردم واقع می‌شود].
- قَلَمِين دِيلِى ايکى اسىدا يازىسى بِيرْدى.
- ترجمه: اگر زبان قلم دو تا (دو شکاف) نیز باشد، اما نوشته‌اش (سخنشن) یکی است؛ در اهمیت علمی آثار قلم و نوشته به کار می‌رود.
- قلم يازانى قلىنج پۇزايلىمز.
- ترجمه: آنچه را قلم می‌نویسد، شمشیر نیز نمی‌تواند آن را پاک کند.
- قُورونان گُوزَه چُوب دُوشَر.
- ترجمه: به چشمی که (بیش از حد) احتیاط می‌کند، چوب ریزه می‌افتد. در مذمت احتیاط بیش از حد گفته می‌شود.
- قُوش قانادىنان تانىنار، آدام آدىنان.
- ترجمه: پرنده با بالش و آدمی با نامش شناخته می‌شود؛ یعنی برای شناخت هر چیزی نشانی وجود دارد.
- گَايىشنان گَزَن دانانى، قُورد ېئمىز.
- ترجمه: گوساله‌ای را که همراه گاویش بگردد، گرگ نمی‌خورد.
- گَزَك داخلار اوچا، دَرَلَ دُلا.
- ترجمه: کوهها باید ویران شوند، تا دره‌ها پر گردد؛ یعنی کار بزرگ تلاش بزرگ می‌خواهد.
- گُوندوز شام ياندىران، گِنچە شامسىز قالار.
- ترجمه: کسی که روز روشن شمع می‌افروزد، شب بدون شمع و روشنایی می‌ماند.

- عاشیقا سُوْز دَيْمَرْ، چِير کِتَنه گُوز.

ترجمه: به آدم عاشق سخن و به آدم چرکین چشم زخم اثر نمی‌کند.

- گُونول بَير اوشاقا بَنْزَر، نَه وَثَرْسُون ايسْتَر.

ترجمه: دل آدمی به بچه شباht دارد. هر چه بدھی، می خواهد.

- كَهْنَه سُوْغَى كَهْنَلْمَرْ.

ترجمه: سوگل (دوسن)، قدیمی، کنه نمی‌شود؛ نظیر این مثل ترکی: هر نه یین تَرَهْسِي، دُوْسْتوُن گُهْنَهْسِي؛ یعنی همه چیز تازه‌اش خوب است اما دوست کنه و قدیمی‌اش.

- گِنْت عسْكَرِين گُوزِينه، باخ اَشْرَفِين اوْزِينه.

ترجمه: با چشم عسگر چهره‌ی اشرف را ببین؛ یا نظیر: لیلی را به چشم مجنون باید دید.

- گُوزِدن ايْرَاق الَّان، گُونولْدَن ايْرَاق الَّار.

ترجمه: هر چه از دیده برود، از دل نیز برود؛ یعنی محبت در چشم است.

- گُوز گُورْمَه سَه، اوْتَانَماز.

- ترجمه: چشم تان ببین، پروا نمی‌کند؛ یعنی حیا در چشم و رویارویی است.

- گُوزَلَه گُوز دَير، قَلْبَه سُوْز.

ترجمه: به آدم زیبا رو چشم زخم اثر می‌کند، به دل آدمی نیز حرف.

- محبتَدَن مرَض حاصل الَّار.

ترجمه: از محبت [زياد] مرض حاصل می‌شود.

- هر كَسْيَن قُور باغاسِي، اُز گُوزونون آي پاراسِي.

ترجمه: قوریاغه‌ی هر کس به چشم مهباره‌ای است؛ نظیر: به چشم مادرش بوزینه آهوست.

**در محبت و دلسوزی:**

دسته‌ای دیگر از مثل‌های ترکی در موضوع محبت و خدمت به دیگران و در واقع به نوعی از صمیمیت و همدلی اشاره دارد. در اینجا از میان تعداد زیادی از این‌گونه مثل‌ها به چند مورد اشاره می‌شود:

- آل تو تماق، عَلِيدَن قالوب.

ترجمه: دستگیری از دیگران، از مرام علی (ع) است.

- اِرمَنِي گُورْسَه دِينَه گَلَر.

ترجمه: اگر ارمنی (کنایه آدم بی‌دین) ببیند، دیندار می‌شود. کنایه از نهایت تظلیم و نیازمندی به محبت و مساعدت است.

- اُززوُوي يُورولموش بِيلِسُون، يُولداشُوي الْمُؤْش بِيلْ.

ترجمه: اگر خود را خسته ببینی، باید رفیقت را مرده حساب کنی؛ یعنی نسبت به رفیق باید گذشت و محبت بیش از خود نشان بدھی.

- اوْرَك يانسا، گُوزِدن ياش چِيخار.

ترجمه: اگر دل آدمی بسوژد، از چشم اشک جاری می‌شود.

- اوْرَك اوْمان يِئرْدَن كَوْسَر.

ترجمه: دل از جایی که توقع دارد، قهر می‌کند.

- ایته كَوْت آتالَار، يِيمَسِينَه خاطِير.

ترجمه: به سگ نان (کنجل) می‌اندازند به خاطر صاحبش.

- باشی بُوركُلی، باشی لِنچَكَلَيْنِي يُوكَلَار.

ترجمه: آدم با کلاه (مرد) از آدم با روسری (زن) دلجویی و احوال بررسی می‌کند. این مثل در اهمیت صله‌ی رحم و وظیفه‌ی برادر نسبت به خواهر و مادر به کار می‌رود.

- بَير تِيكَه بَير داغ آشِيرَار.

ترجمه: یک لقمه [غذا] یک کوهی را از جا می‌کند.

- در فقر و بدختی:**
- آج آلاهین پهلوانیدی.
- ترجمه: گرسنه پهلوان خداست؛ شبیه: گرسنه ایمان ندارد؛ گرسنه باک و ایا ندارد.
- آزى دی آریغ اوروغ، بیری دَگلدى دابانى جىرىغ.
- ترجمه: کم بود لاغر مرده، یکی هم آمد باشنه پاره. کنایه از زیاد شدن دردسر و یا مزاحمان است.
- آشين سُويخليقى، دېئن بۇخلوقوناندى.
- ترجمه: بی‌مایگی آش از نبودن دانه و محتویات آن است.
- ارەگىنەن دَكُور دؤك، بَخت آچان الدوق.
- ترجمه: نتوانستیم، شوهر کنیم، اما بخت دیگری را باز کردیم.
- إِوَه گىنْدِى قارى دُبِى، چۈلە چىخى تاري دُبِى.
- ترجمه: به خانه می‌رود، پیش زن او را کتک می‌زند، بیرون می‌رود، خداوند او را می‌زند. کنایه از آدمهای بدشائنس و بدپیاری است که هر کجا برود، دچار دردسر و بدختی می‌شود.
- بُوش دامَاردان قان چىخماز. يا: بُوش دامَاردان قان آلمازلار.
- ترجمه: از رگ خالی خون در نمی‌آید یا: از رگ خالی خون نمی‌گیرند؛ نظیر: يۇخا قىلم ايشلەمَز: به فقر و نیستی قلم کار نمی‌کند!
- تارى اشتەنەن كىمە وئرىب، پُلۇيى كىمە!
- ترجمه: خداوند اشتها را به کی داده، پلو را به کی؟!
- يعنى آدمهای فقیر همیشه پراشتها و آدمهای ثروتمند، کم اشتها و کم خور هستند.
- دَيئر ماندا اونوموار، آلى قاراگۇنوم وار.
- ترجمه: در آسیاب آرد دارم، اما روزگاری سیاه دارم؛ نظیر: آییم خمیر قارنیم آج:

**در عدالت و فداکاری:**

- آتین تېڭىن آت گۇتورۇز.

ترجمه: لگد اسب را اسب تحمل می‌کند.

- بۇلۇت آغلاماسا چەمن گۆلۈز.

ترجمه: اگر ابر گریه نکند، چمن نمی‌خندد (سیز نمی‌شود)؛ نظیر:

- تا نگرېيد طفل کى نوشى لىن

- جەفا چىكىمىن صەفا گۇرمىز.

ترجمه: کسی که جفا نکشد، صفا نبیند.

- خىردا أرباب الْمَاق، بُويوك ئۆزكِر الْمَاقدان ياخشىدی.

– ارباب کوچک بودن، بهتر است از نوکر بزرگ بودن.

- قارىشقا ظُلُم إِلَمَه، فيل بُويدا آدامى وار.

ترجمه: به مورجه ظلم نکن، صاحبی به بزرگی فیل دارد.

- قىسىلا قىسىلا بېھشتە گىتمەگىنەن، أىيىا أىيىا جەنەمە گىنْدەسَن.

مردانه و خوشحال به جهنم رفتن، بهتر از با ترس و لرز به بهشت رفتن است.

- كىشى قىزى الْمَا، كىشى آروادى الْأَل.

ترجمه: دختر مرد نباش، اما همسر مرد باش!

- گۆچ دُئغانَا دُئشَر.

ترجمه: فشار همیشه بر کسی که می‌زاید، وارد می‌شود.

- نامىرد دَن بُرج ايلەمە، بُرج ايلە دُؤن، خَرْج ايلەمە.

ترجمه: از نامرد قرض مکن، کردی، خرج مکن.

- يان مَنَه، كۆل الْوَم سَنَه.

ترجمه: تو برای من بسوز، من هم برای تو خاکستر شوم.

دستم خمیری ولی شکم گرسنه است.

- دولتله ساخشی لازم ألسا، کاسیب کؤزه سین سیندیرار.

ترجمه: اگر برای آدم دولتمند کوزه‌ی شکسته لازم باشد، آدم فقیر کوزه‌ی خود را می‌شکند؛ نظیر:

دولتله ياماخ لازم ألسا، کاسیب پنجه گین جیرار.

ترجمه: اگر برای آدم دولتمند وصله لازم بشود، فقیر گُت خود را پاره می‌کند.

- دَوَه ووردى دِيزينه، ايندى گلدى ازىنه.

ترجمه: شتر زد به زانوش، حالا آمد به هوش.

کنایه از بیداری و آگاهی آدمی بعد از شکست و گذشت فرصت‌ها می‌باشد.

- شاه عاباسین گُوزينه يارادوخ، كچل عاباسين گُوزينه ياراماً دوخ.

ترجمه: در چشم شاه عباس محترم شدیم، اما در چشم عباس کچل نه! نظیر: شاه می‌بخشد و شاهقلی نمی‌بخشد.

- شیر قُؤجالاندا، كېنگلار باشينا قۇنارلار.

ترجمه: وقتی که شیر پیر می‌شود، پروانه‌ها بر سرش می‌نشینند.

- يۈلۈقىن ئىئى وار قىريقانە وئرە.

ترجمه: فقیر چه چیزی دارد که به درمانده‌ی عربان بدهد.

- قارنيمداكى قاتىمىي ئىير، إشىكە چىخار جانىمىي ئىير، ئىندىن چۇسۇرا مالىمىي ئىير.

ترجمه: آن‌که در شکم من است درونم را می‌خورد، وقتی بیرون آمد، جانم را می‌خورد. وقتی هم که مردم مال و ثروت مرا می‌خورد. شکوه از دردسرهای همیشگی فرزند است.

- قارابخت داغلاراچىخدى، داغلارى دۇمان آلدى.

ترجمه: آدم سیاه بخت وقتی به کوه می‌رود، کوه را نیز ابر سیاه (سیاهی) فرامی‌گیرد.  
- کاسیبین ساجی قیزاندا، خمیری قۇتارار.

ترجمه: وقتی ساج [تنور] آدم فقیر داغ می‌شود، خمیرش تمام می‌شود. این مثل بیانگر نهایت بیچارگی و شوربختی آدمهای فقیر است.

- کاسیب مسجد تیکُسَه، ياسقى اوچار ياقىله سى آیرى الار.

ترجمه: آدم فقیر اگر مسجدی هم بسازد، یا سقفش فرو می‌ریزد، یا قبله‌اش کچ می‌شود!

- کاسیبی دَوَه اوْستىنلَه بُويى وورار.

ترجمه: آدم فقیر را در بالای شتر [نیز] عقرب می‌زندا!  
- کاسیب ياريماز، يا ريسادا، قاريماز.

ترجمه: آدم فقیر بهره‌مند نمی‌شود اگر هم شد، پایدار نمی‌ماند.

- كىم أهدى، كىم بىچىرىدى، كىم دىئدى باغ مەnim دى!

ترجمه کی کاشت؟ کی پرورش داد؟ و چه کسی گفت: باع مال من است؟؛ یعنی دنیا به هیچ کس باقی نمی‌ماند.

- نَه اوْمورسان باجۇننان، باجۇن ئۆر آجىننان!

ترجمه: چه توقعی از خواهرت داری در حالی که خواهرت از گرسنگی می‌میرد؟

- هر كَسىن باغى وار، اۋرگىنин داغى وار.

ترجمه: هر کسی باگی دارد، در دلش نیز داغی دارد. نظیر: در کنار هر گلی خاری هست.

- يتيم المَز، يامانلىق تاريا قالار.

ترجمه: یتیم نمی‌میرد، اما روسیاهی به خدا می‌ماند؛ نظیر: زمستان می‌گذرد، روسیاهی به ذغال می‌ماند.

- يتيم داغاچىخاندا يا قار الار يا بۇران.

- آراسته به کار می‌رود. و در مورد نفاق و ظاهرسازی.
- او اُغريٰسین تاپاق الماز.
- ترجمه: دزد خانگی رانمی‌توان پیدا کرد.
- اُغريٰ قالانا يانار، اوبيه سُنی، گِندَه نه.
- ترجمه: دزد برای اموال جا مانده افسوس می‌خورد و صاحب خانه به اموال مسروقه.
- تَنديـر نه قـدر ايـسـتـيـ آـلاـ، اـزـ دـوـيرـهـ سـينـ يـانـديـرـارـ.
- ترجم: تنور هر چه قدر هم گرم باشد، اطراف خودش را می‌سوزاند. این مثل در مورد حسادت افراد و یا آدمهای مصر و زیان آور به کار می‌رود که هرگونه حسادت و دشمنی آنها به خودشان بر می‌گردد.
- خـايـينـ اـدورـكـيـ قـلـيـنـدـهـ كـيـنـ دـثـمـيـهـ.
- ترجمه: خائن کسی است که حرف ته دلش را نگوید.
- دـاعـوالـىـ پـنـرـدـهـ أـتـ يـتـمـزـ.
- ترجمه: در مکان‌های نزاع‌آلود، علف سبز نمی‌شود. کنایه از بی‌حاصلی جنگ و دعواست.
- دـلـىـ دـسـتونـ الـونـجاـ، عـاـقـيـلـىـ دـشـمـنـونـ الـسـونـ.
- ترجمه: به جای دوست دیوانه، دشمن عاقل داشته باشی، بهتر است؛ نظیر: دشمن دانا به از ندادن دوست.
- دـسـتـ اـدورـكـيـ عـقـرـبـ الـوبـ سـاشـمـيـاـ، درـيـاـ الـوبـ دـاشـمـيـاـ.
- ترجمه: دوست آن باشد که مانند عقرب آدمی را نیش نزنند و مانند دریا نخروشند. کنایه از این‌که دوست باید بی‌آزار و در عین حال صبور و آرام باشد.
- دـسـتـ مـينـ الـسـاـ آـزـدـيـ، دـشـمـنـ بـيرـ الـسـاـ چـوـخـ.
- ترجمه: دوست اگرچه هزار نفر باشد، کم است و دشمن اگرچه یک نفر باشد، زیاد است.

ترجمه: اگر کودک یتیم به بالای کوه برود، یا برف می‌بارد یا هوا بوران می‌گردد.

- يـوـخـارـيـ تـؤـپـورـؤـرمـ بـوـغـدـورـ، أـشـاقـاـ تـؤـپـورـؤـرمـ سـاقـاـلـ.

ترجمه: بالا تف می‌کنم، سبیل و پایین تف می‌کنم، ریش است! این مثل محظوریت بین دو امری را می‌رساند.

### دوستی و دشمنی:

- آـيـ بـؤـلـدانـ گـنـدـنـ اـيـتـ، گـلـ مـنـ قـابـ!

ترجمه: ای سگ رهگذر! بیا مرا گاز بگیر! کنایه از آدمهایی است که دنبال دردسر می‌باشند.

- اـيـتـ بـيرـ كـوـتـ آـپـارـساـ، اـزـ پـايـينـ كـسـرـ.

ترجمه: اگر سگ [یدون اجازه] یک قرص نان (کنجل) سوخته ببرد، سهم خودش را قطع کرده است.

- اـيـتـ اـيـتـنـ دـايـيـ سـنـيـ، هـايـاـ گـنـدـرـ هـامـيـسـيـ.

ترجمه: سگ دایی سگ است و همه‌اش به یک صدا جمع می‌شوند. نظیر: سگ زرد برادر شغال است.

- أـرـتـلـىـ باـزارـ، دـؤـسـتـلـيقـىـ پـئـزارـ.

ترجمه: معامله‌ی سرپوشیده، دوستی را برهم می‌زنند؛ یعنی در معامله باید روشن و رو راست بود.

- إـوـدـ قـالـانـداـ خـيرـداـ قـيـزـ الـورـسانـ، أـرـ گـيـلـنـدـهـ بـئـيـوـكـ قـيـزـ.

ترجمه: وقتی در خانه‌ای، دختر کوچک خانه هستی، در نوبت عروسی نیز دختر بزرگ خانه در فرصت طلبی افراد به کار می‌رود.

- اـوـزـىـ بـئـزـكـ، اـيـچـىـ تـزـكـ.

ترجمه: صورتش بزک کرده و داخلش زشت است. درباره‌ی چیزهای خراب به ظاهر

- ناغارانین اُوزیندَه وورور، بو اُوزيندَه.
- ترجمه: هر دو روی نقاره (دایره) را می‌زند. در مورد آدم‌هایی به کار می‌رود که فکر و شخصیت ثابتی ندارند و به اصطلاح هم به نعل می‌زنند، هم به میخ.
- نَهْ قَدَرْ وارونیدی، شاهقلى سَنُون يارونیدی.
- ترجمه: تا زمانی که [مال و نبوت] داشتی، شاهقلى رفیق تو بود؛ نظیر این مثل دیگر ترکی: با غدا اریک واریدی، سلام علیک واریدی، با غدان آریک قوتاردي، سلام علیک قوتاردي.
- هر كَسَه باجي دِنْدِيم، گُؤنى الْدُّى، هر كَسَه قارداش دِنْدِيم، أَيْناش الْدُّى.
- ترجمه: به هر کس که خواهر خطاب کردم، برایم هوو شد و به هر کسی هم برادر خطاب کردم، لوطی از آب در آمد.
- هُؤرَه بيلمز، ايتلرى باشا سالار.
- ترجمه: عو عنمى تواند بکند، اما سگ‌ها را آگاه می‌کند؛ نظیر: آغليابيلمز، الْؤسُون گُئر باگُور سالار.
- هِنج نامردین چيراغى آخира جان يانماز.
- ترجمه: چراغ هیچ نامردی تا پایان نمی‌سوزد.
- ياخشىلىق ايتَمَز، يامانلىق ييتَمَز.
- ترجمه: خوبی گم نمی‌شود، بدی نیز سبز نمی‌شود؛ یعنی نیکی ماندگار و بدی نابود شدنی است.
- يِشْمَكْلَن دُسْت أَلَان، إِيلَرِينَدَن آيرى دُؤْشَر.
- ترجمه: کسی که به خاطر خوردن دوست کسی بشود، از ایل و طایفه‌ی خود دور می‌افتد.

- دُسْت قازان! دشمن أَجاق باشيندا.
- ترجمه: دوست به دست بیار و الا دشمن همیشه بالای اجاق است. (دشمن همه جا هست).
- رمضاننان چُوخ راضى ديم، بُيرَد قاباغينا چيخام.
- ترجمه: از ماه رمضان خیلی راضی بودم، به پیشوازش نیز بروم!
- شريک ياخشى الْسَّيِّدى، تاري أُزْيَنَه شريک دوتاردي.
- ترجمه: اگر شریک خوب بود، خدا برای خودش انتخاب می‌کرد.
- قارقاييان يُولداش الْأَنُون، ديمدِيگى پُوكلى الْأَر.
- ترجمه: رفیق کلاع همیشه نوکش آلوده است. [مثل کلاع]
- قورد قوردا دال چُؤپورمَز.
- ترجمه: گرگ به گرگ پشت نمی‌کند. این مثل در مورد احتیاط از دشمن و دوراندیشی در کارها استعمال می‌شود.
- قيامت أَكْؤن قُوپار، بيري يىه، بيري باخا.
- ترجمه: قیامت زمانی شروع می‌شود که یکی بخورد و دیگری تماشا کند.
- قسمت الْسَاكَلَر جاهاننان، قسمت الْمَاسا دؤشر دهاننان.
- ترجمه: اگر قسمت باشد، از دنیا به آدمی نصیب می‌شود. قسمت نباشد، [القمه] از دهان آدمی نیز بیرون می‌افتد.
- گُؤزَلَدَه اعتبار الْمَاز.
- ترجمه: در زیبارو و فانیست؛ نظیر: هزار وعده‌ی خوبان یکی وفا نشود.
- مرد أَزوْنَدَه گُئرَز، نامرد أَزَگَه دَه.
- ترجمه: مرد [تقصیر را] در خود می‌بیند، اما نامرد از دیگران.
- نامردَه يِتل باغلاما.
- ترجمه: به نامرد اعتماد مکن.

- ترجمه: آدم خلافکار را سیر ندیدم، آدم درستکار را گرسنه.  
 - ایشدَن آرتماز، دیشَن آرتار.
- ترجمه: [مال] با کار زیادی افزوده نمی‌شود، از دندان [کم خوری] اضافه می‌شود.  
 - الولَرِ ایله بیلَلَر، دیْرِیلَر حالوا یُلَلَلَر.
- ترجمه: مردگان خیال می‌کنند که زنده‌ها [همیشه] حلوا می‌خورند.  
 - بِير باجى نى وئرون بِير قارداشا، آنجاق منه تۇي ألسون.
- ترجمه: یک خواهر را به یک برادر بدھید (شوهر کند)، اما برایم عروسی باشد.  
 - بِي گۆزى آلچادَرِىز، بِي گۆزى سَبَدَ باخیر.
- ترجمه: یک چشمش آلوچه می‌چیند، چشم دیگرش نیز به سبد نگاه می‌کند؛ در مورد طمع و زیاده‌خواری افراد به کار می‌رود.  
 - پَاي وۇرمە مېش دَردىنَدَن الموش.
- ترجمه: هدیه نداده، از دردش مرده. این مثل درباره‌ی کسی به کار می‌رود که از انجام کار (خیر) زود پشیمان می‌شود.  
 - جىيىنин آغزىن شىطان تۇرى باغلىيئوب.
- ترجمه: در جیپش تار عنکبوت بسته است؛ یعنی این‌که خیلی حریص و خسیس است.  
 - حاجى بىزَدَه، خۇرجۇنى سىزَدَه.
- ترجمه: حاجی در خانه‌ی ماست، اما خورجینش در خانه‌ی شما. در مورد افرادی به کار می‌رود که زحمت و دردسرش باکسی است، خیر و منفعتش با دیگری.  
 - خسىس آلى اوزون الار.
- ترجمه: دست آدم خسیس دراز است.  
 - سۇئنسوز مالىن چۈخ اىستَر.
- ترجمه: آدم بی اولاد مالش را بیشتر دوست دارد.

### حسرت، دعا و نفرین:

- آرپادان بوغدادان آلیم چیخدی، امیدیم سَنَه قالدی داری خرمنی!  
 ترجمه: از گندم و جو دستم خالی شد، امیدم به تو ماند ای ارزن خرمن!  
 - آلا سَنَه قُوتور وئرسین، دیْرِنَاق وئرمه سِين!
- ترجمه: خدا به تو مرض گر بدهد، اما ناخن خارش آن را ندهد.  
 - ایگیدین آدی چیخینجا، جانی چیخسین!
- ترجمه: به جای این‌که نام و رسم جوانمرد محو شود، بهتر است جانش محو شود.  
 - ایگید الْر آدی قالار، مُختَنِينَ نىي قالار.
- ترجمه: جوانمرد اگر بمیرد، نامش باقی می‌ماند، مختن اگر بمیرد، چه چیزش باقی می‌ماند؟!

- خىر سُويلىمَزَه دَنديلَر: خىر سُؤيلَه، سَفَر دَن قاييداندا سَنَه بِير دُن وئرَكْ.  
 دِئْدی: بَلَكَه قاينَت مادوز.
- ترجمه: به شخص نیکو نقآل (خیرگو) گفتند که یک سخن خیر و نیک بگو تا وقتی از سفر برگشتیم به تو یک پیراهن بدھیم. گفت: شاید برنگشتید!
- پېرَدَن بِير أَووج تُورپاق گُوتور، دِنَن آلا سَنَه توكلَ!
- ترجمه: از زمین یک مشت خاک بردار و بگو خدایا توکل به تو.

### حرص و طمع و رذی:

- آزىن چُوخدان خَبَرِي بِئُخ، چُوخخىن آزدان!
- ترجمه: فقیر از غنی خبر ندارد، غنی از فقیر.
- آناسىندان قاباقا دؤشن قۇزۇنى، قۇرد يېر.
- ترجمه: برهای که از مادرش جلو می‌افتد، گرگ می‌خورد.
- آيرىنى تۆخ گۇرمە ديم، دُوغۇنى آج.

- پشمە بى يالقوزىئىن، يوکۇن اۆزى قالخىزار.  
ترجمە: کسى کە خوردنىها را بە تنهايى بخورد، بارش رانىز تنها برمى دارد.

### غۇرۇر و تكىرىز:

- اىلە يېۋىل گىندار، سو قارنىندا تېپىن مۆز.  
ترجمە: طورى راه مى رود کە آب در شكمىش تakan نمى خورد؛ خىلى مغۇرور است.  
- اىلەشر دىزىن گۇرۇز، دورار اۇزىن گۇرۇز.  
ترجمە: مى نشىندى زانوپىش رامى بىيىندى، بلند مى شود، خودش رامى بىيىندى؛ خودخواه است و بە دىگر ان توچھى نمى كند.

- يوخارى باشدا پېتىرى يۇخ، أشاقادا راضى دىبور؛ يا:  
- أشاقادا أىلشىمى، يوخاريدادا پېتىرى يۇخ.

ترجمە: در پايىن مجلس نمى نشىندى در بالاي مجلس نىز جا برايىش نىست.

### در حسابت همسايە:

- قۇنىشى قۇنىشونون چۈپىن، آغاچ گۇرۇز.  
ترجمە: همسايە، خىرده چوب همسايە را درخت مى بىيىندى. در حسابت و چشم و ھم چشمى همسايە بە كار مى رود.  
- قۇنىشى قۇنىشيا باخار، اۇزون آنا آتار.

ترجمە: همسايە بە همسايە نگاه مى كند و خود را بە آتش مى اندازد. در ھم چشمى همسايە گفته مى شود و يا:

- قۇنىشى قۇنىشيا باخار، جانىن ات آلار.

ترجمە: همسايە بە همسايە نگاه مى كند، جانش آتش مى گىردى (از روی حسابت).  
- قۇنىشىنون پىسى يۇل اوستە أوتۇرار.

- طلبه‌ئىن اوی اوقت يېخىلار كى بىر و قىتىدە اىكى يېر دە و عەدە سى الا.  
ترجمە: خانەئى طلبه زمانى خراب مى شود كە همزمان در دو جا دعوت [براي خوردن] داشتە باشد.

- قېرىستاندان گېنچسە، بېش دە ئى آز گلر.

ترجمە: [اگر] از گورستان بىگىزىدە، پىنج تا مردە كم مى شود؛ يعنى خىلى رند و دزد است حتى چشم به مردگان نىز دوخته است.

- قارىين قارداشدان اىرەليدور.

ترجمە: شكم آدمى از براذر نزدىك تر است.

- قارىين ياماخ گۇئورمۇز.

ترجمە: شكم وصلە برنىمى دارد؛ يعنى شكم آدمى باید سىر كامل گىردد.

- كىنگر يېشىپ، لېنگر سالوب.

ترجمە: كىنگر خورده، لېنگر انداختە. در مورد كس يا مەھمان راحت طلبى بە كار مى رود كە بە علت پىزىرىابى صاحب خانە با نفس راحت ھەم چنان بە استراحت و خوشى مى گىزاند و دىگر بە فكر زحمات و دردسرهای صاحب خانە نىست.

- مالى چىخىنجا، جانى چىنخار.

ترجمە: مالش بىرود، جانش در مى رود؛ ئظىير: نە خود خورد نە كس دهد گىنده گىنده بە سگ دهد و شىبيه اين مثل دىگر ترکى:

- مالىن يېشىيەتىن، مالىن يېھلر.

ترجمە: هر كە مالش را نخورد، دىگران [وارثان] مال او رامى خورند.

- مالىن اىتلر يېھجاق، جانىن يېتلىر.

ترجمە: مالش راسگەها خواهند خورد، جانش رانىز بىدەها.

- مالىن عزيز دوتان، جانىن ذليل دوتار.

ترجمە: كسى كە مالش را عزيز بدارد، جانش را ذليل مى دارد.

ترجمه: همسایه‌ی بد، همیشه سر راه [مردم] می‌نشیند.

- قۇشۇنۇن بىچەسنى اوجا بائار.

ترجمه: خروس همسایه، همیشه بلند می‌خواند؛ نظیر: مرغ همسایه غاز است.

- قۇنىشى أغلۇندان چىراغ يانماز.

ترجمه: از پسر همسایه چراغ آدمی روشن نمی‌شود. این مثل در بی‌اعتمادی نسبت به فرزند همسایه و بیگانگان به کار می‌رود و یا:

قۇنىشى اوغلۇندان، أғول الماز.

ترجمه: از پسر همسایه، به آدمی پسر نمی‌شود

### قوم و خویش:

- آدینا بير داري أكيب، ايلىڭ بۇيى بىچەسەن قورتارماز.

ترجمه: آدینه خانم تخمی کاشته است که سال‌ها دروکنی، تمام نمی‌شود.

- أزى يارىميان قايىنانۇن سۈزى يارى ماز.

ترجمه: مادر شوهری که خوشبخت نباشد، حرفش هم بی‌تأثیر خواهد بود.

- ئۇمئىم دۇر، مَن بىلېرَم نه تۈنَبَقۇن دۇر.

ترجمه: مرده مال من است من می‌دانم چه گور به گور شده است.

- باجاناق، باجاناقى گۈرنە، قاشىنما دوتار.

ترجمه: باجناق وقتی باجناق را می‌بیند، خارش می‌گیرد؛ نظیر: القاص لایحبت القاص؛

قصه گو، قصه گو را دوست ندارد.

- تىبللىگەن إشکە دايىي دىير.

ترجمه: از تىبللى به خر دايى می‌گويد [تا بارش را بکشد].

- خالادان نە الماز، عەمىدىن دەدە.

ترجمه: از خاله مادر و از عموم پدر نمی‌شود.

- عمۇڭلۇ و عمۇ قىزىپىن كېيىنин گۇپىدە گىسىپلىر.

ترجمه: عقد دختر عموم و پسر عموم را در آسمان بسته‌اند.

- قىرە پىس پىستا خالاسىپىن گلىپىدى.

ترجمه: سوسک سیاه عروس خاله‌اش است؛ یعنی به تخمش رفته.

- قۇچ اىكىت دايى سينا، خانىم قىز خالاسىپا چىكى.

ترجمه: پسر قهرمان به دایی‌اش می‌برد و دختر خانم به خاله‌اش.

- قىن آروادى نە قىر آدامان دۆز اسما، گىنەدە أراق اىرىسى جەن آرىي الار.

ترجمه: زن برادر شوهر (جاری)، هر چه قدر هم با آدم روراست باشد، باز هم به اندازه‌ی يك داس كجى دارد.

- گلىن آياغىنان، چوبان دىكىنگىن.

ترجمه: عروس با پاپىش و چوبان با دىكىنگىش [بىرکت می‌آورند].

- گلىنیم سەنى بۇشارام، دالوجان شاخشاخا قۇشارام.

ترجمه: [[ز بىان مادر شوهر]] عروس مى‌دهم و پشت سرت نىز حرف‌ها مى‌بافم.

- ها او زاغ آلان يئول ياخشىدور، ها يامان آلان فامىل.

ترجمه: راه هر چەقدر دور و طولانی باشد، بهتر است [دوری از فامیل] و فامیل

هرچە قدر بد باشد، باز هم بهتر است.

- بىزْنە دَن أُغول الماز.

ترجمه: از داماد برای آدمی پسر نمی‌شود.

### زن و شوهر / پدر و مادر:

- آغلارسا آنام آغلار، قالانى يالان آغلار.

ترجمه: فقط مادرم برايم گریبه می‌کند و دل می‌سوزاند و بقیه بی‌جا گریبه می‌کنند.

ترجمه: چوب شوهر چوب گل است. اگر تقصیری دارم، مرا چوب بزن. در اهمیت چوب کاری یا تربیت شوهر به زن را گفته‌اند.

- آر آرواد ایپْ دی، آریا گیرن کُپکَدی.

ترجمه: زن و شوهر مانند حریر هستند [نسبت به هم]، اما کسی که میانه‌ی آنها را به هم می‌زند، [مانند] سگ پیر است.

- آر آروادین تاجی دی.

ترجمه: شوهر تاج سر زن است.

- آر قُوجالار، کُئنول قول جالماز.

ترجمه: شوهر پیر می‌شود، اما دلش پیر نمی‌شود.

- ایکی اشَک بیر کاروان، ایکی آروات بیر دیوان!

ترجمه: دو الاغ یکی کاروانی را تشکیل می‌دهند. دو تا زن نیز محکمه و دیوانی را!

- ایکی مینجی آروادین دالیجان، پیغمبر آل چالوب.

ترجمه: پیغمبر (ص) پشت سر زن دوم خود دست زده است؛ یعنی زن دوم را تشویق کرده است.

- قارینین سُؤزی، قیشین گنجه‌سی، قور تار ماز.

ترجمه: حرف‌های پیر زن و درازی شب زمستان تمام نمی‌شود.

### فرزند:

- آلمَا قالار بُوز الار، قیزدا قالار سُؤز الار.

ترجمه: سیب بماند، پژمرده می‌شود، دختر نیز بماند، عیب می‌شود. در اهمیت ازدواج به هنگام دختران گفته شده است.

- اغول دوشمن چَبَرَه سی دی.

ترجمه: پسر سپر دشمن است.

- آرالیق آتی، کُئر فاطی.

ترجمه: فاطی (فاطمه) هرزه‌گرد مانند اسب ولگرد است. در ولگردی بعضی از زنان گفته می‌شود.

- آنا اوین دیره‌گیدی.

ترجمه: مادر ستون خانه است، کنایه از این‌که مادر اساس زندگی است.

- آنادان ألمایان، قارداشدان ساییلماز.

ترجمه: کسی که از مادر نزاده، برادر به حساب نمی‌آید.

- آنا قیزینا تخت و تُرَر، آتا قیزینا بخت.

ترجمه: مادر به دختر تخت [امکانات زندگی] می‌دهد و پدر به دخترش شانس و اقبال.

آروادین آخر حیله سی آغلاماقدور.

ترجمه: گریه آخرین حیله‌ی زن است.

آروادی پشن لأنون ساقالی تِنْ آغارار.

ترجمه: هر که زنش بد باشد، ریشش زود سفید می‌شود.

- آروادلار بیلسه لَر گُئیده ٹوی وار، نرdban آخدارالار.

ترجمه: زن‌ها اگر بدانند که در آسمان عروسی است، به دنبال نرdban می‌گردند.

- آروادین عصمتی، آرین عزّتی.

ترجمه: عصمت زن عزّت مرد است.

- آروادسیز او، سوسوز دَیْرمان.

ترجمه: خانه بدون زن، آسیاب بدون آب [است].

- آرواد بیخان إودن آلاهین خبری یوخ.

ترجمه: از خانه‌ای که زن خراب کند، خدا خبر ندارد.

- آر آجاجى گۈل آجاجى، وار تقصیريم، وور آجاجى.

حرفش [اِبرادهایش] بزرگ می‌شود.

### در اهمیت سخن و زبان:

- آدام آلتیندا سُوز، قازان آلتیندا کُوز.

ترجمه: در درون (قلب) آدمی حرف (سخن) و در زیر دیگ، آتش می‌ماند. این مثل در اهمیت سرداری و راز داری آدمی به کار می‌رود.

- انسانی تخته‌ده چیخاردان دیلی دی، تختن ده سالان دیلی ذی.

ترجمه: این زبان است که آدمی را بر تخت می‌نشاند یا از تحت فرو می‌آورد.

- بیر سُوز وار ایش بیتیر، بیر سُوز وار باش ایتیر.

ترجمه: حرفی هست که مشکلی و کاری را حل می‌کند، حرفی نیز هست که سر آدمی را به باد می‌دهد؛ نظیر: زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.

- پول و تریب سُوز آلان پشمیمان الماز.

ترجمه: کسی که با پول حرف (سخن) بخرد، پشمیمان نمی‌گردد.

- دیلین سُوزون دیش دیبر.

ترجمه: حرف زبان را دندان می‌گوید.

- سُوز وقتنه چَکر.

ترجمه: سخن به موقع خود گفته می‌شود.

- بیلان سُوز قلب مالدور، صاحبینه قاییدار.

ترجمه: حرف دروغ مانند مال تقلیبی است که به صاحبیش برمی‌گردد.

- سُوز وار گلَر گِنچر، سُوز وار دلَر گِنچر.

ترجمه: حرفی است که می‌آید و می‌رود، اما حرفی نیز هست که دل آدمی را سوراخ می‌کند و بعد می‌رود.

- آغول قیزیل اوْزیکدی، هر بار ماتقا گِنچمَز.

ترجمه: پسر انگشت طلایی است که در هر انگشتی قرار نمی‌گیرد. در اهمیت پسر گفته‌اند که هر کسی صاحب چنین نعمتی نمی‌شود.

- آغلوم آغول آلسَا: گُؤل دیبى اوْيم الَّار.

ترجمه: پسر اگر پسر باشد، سایه‌ی گل منزل من است.

- الاد تورش آلچادی. بِيَهْنِينَ دَ دِيشِي كَالْ أَلَار (آغزی تورش) پِشْمِيه نِينَ دَ آغیزی سولانار.

ترجمه: فرزند مانند آلوچه‌ی ترشی است. بخوری دهانت تلخ می‌شود. نخوری، آب دهانت می‌ریزد.

- الاد پییر شَء دِي، آجَى ليقیندان اوتسایلمی آم، شیرین لیگیندن آتا پیلمی آم.

ترجمه: اولاد یک چیزی است که از تلخی زیاد نمی‌توانم ببلع و از شیرینی زیاد نیز نمی‌توانم دور بیندازم؛ یعنی ترک اولاد بد خیلی سخت و تحمل آن ناچاری است.

- اینگین ایتن آناسی، کُؤنگین گزَر.

ترجمه: مادری که فرزندش گم شده، دنبال پیراهنش می‌گردد.

- بالا باشا بلا دی، الْمَاسَا كِربلا دی.

ترجمه: فرزند بلاجی جان است. اگر نباشد هم مصیبت است.

- قیزیم منه ایش گُئر، اُزووه اُرگَش.

ترجمه: دخترم به من کارکن، و برای خودت یاد بگیر.

- قیز بُؤکى، دوز بُؤکى.

ترجمه: بار دختر، بار نمک است؛ در اهمیت و نمکین بودن دختر گفته‌اند.

- نَهَلَى قَيْزِينَ أَزِي بُؤْيِير، نَنَه سِيزْ قَيْزِينَ سُوزِي.

ترجمه: دختری که مادر دارد، خودش (هیکلش) بزرگ می‌شود، اما دختر بدون مادر،

### وطن / غربت:

- انسانی تانیان پُرده قُورْتِ یُنمَز.

ترجمه: انسان را در جایی که می‌شناستند، گرگ نمی‌خورد.

- تُورپاڭ گۈچلى ألار.

ترجمه: خاک (وطن) نیرومند است؛ یعنی آدمی در وطن خود صاحب قدرت و راحتی است.

- دُلَانِمَاقا ياد أَكَه، أَللَّاهَ وَطَنْ ياخشى دُور.

ترجمه: برای سیر و گردش خاک بیگانه و برای مردن خاک وطن بهتر است.

- غَرِيبٌ پُرَدَنْ آرَوَادَ اللَّسُونْ يَا دَلِي وَئِزَّلَرَ سَنَهْ يَا قَحْبَه.

ترجمه: از شهر ناآشنا اگر زن بگیری یا دیوانه‌ای را به تو می‌دهند یا قحبه‌ای را.

### بخش پنجم:

## فرهنگ امثال و کنایات مختلف

### الف - حکمت‌های گوناگون:

تقسیم‌بندی هزاران مثل و یا سخنان پندآموز ترکی در قالب موضوعات متعدد و معین بسیار مشکل و گاهی ناممکن است. زیرا کثرت مثل‌ها از یک طرف و دلالت امثال بر موضوعات متعدد و چند جانبه، از طرف دیگر و مشابهت اغلب موضوعات انسانی و اخلاقی نهفته در مثل‌های ترکی، کار را برای تقسیم‌بندی مشخص و ارایه‌ی یک چارچوب معین موضوعی بسیار دشوار نموده است.

در بخش‌های مختلف قبلی سعی شد که ضمن ارایه‌ی مثل‌های نمونه تحت موضوعات دستوری و یا ساختاری ترکی، شواهدی نیز از موضوعات مختلف اخلاقی، تربیتی، خانوادگی و... ارایه کنیم.

اما از آنجایی که تقسیم‌بندی مشخص و یا تعیین موضوعات محدود و قابل قبول برای مثل‌ها مقدور نبود، بنابراین در این بخش از سخنان خود به معنّفی تعدادی از مثل و سخنان حکیمانه‌ی ترکی، که دارای بار معنایی قوی و شمولیّت کاربردی بیشتری هستند، می‌پردازیم. این مثل‌ها را هر کس می‌تواند مناسب با ذوق و دریافت ذهنی خود تحت موضوع خاصی تقسیم‌بندی و در موارد معینی نیز استفاده نماید. ما در اینجا آن‌ها را تحت عنوان حکمت‌های گوناگون درآورده، جهت مطالعه و استفاده‌ی خوانندگان علاقمند ارایه می‌نماییم:

#### «آ»

- آتالار سُؤزی، سُؤزلرین گُوزی.

ترجمه: سخن پدران (مثل‌ها) چشم و جان سخنان است.

- آتا پتیرن قیز ار الار، آتا پتیرن اغول قیز الار.

ترجمه: دختری را که پدر تربیت کند، مرد از آب در می‌آید و پسری را که مادر تربیت کند، زن صفت باشد.

- آتدیلار آتین چاپار، حق یرینده قرار تاپار.

ترجمه: سوارکاران اسب خود را می‌تازند، حق نیز در جای خود قرار می‌گیرد؛ یعنی کسی حق را نمی‌تواند پایمال نماید.

- آجنان چیلپاچ قؤدوران الار.

ترجمه: آدم گرسنه و ندار هار (خود را گم کرده) می‌شوند.

- آچیخ قاپا هر ایت باش سالار.

ترجمه: به در باز هر سگی سرفرو می‌کند.

- آچیلمامیش سفره‌نین عیبی الماز.

ترجمه: سفره‌ای که باز نشده باشد، عیش معلوم نمی‌شود؛ یا: آچیلمیان سفره‌نین بیر عیبی، آچیلمیش سفره‌نین مین عیبی الار.

ترجمه: سفره‌ای که باز نشده باشد، یک عیب و سفره‌ی باز هزار عیب دارد.

- آدامی تائیان پئرده قئورد پشمَز.

ترجمه: آدمی را در جایی که می‌شناسندش، گرگ نمی‌خورد؛ در اهمیت وطن به کار می‌رود.

- آدام گَرگ از لباسین گیه.

ترجمه: آدمی باید لباس خودش را پوشد؛ به اندازه‌ی توان و وسع خود کاری را انجام دهد.

- آدام از قولون از آغزینا وئرمز.

ترجمه: آدم خودش بازوی خود را به خاطر دهانش فدا نمی‌کند!

- آدام از آغزینا گئرَه تیکه گئَتیرَ.

ترجمه: آدم باید به اندازه‌ی دهانش لقمه بردارد.

- آروادی بالان، ایشگی پالان ساخلار.

ترجمه: زن را دروغ و الاغ را بالان نگه می‌دارد.

- آرواد آدامی قاپودان تُوخ قیبدَر، کیشی آدامی بوخاری باشdan آج.

ترجمه: فامیل زن از دم در [داما] سیر بر می‌گردد، اتا فامیل مرد از صدرخانه گرسنه [برمی‌گردد].

- آستانا (بؤساغا) عَوْض الار، شانس عَوْض الماز.

ترجمه: آستانه‌ی منزل عوض می‌شود، اما شانس آدمی عوض نمی‌شود.

- آگاجی از ایچیندن قئورت بیهَر.

ترجمه: درخت را از داخل خودش کرم می‌خورد.

- آغلیانون بیر دردی السا، گئله‌نون مین دردی وار.

ترجمه: آن که گریه می‌کند، یک درد دارد و کسی که می‌خندد، هزار درد دارد.

- آچاقدا یاتانی سیل آپارار، اوجادا یاتانی يتل.

ترجمه: آن که را که در زمین پست می‌خوابد، سیل می‌برد و آن که رانیز که در زمین بلند می‌خوابد، باد؛ یعنی در هر کاری باید تعادل و میانه روی را حفظ کرد.

- آلاه سیز پئرده اُتور، بُئیوک سیز پئرده اُتورما.

ترجمه: در جایی که خدا حاکم نباشد، بنشین، اتا در جایی که بزرگی در آن جا حاکم نباشد، ننشین!

- آلاه وئرديگچن بنده گئمانا دؤشر.

ترجمه: خدا هر چه به بنده می‌بخشد، بنده بیشتر به گمان و شک می‌افتد.

- آلاه داغينا باخوب قارين ياغدیرار.

ترجمه: خداوند به اندازه‌ی کوهش برف فرو می‌ریزد.

- آینايا باخان از جمالين گئور.

ترجمه: هر که به آینه نگاه کند، جمال خودش را می‌بیند؛ یعنی نتیجه‌ی اعمال هر

- آزگه آزگه نین نامازین دستماسیز قیلار.  
ترجمه: بیگانه نماز بیگانه را بدون وضو می خواند.

- آزگه آتینا مینن تئز دوش.  
ترجمه: هر که بر اسب عاریتی سوار شود، زودتر پیاده گردد.

- آزی یخیلان آغلاماز.  
ترجمه: کسی که خودش فرو افتاده باشد، گریه نمی کند.

- اشگ قؤجاليقجا یۇڭى آغرير الار.  
ترجمه: خر هر چه پیرتر شود، بارش نیز سنگین تر می شود.

- اشگى مىن آتا چاتين جاق.  
ترجمه: خر را سوار شو تا زمانی که به اسب بررسی (دست پیداکنی).

- آغري آناسى گاه دۇش يېر، گاه دۇشىنه وورار.  
ترجمه: مادر دزد گاهی سینه [گوشت سینه] می خورد، گاهی نیز [از درد] به سینه اش می زند!

- آغري دان آغرييا حلال دى.  
ترجمه: از دزد به دزد حلال است.

- آغري قالانا يانار، او يېسى، گىندى!  
ترجمه: دزد برای اموال جا مانده افسوس می خورد، صاحب خانه نیز برای اموال مسروره!

- أغلان اويندە خېر يۇخ، قىز اويندە تاپا توب.  
ترجمه: در خانه‌ی پسر خبری نیست، اما در خانه‌ی دختر بزن بکوب است.

- آلان الوب، تۇربا دۇلوب.  
ترجمه: هر چه شده، شده، اما توپره [ما] پر شده، این مثل در فرصت طلبی بعضی افراد به کار می رود؛ نظیر: مرا هست بط را ز طوفان چه باک.

کسی به خودش بر می گردد؛ نظیر:  
- آزگه سۆزونه قوولاغ آسان، آزسۆزون اشیدار.  
ترجمه: هر که به سخن دیگران [دزدکی] گوش کند، حرف خودش را می شنود.

- آيى نين مين آيونى وار، بير كال آرمودداسته.  
ترجمه: خرس برای یک گلابی کال هزار مکر و فریب دارد.

**«۱»**

- أبادان أبایا ایت هورمَز.  
ترجمه: از یک اویه به اویه دیگر سگ پارس نمی کند؛ نظیر:  
قۇزىون قۇزىونون آياقىن آياخلاماز.  
ترجمه: گوسفند پای برهی خود راله نمی کند.

- أبا كۈپك سىز ئالماز.  
ترجمه: اویه بدون سگ نیاشد؛ نظیر: آسیاب بدون آب نیاشد.

- أت يانار كۈزَر كۈزَر، قىش چىخار بۇزار بۇزار.  
ترجمه: آتش می سوزد با جرقه‌هایش، زمستان هم می گزرد با چهره‌ی سخت و تیره‌اش.

- أر آروادىن ساواشى؛ ياي گۇنونون ياغىشى.  
ترجمه: دعوای زن و شوهر مانند باران بهار و تابستان [زودگذر و موقتی است].

- ارمنى داغاسى كىمى بۇيۇدوگىن دالاايىشىنير.  
ترجمه: مانند بچه‌ی ارمنی، هر چه بزرگ‌تر می شود، پس می شاشد؛ نظیر: هر چه گنده‌تر می شود، ضایع‌تر می گردد.

- ارمنى دىنى ياخشى دى، قىامتىدە پۇخى چىخmasا.  
ترجمه: دین ارمنی دین خوبی است، اگر در قیامت گندش در نیاید.

ترجمه: سگ باش. اما بزرگ خانه نباش.

- اینىڭ دۇرۇنى سۈرۈتۈرلەر.

ترجمه: سگ را به کسی که کشته، می کشانند؛ یعنی هر کس مسؤول اعمال خود است.

- ایکى دۇلتلى ساواشار، آرادا کاسىبىن باشى سىنار.

ترجمه: دو نفر ثروتمند با هم دعوا می کنند، در این میان سر آدم فقیر می شکند.

- ایگىت امك ایتىرمىز.

ترجمه: جوانمرد پاس نمک خورده را فراموش نمی کند.

- ائىل دە گلن گول اوسته، گوندە گلن كؤل اوسته.

ترجمه: [میهمانی که] سال به سال می آید، روی گل و میهمانی که هر روز می آید، روی خاکستر [جایش است].

- ایل آتان داش او زاقا دۇشر.

ترجمه: سنگی را که ایل (جامعه) پرتاب کند، دورتر می افتد؛ نظیر:

- ایل آتاني حق آثار: هر که را جامعه طرد کند، خدا نیز طرد می کند.

- ایل گۈچى سىتل گۈچى.

ترجمه: قدرت ایل (جامعه) همانند قدرت سیل قوى است.

- ایل اوچون آغليان، گۈزدن قالار.

ترجمه: هر که برای ایل (مردم) گریه کند، از چشمش می ماند. (چشمش را از دست می دهد).

- ايلاتون از بالاسى ازىئە قىئىم الار.

ترجمه: بجه مار دشمن خودش می شود.

- ايناشا اوميد لان آرسىز، قۇنشيا اوميد لان شامسىز قالار.

ترجمه: هر که به اميد لوطی بماند، بی شوهر و هر که به اميد همسایه بنشیند، بدون شام می ماند.

- أكۈزۈلەن سۇرا، بېچاخ چىكىن چۈخ الار.

ترجمه: بعد از مرگ گاو، چاقوکش (قصاب) زیاد می شود.

- آل مرد الار، گۈز نامىرى!

ترجمه: دست آدمی مرد و چشمش نامرد است.

- او أغرۇسۇن تاپاڭ ئىماز.

ترجمه: دزد خانگى را نمی توان پیدا کرد.

- او جوز آتىن شۇرباسى ئىماز.

ترجمه: از گوشت ارزان شوربا (آبگوشت) درست نمی شود.

- اۋىچى اۋدا، يۇلحى يۇلدا.

ترجمه: صیاد در صیدگاه و مسافر در راه باشد.

- اوستا اوغلۇندان شاگىد ئىماز.

ترجمه: از پسر استاد، شاگرد نمی شود؛ یعنی پسر استاد نیز ماهر و استاد است.

- اوستا ميمون قىچى سىز ئىبار.

ترجمه: میمون ماهر بدون شلاق می رقصد؛ یعنی آدم ماهر خود را مورد کتک و

سرزنش دېگران قرار نمی دهد.

- اۋىدَن اۋە اىشىق دؤشمَز.

ترجمه: از خانه‌ای به خانه‌ای روشنی نمی افتد.

- اوّل دانانى باغلا، سۇرا آلّاها تاپشۇر.

ترجمه: اوّل گوساله را بیند و بعد به خدا بسپار؛ نظیر: با توڭل زانوی اشتى بیند.

- اۋى تمىز ساخلالا قىقىل قۇناقۇن گلەر، ازووى تمىز ساخلالا قىقىل ئۈئەم گلەر.

ترجمه: خانه‌ات را تمىز نگەدار، چون ممکن است میهمان ناخواندە بیاید. خودت را

نیز تمیز و پاکىزه نگەدار. ممکن است مرگ ناگھانى به سراجت بیاید.

- اىت ئالاسان، اۋىن بۇيوجى ئىمیاسان.

ترجمه: کسی که از روی حسادت و همچشمی بخواهد به حجّ برود، در بیابان‌ها سرگردان می‌ماند.

-بَلْدَچِى نَنْ كِىنْدَنْ يُورولماز.

ترجمه: کسی که با آشنا (راهنما) راه برود، (سفر کند)، خسته نمی‌شود.

-بُوش تۇربا باليق دۇلماز.

ترجمه: به توبه‌ی خالی (بدون غذا) ماهی جمع نمی‌شود.

-بُوش داماردان قان آلمازلار / قان چىخماز.

ترجمه: از رگ خالی خون نمی‌گیرند / خون در نمی‌آید.

-بولو ط آغلاماسا، چمن گۈلەز.

ترجمه: اگر ابر گریه نکند، چمن نمی‌خندد؛ تا نگرید ابر کی خندد چمن بولانماسا، دورولماز.

ترجمه: تا آلوده نشود، صاف نمی‌گردد؛ کنایه از این‌که هر راحتی و خوشی، ابتدا رنج و ناخوشی به همراه دارد.

-بُؤيوك تىكە بۇغاز يېرتار.

ترجمه: لقمه‌ی بزرگ گلوی آدمی را پاره می‌کند.

-بىر آغاچون سايەسىنَدَه، مىن نفر دالدالاتار.

ترجمه: در سایه‌ی یک درخت، هزار نفر پناه می‌گیرند.

-بىرىباشى وار مىن / قىرخ أيناشى.

ترجمه: یک سر و هزار / چهل لوطی دارد؛ نظیر: یک سر و هزار سودا.

حفظ نماید.

-بالا باشا بلادی، الْماسا كَرَبَلَادِي.

ترجمه: فرزند بلای سر آدمی است. و اگر نباشد کربلا (مصیبت) خواهد بود.

-بَحَثْ نَنْ حَجَّهَ گِئْدَنْ، چُوَلْلَرَدَه سرگردان قالار.

- انسان آئدان دؤش سؤن، آددان دؤشمە سؤن!

ترجمه: آدمی از اسب بیفتند، اما از نام و شهرت (آبرو) نیفتند.

- ابنصافی الْمِيَانُونِ إِلْقَارِي الْمَازِ.

ترجمه: هر که انصاف ندارد، عهد و پیمان نیز ندارد.

## «ب»

- بارلى آغاچا داش آقاڭار.

ترجمه: به درخت میوه‌دار سنگ می‌اندازند.

- بارىشىقا گىنْدَنْ پشمان الْمَازِ.

ترجمه: هر که به آشتی کنان برود، پشیمان نمی‌شود.

- بازار شيطان اويۇ دۇر.

ترجمه: بازار خانه‌ی شیطان است؛ محل دغل‌کاری و خیانت است.

- باشىمى يارىب، آنگىمە گىرَدَكان تۆكمە.

ترجمه: سرم را شکسته، به دامنم گردو نریز؛ کنایه از این‌که در اصل مرا اذیت می‌کنی، اما به ظاهر نیز دل‌جویی می‌کنی.

- باش باشا سؤيىكَنْ مَه سَه، داش يېرىنَدَنْ أيناماز.

ترجمه: اگر سرها به سرها تکیه نکنند، سنگ از جایش تکان نمی‌خورد؛ کنایه از این‌که آدمی در سایه‌ی اتحاد و یگانگی می‌تواند حتی کوه را نیز از جای بکند.

- باشوا داش دا سالسىن اۇجا يېردىن سال.

ترجمه: اگر بر سرت سنگ نیز بزنی، از سنگ زمین [کوه‌های] بلند بکوب. یا:

- باشوا كۈل دە تۈكىسُون، اوجا يېردىن تۈك، تېكىسى اوجا اولسون.

ترجمه: اگر بر سرت خاکستر نیز بریزی، [لاإقل] از جایی بریز که تپه‌اش بلند باشد؛ کنایه از این‌که آدمی در هر شرایطی ولو شرایط تلخ، همچنان شخصیت و آبروی خود را

- بیز پُرْتَه آتُورکی دور می‌سان.
- ترجمه: جایی بنشین که بلند نشوی یا ترا از جایت بلند نکنند.
- بیز پِمَهْنَدَن قُوْرُخ، بیز پِمَهْنَدَن.
- ترجمه: یکی از پرخور و یکی از خسیس (نخور) بترس.
- بیلدرچین شاهله‌یقی داری خرم‌منی سُووْشون‌جادی.
- ترجمه: پادشاهی بیلدچین تا زمان اتمام خرم‌من ارزن است؛ این مثل درباره‌ی اشیاء یا امور ناپایدار و موّقتی به کار می‌رود.
- بیزگنجنه‌نین قُوْنَاقی مین ایلین جارچیسی الار.
- ترجمه: میهمان یک شبه جارچی هزار ساله می‌شود؛ یعنی یک شب از کسی پذیرایی کردن، موجب می‌شود که طرف (میهمان) مذکوه‌های مديدة از او تعریف و توصیف نماید.
- بیلَن سُوْبِلَهَمَز، سُوْبِلَيَن بیلمز.
- ترجمه: آن که می‌داند، حرف نمی‌زند، آنی که حرف می‌زند، نمی‌داند. یعنی دانایی در سکوت است.
- بیلَن بیز گُثُلَر، بیلمیَن مین گُثُلَر.
- ترجمه: دانا یک بار می‌خندد. نادان هزار بار.

### «پ»

- پالچیقا باتان آرابانی، قُوْجا اوکوز چیخار دار.
- ترجمه: اрабه‌ای که به گل فرو رفت، گاو پیر بیرون می‌آورد. در تجربه و دانایی آدم پیر و دنیا دیده گفته می‌شود.
- پای وْرْمِعیش پای در دینَ الْمُوش.
- ترجمه: هدیه نداده، از دردش مرده!

- بیز پارا داش بیز کُوزه‌نی سیندیرار.
- ترجمه: یک تکه سنگ هزار کوزه را می‌شکند؛ در اهمیت صبر و دلیری و مقاومت آدمی به کار می‌رود.
- بیز تیکه بیز داغ آشیار.
- ترجمه: یک لقمه کوهی را فرو می‌ریزد؛ در اهمیت نان و نمک استعمال می‌شود.
- بیز چیراغین ایشیقینا، بیز نفر اُتُرار.
- ترجمه: با یک چراغ محفل صد نفر روشن می‌شود.
- بیزه گَتِرَن خِیرِی آپار خالئُن گِئِلَه.
- ترجمه: آن خیری که به ما می‌آوری (می‌رسانی)، بیز خانه‌ی خاله‌ات؛ نظیر: مرا به خیر تو امید نیست، شرّ مرسان.
- بیزه گَلَن آت الار، بیزَدَن گِئِدَن مات.
- ترجمه: کسی که به خانه‌ی ما می‌آید، اسب می‌شود و کسی که از خانه‌ی ما می‌رود، مات می‌گردد.
- این مثل زمانی به کار می‌رود که کسی مثلاً عروس یا داماد خانه‌اش فردی پرادرعا باشد و دختر یا پسرش که عروسی کرده، فردی ساده و مظلوم.
- بی حیائِه سلام وَر، سُووْش.
- ترجمه: به فرد بی حیا سلام بده و رد شو؛ در مدارا با آدم‌های شرور گفته می‌شود.
- بیردانا بیرسوْرونی قُوردا وْتَرَر.
- ترجمه: [نادانی] یک گوساله‌گله‌ای را به دم گرگ می‌سپارد؛ نظیر: یک بزرگ‌گله را گر می‌کند.
- بیردَلَی بیز داش آتَدَی، مین عَقِيلَى چیخار داتِمَادِي.
- ترجمه: یک دیوانه سنگی به چاه می‌اندازد که هزار نفر عاقل نمی‌تواند آن را در بیاورد.



- تاری آج ایستینی، بندۀ دؤیورا بیلمز.

ترجمه: آن کسی را که خدا گرسنه اش نماید، بندۀ نمی‌تواند سیر کند.

- تاری یاندیران چیراغی گئچیرمک الماز.

ترجمه: چراغی را که خداوند روشن نماید، بندۀ نمی‌تواند خاموش کند.

- تئز اولتىن تئز آیريلان تئز او الار.

ترجمه: هر که زود ازدواج کند و زود جدا شود [از خانواده و پدر و مادر] زود صاحب زندگانی و خانه می‌شود.

- تئز دئران اکؤز گئچ دئران اکؤزون باشينا...

ترجمه: گاوی که از زمین زودتر برخیزد بر سر گاوی که دیرتر از زمین برخیزد...

- تره یئنده يازا چیخار، کرە یئنده.

ترجمه: آن که تره می‌خورد نیز به بهار می‌رسد و نیز آن که کره می‌خورد به بهار می‌رسد. کنایه از قناعت و راضی شدن به حداقل امکانات زندگی است.

- تک قوش يۇوا بالغلاماز

ترجمه: پرنده‌ی تنها، لانه نمی‌بندد؛ در اهمیت ازدواج و زناشویی به کار می‌رود.

- ئىلەسەن تندیره دئشەر.

ترجمه: آدم عجول به تنور می‌افتد.

در مذمت عجله و اهمیت صبر و حوصله به کار می‌رود و یا:

- ئىلە سەنين ايشى تىرسە گلر.

ترجمه: کار آدم عجول همیشه کج در می‌آید.

- تنبـل آدام فيكـيرلى الـار.

ترجمه: آدم تنبـل همیشه در فکر و خیال فرو می‌رود.

- تنبـل سـوزـدىـن، نصـيـحـتـه قـؤـلـاخـ آـسـ.

ترجمه: به آدم تنبـل نصـيـحـتـ کـنـ و نصـيـحـتـ عـاقـلـانـه رـاـ نـيـزـ گـوشـ کـنـ.

- تـنـديـرـنـه قـدرـ اـيـسـتـيـ الـاسـ، اـزـ دـؤـيـرـهـ سـيـنـ يـانـدـيرـارـ.

ترجمه: تنور هر چه قدر هم گرم باشد، اطراف خود را می‌سوزاند؛ در حسادت یا بدی به دیگران گفته می‌شود؛ نظیر: هرچه کنی به خود کنی.

- تـؤـيا تـؤـخـلـيقـ دـانـ الـاـرـ، دـاعـواـ يـؤـخـلـيقـ دـانـ.

ترجمه: توبه از داشتن (دارایی) و دعوا از نداشت (فقر و نداری) صورت می‌گیرد.

- تـؤـرـپـاـقـ گـؤـجـلـىـ الـاـرـ.

ترجمه: خاک (وطن) همیشه نیرومند و جذاب است.

- تـؤـنـگـيـنـ دـؤـلـوـسـنـوـنـانـ بـيرـيـ قـورـخـارـ، بـؤـشـونـنـانـ مـينـ.

ترجمه: از تفنگ پر یک نفر می‌ترسد، اما از تفنگ خالی هزار نفر. یعنی آدمی نباید دست خود را به دیگران روکند.

- تـؤـكـلـىـ موـتـالـ پـنـيرـىـ يـاخـشـىـ سـاـخـلـارـ.

ترجمه: خیک پرمو پنیر را بهتر نگه می‌دارد؛ مردی که سن و سالش بیشتر باشد قدر و منزلت همسر را بهتر از دیگران می‌داند.

- تـؤـلـكـىـ وـارـ باـشـكـسـرـ، قـورـدونـ آـدـىـ بـدـنـامـ الـوـبـدـىـ.

ترجمه: رویاهی هست که سر می‌برد، اما نام گرگ بدجلوه شده است.

- تـؤـلـكـىـ نـونـ باـزـارـداـنـهـ اـيـشـىـ وـارـ تـاـدرـىـ سـيـنـهـ قـيمـتـ قـويـالـارـ؟

ترجمه: رویاه در بازار چه کار دارد تا به پوستش قیمت‌گذاری کنند؟

یعنی هر کسی در جایگاه خود باید قرار بگیرد و إلا مثل رویاه پوستش کنده می‌شود.

- توـمـانـ سـيـزـ ليـقـ دـانـ إـثـوـدـهـ قـالـيـبـ دـىـ.

ترجمه: از عربانی (بی‌جامگی) در خانه مانده؛ به ناچار دست به حیا گذاشته و الا فرصت و چاره‌ای پیدا کند، همان فرد شرور و بی‌حیاست.

- تُؤیدان سُورا ناقارا، خوش گلدون بایرام آقا.

ترجمه: بعد از عروسی نقاره، خوش آمدی آقا بایرام یا نظیر: نوشداروی بعد از مرگ سهراب.

- تُؤیدان سُورا تؤی پایی وِئرن چُوخ الار.

ترجمه: بعد از عروسی، آن که سهم عروسی [غذا و شیرینی] می‌دهد، زیاد پیدا می‌شود؛ نظیر:

- گِنجه‌نین کاداسی چُوخ الار، گوندوز تک تک چیخار.

ترجمه: کدخدای شب زیاد است اما روز روشن تک و توک پیدا می‌شود.

- تیکه قارین دیورماز، محبت آرتار.

ترجمه: لقمه شکم سیر نمی‌کند، [اما] محبت را زیاد می‌کند.

## «ج»

- جان گِنیینجه جانان الله گلْمَز.

ترجمه: تا جان نرود، جانان به دست نیاید.

- جاهلينن بال يَّشَمَه، عاقلينن داش داشی.

ترجمه: با آدم جاهل عسل نخور، با آدم عاقل سنگ حمل کن.

- جاهيلله قوشولان اُزى دَ جاهيل دی.

ترجمه: هر که با جاهل معاشرت کند، خودش نیز جاهل است.

- جاهلين عبادتين نَّ، عالِمين يُؤْخُوسى ياخشى دور.

ترجمه: از عبادت جاهل، خواب عالم بهتر است.

- جفا چنکمین صفا گُوزَمْز.

ترجمه: هر که جفا نکشد، صفا نبیند.

- جمال گِندر، کمال قالار.

ترجمه: جمال (زیبایی) می‌رود، کمال می‌ماند.

- جَدِيمِين سُوْدَا آلى يُؤْخُدور.

ترجمه: جدم در آب (شناکردن) دست ندارد؛ یعنی کاری که از من می‌خواهد، مایل یا قادر به انجام آن نیستم.

- جَيرِيفى چُوخ، ياماغى يُؤْخ.

ترجمه: سوراخ زیاد، اما وصله کم؛ در عدم امکانات و توانمندی‌ها به کار می‌رود.

- جنگلکه گِنْدَن اُز آغاچىن گُوزر.

ترجمه: کسی که به جنگل می‌رود، درخت خود را می‌بیند.

چون جنگل یکسان و یکنواخت است، لذا هر کس با چشم خود یک جور منظره و زیبایی در آن می‌بیند.

- جَهَنَمْ قَرَهْسى كىمى اُزى قَرَهْ دى.

ترجمه: مانند سیاهی جهنم رویش سیاه است.

- جوان آيَنادا گُوزر دوگۇن قُوجاداشدا گُوزر.

ترجمه: آنچه جوان در آیینه می‌بیند، پیر در سنگ می‌بیند.

- جوانى يُؤْلَا آت آلماقا، قُوجانى يُؤْلَا قىز آلماقا.

ترجمه: جوان برای خرید اسب و پیر را برای خرید [انتخاب] دختر بفرست.

- جُؤْجَه نَّه سِينَدَن سُوْت گُوزَمْز، گُوزَسَدَه باغری چاتار.

ترجمه: جوجه از مادرش شیر نمی‌بیند. اگر هم ببیند، سکته می‌کند.

این مثل کنایه از امری محال و ناشدنی است.

- جُؤْجَه هَمَشَه سَبَد آلتىندا قالماز.

ترجمه: جوجه همیشه زیر سبد باقی نمی‌ماند؛ نظیر: ماه همیشه پشت ابر پنهان نمی‌ماند.

- جَيَّبي مَلاَگ... تمیزدی.

جبیش از ک.... ملاً تعیزتر است؛ بی پول و خالی است.

- جین آیری، شیاطین آیری.

ترجمه: جن با شیاطین متفاوت است؛ در تفاوت فاحش دو چیزی یا دو امری به کار می رود.

## «ج»

- چاروادار إثو الْمَاز، قُونُشُونِي درد الدورَر.

ترجمه: چاروادار صاحب خانه نمی شود، اما همسایه را درد او می کشد.

- چاغیريلماميش قُوناغين دالي سؤزلی الار.

ترجمه: پشت سر میهمان ناخوانده حرف ها گفته می شود.

- چای گُورمه میش چیرمانما.

ترجمه: تابه آب رودخانه نرسیده ای، پای شلوارت را بالا مکش؛ در مذمت عجله و شتاب در کاری می گویند.

- چُؤبانین گُؤليلي ألسَا، إِرْكُ كِنچىدىن سُؤت ساغار.

ترجمه: اگر چوبان بخواهد از بز نر نیز شیر می دوشد.

- چُوخ ايشلىن چُوخ يشمىز، چُوخ بىلەن چُوخ يېر.

ترجمه: آن که زیاد کار کند، زیاد نمی خورد، آن که زیاد می فهمد، زیاد می خورد.

- چُولاغ قىچىنان قۇرخار، كِنچىل باشىنان.

ترجمه: شل از پایش و کچل از سرش می ترسد.

- چىخان قان داماردا قالماز.

ترجمه: خون جاری شده در رگ باقی نمی ماند؛ هر اتفاقی برگشت ناپذیر است.

- چىرغاغ از دىئىنە ايشقىن سالماز.

ترجمه: چراغ به دور خود روشنایی نمی بخشد.

## «ح»

- حاجى بىزدە، خۇرجونى سىزدە.

ترجمه: حاجی در خانه‌ی ما، اما خورجینش در خانه‌ی شما.

زمانی این مثل به کار می رو که در دسر یکی با یکی باشد و سود و منفعتش با کس دیگر.

- حاجى لار حاجا گىندر، گۈندۈزى قۇيوب گېچە گىندر.

ترجمه: حاجیان به حجّ می روند. روز را رها کرده، شب می روند؛ کنایه از انجام کاری آسان از راه‌های سخت و طاقت فرساست.

- حامامنان چىخانىن ارى آسان، سَفَرَدَن گَلَهَتِين آروادى.

ترجمه: شوهر کسی بشوی که تازه از حمام در آمده است و همسر کسی بشوی که تازه از سفر برگشته است.

- حىالىدان حىالان، بى حىادان دالدالان.

ترجمه: با آدم باحیا، حیا کن و از بی حیا پنهان شو.

- حق دانىشانون يېرى آجى الار.

ترجمه: کسی که حرف حق می زند، جایش تلخ است.

- حق سُۋزە جواب يۇخدى.

ترجمه: برای حرف حق جوابی نیست.

- حق سُۋز دانىشان دار آياقينا گىندر، دارا چَكىلىمْزُ.

ترجمه: کسی که حرف حق می زند، پای دار می رود، اما بالای دار نمی رود.

- حقىلە باطلىن آراسى دۇرت بارماق دى.

- خان ننه بَزَكَلی قالدی.  
ترجمه: خان ننه بزرگ کرده ماند؛ کارش نیمه تمام ماند.
- خایین اُدی کی قلپیندَه کین دُنمیه.  
ترجمه: خائن کسی است که آن‌چه را که در قلبش هست، نگوید.
- خبرچی اوْ نیخار، قان تُوكَر.  
ترجمه: خبرچی خانه خراب می‌کند و خون می‌ریزد.
- خبرون يُو خدی خبَرَدَن، شاهقلى گلِب سَفَرَدَن؟!  
از خبرها خبر نداری که شاهقلى از سفر برگشته؛ در مورد اخبار و حوادث تازه بیان می‌شود.
- خزان [زمستان] گُورمَن بلبول بهارین قَدْرِینی يِلَمَز.  
ترجمه: بلبلی که خزان [زمستان] را ندیده، قدر فعلی بهار را نمی‌داند.
- خسیس آلی اوْ زون الار.  
ترجمه: دست خسیس دراز است.
- خطاسیز انسان الماز.  
ترجمه: انسان بدون خطاب نباشد.
- خلقه ایت هُورر، بیزَهَ چاقَال.  
ترجمه: اگر به مردم سگ عوو کند، به مانیز شغال عوو می‌کند؛ نظیر: خلق را مازگزد، ما را قوریاغه؛ یا مردم را برق می‌گیرد ما را چراخ نفتی.
- خُوروزون قویروغى گُورسَنَور.  
ترجمه: دم خروس دیده می‌شود.
- خُروس الان پِرَدَه تؤيوغا باتاماق گلَمِه يِئُوب.  
ترجمه: جایی که خروس باشد، آواز خواندن به مرغ نیامده؛ نظیر: جایی که آب باشد، باطل بود تیقم.

ترجمه: بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است.

- حیاسی الْمِيَانُون ایمانی دا الْماز.

ترجمه: هر که حیا ندارد، ایمان نیز ندارد؛ الْحَيَاةُ مِنَ الْإِيمَان.

- حق و تُرمِيَّنْ آدِين قُويالار: حق و تردی.

ترجمه: نام کسی را که حق را ادا نمی‌کند، حق و تردی می‌گذارند.

- حِكْمَتَ دَن سَوْال الْماز.

ترجمه: از حکمت سوال نمی‌شود.

- حَكِيمَه گِنْدُون دَوَاوِنْر، فالچیه گِنْدُون دَعَا.

ترجمه: پیش حکیم بروی به تو دوا می‌دهد، پیش فالچی بروی دعا.

- حیوان ایله شه ایله شه، انسان دیله شه دیله شه.

ترجمه: حیوان با بو کردن و انسان با صحبت کردن [خو می‌گیرند].

## «خ»

- خالادان نَنَه الْماز، عَمَيَدَن دَدَه.

ترجمه: از خاله مادر و از عم پدر نمی‌شود.

- خالیق يُخانی مَخْلوق تِیکَه يِلَمَز.

ترجمه: آن‌چه را که خالق ویران کند، مخلوق نمی‌تواند آباد نماید.

- خاطا الوب چایدان گِنچنَدَه گُوت گُوتَه دَيوبَلَر.

ترجمه: خطا شده که هنگام عبور از رودخانه، تصادفی به هم برخورد کرده‌اند.

- خالق كَسَن بارماق قاناماز.

ترجمه: انگشتی را که خدا ببرد، خون ندارد؛ نظیر: چوب خدا صدا ندارد.

- خان مَنَى الْمُوشِيدِي، خاتون الْمَاقِمِ قالموشیدی.

ترجمه: خان مرا گرفته، من نیز خاتون شده‌ام؟! یعنی نشده‌ام.

- ترجمه: نیت هر کجا باشد، پای آدمی نیز همانجا خواهد رفت.
- دره خلوت دُی تولکی بیکلیگِ ایلی.
- ترجمه: نیت هارا، منزل اُرا.
- ترجمه: فکر درویش هرجه باشد، ذکرشن نیز همان خواهد شد؛ نظیر:
- دردمند پرحرف و آدم غمگین پرخواب می شود.
- ترجمه: از مرگ پدرم نمی ترسم، می ترسم که عزراشیل در خانه‌ی ما را بشناسد.
- دردی دانیشقاون، غملی یاتاقان الار.
- ترجمه: از مرگ پدرم نمی ترسم، می ترسم که عزراشیل قورخ میام، قورخیام عَزراشیل قایپی می تانیا.
- پر دردرس است.
- ترجمه: خانه را بفروش تا از پارو کردن آن راحت شوی؛ کنایه از رها کردن کارهای

- ترجمه: هر که عقب بیفتند [به] موقع به مقصد نرسد] گرفتار تگرک می شود.
- دالادا کلیه گلن، آشکارا دُغَار.
- ترجمه: آن که در پنهان حامله شده، آشکارا می زاید.
- دامی سات، کُوریمه گینَدَن راحات اُل.
- ترجمه: خانه را بفروش تا از پارو کردن آن راحت شوی؛ کنایه از رها کردن کارهای
- ترجمه: هر که عقب بیفتند [به] موقع به مقصد نرسد] گرفتار تگرک می شود.
- داغیلان یاغی امامزاده نذیر ایلیر.
- ترجمه: روغن ریخته را نذر امامزاده می کند.
- داغی داشی گنچی گَزَر، آخشام دیهَلَلْر قُؤیون گلْبِر.
- ترجمه: کوه و صخره را بز می گردد، شب هنگام می گویند گوسفند [اکله] می آید.
- دالا قالان دُولویا دُوشَر.

- خُروسیدون بانادون، عاریفیدیم، آنادیم.
- ترجمه: خروس بودی آواز خواندی، من هم عارف بودم، فهمیدم.
- خلقین عقلی گُوزینَدَه دی.
- ترجمه: عقل مردم در چشمستان است.
- خلیفه کیسَه سینَدَن باعیشلی.
- ترجمه: از کیسه خلیفه می بخشد.
- خیرات یاخچیدی، الی کاسالی سیشدی ایچینه.
- ترجمه: خیرات خوب بود، اما کسی که در دستش کاسه بود آمد و به تو ش... .
- خیر سُؤیلَه مَزَه دِندیلر: خیر سُؤیلَه، سَفَرَدَن قاییداندا سَنَه بیر دُون ویرَک.
- دُندی: بلکه قاییت مادوزا
- ترجمه: به کسی که نیکو تقّال بود، گفتند که فال نیکو بزن. وقتی از سفر برگشتیم یک پیراهن به تو می دهیم. گفت: شاید برنگشتید!
- خیر و شر بُورجَذَی.
- ترجمه: خیر و شر قرض آدمی است؛ یعنی باید در خیر و شر یکدیگر مشارکت کرد.
- «۵»
- داشا قانی دِندیلَر، داش آربیدی.
- ترجمه: به سنگ گفتند قاتل، سنگ آب شد.
- داش داشا سُؤکَنَر دیوار الار.
- ترجمه: سنگ به سنگ تکیه می کند و سپس دیوار می گردد؛ در اهمیت اتحاد و یگانگی اشاره دارد.
- داش دُوشَدِیگی پُرینَدَه آغیر الار.
- ترجمه: سنگ در جایی که فرو افتاده، سنگین [یا وقار] می شود؛ یعنی هر کس در

- ترجمه: زبانش دراز و هنر شکم.  
**- دؤل آروادین دیواری آچاق الار.**
- ترجمه: دیوار زن بیوه کوتاه است.  
**- دؤل آرواد گیجه یاریسی پشمان الار.**
- ترجمه: زن بیوه نصف شب پشمیمان می‌شود؛ یعنی عهدش ناپایدار است.  
**- دَوَهْنِي چُمِحِينَ سُؤواهير.**
- ترجمه: شتر را با ملاقه آب می‌دهد؛ نظیر: با سوزن کوه می‌کند.  
**- دَوَهْسِين ساتان كُوشَك آلايلمز.**
- ترجمه: هر که شترش را بفروشد، دایلاق (بچه شتر) نیز نمی‌تواند بخرد.  
**- دَوَهْسِي يُورولانا چُوخ سُؤز دیللر.**
- ترجمه: علیه کسی که شترش خسته شده، زیاد حرف می‌زنند.  
**- دُؤنیا بش گؤن، خُوش گؤن.**
- ترجمه: دنیا پنج روز [یاشد]، [اما] خوش باشد.  
**- دُؤشانا دیبور قاج، تازیا دیبور تؤت.**
- ترجمه: به خرگوش می‌گوید: بدو، به سگ تازی نیز می‌گوید؛ بگیر؛ کنایه از آدم دو به هم زن است.  
**- دُولانماقا ياد الـكـه، المـكـه وطن ياخـشـى دور.**
- ترجمه: برای سیر و سیاحت شهر غریب [غربت] و برای مردن وطن [بهتر است].  
**- دِؤيونى پىشىر ياغ، الـلـار گـلـىـنـىنـى أـوزـى آـغـ.**
- ترجمه: برنج را روغن می‌بزد، عروس رو سفید می‌شود.  
**- دِئـيرـمانـ بـيلـديـگـينـ إـيلـرـ، چـاخـ چـاخـ باـشـ آـغـارـ دـارـ.**
- ترجمه: آسیاب کار خودش را می‌کند، اما صدای آن موی سر آدمی را سفید می‌کند.  
 کنایه از این‌که مقدرات شدنی است و آدمی بیهوده غم می‌خورد.

- ترجمه: دره خلوت است و رویاه ادعای پادشاهی می‌کند.  
**- دُغـرى يـالـانـى قـۇـوارـ.**
- حقیقت بر دروغ چیره می‌شود.  
**- دـلـى قـازـانـدىـ، عـاقـىـلىـ يـشـىـ.**
- ترجمه: دیوانه جمع کرد و عاقل خورد.  
**- دـلـى دـؤـسـتونـ أـولـونـجاـ عـاقـىـلىـ دـؤـشـمـونـ أـلسـونـ.**
- ترجمه: به جای دوست دیوانه، دشمن عاقل داشته باشی بهتر است؛ نظیر: دشمن دانا به از نادان دوست.  
**- دـلـى نـىـنـ سـۇـزـىـ قـلـمـهـ گـلـمـزـ.**
- حرف دیوانه به قلم در نمی‌آید؛ یعنی بی اعتبار است.  
**- دـنـىـانـىـنـ قـويـرـوـغـىـ اوـزوـنـ دـىـ.**
- ترجمه: دم دنیا دراز است؛ یا نظیر: چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد.  
**- دـؤـسـتـ مـيـنـ أـلسـاـ آـزـدىـ، دـؤـشـمـنـ بـىـرـأـلسـاـ چـوخـ.**
- ترجمه: دوست اگر هزار باشد، باز کم است، اما دشمن اگر یکی نیز باشد، زیاد است.  
**- دـؤـسـتـ آـتـانـ دـاشـ يـامـانـ الـارـ.**
- ترجمه: سنگی که از طرف دوست می‌آید، خیلی سنگین [و دردناکتر] می‌شود.  
**- دـؤـسـتـىـ دـؤـسـدانـ نـهـ اـيلـ؟ـ!ـ چـىـ سـۇـداـ.**
- ترجمه: چه چیزی دوست را از دوست جدا می‌کند؟! معامله‌ی خام!  
**- دـؤـسـتـىـ تـاـپـاـقـ آـسانـ دـىـ، أـنـىـ سـاـخـلـامـاـقـ چـىـنـ.**
- ترجمه: دوست پیدا کردن آسان است، اتا نگهداشت آن مشکل.  
**- دـؤـسـتـ باـشاـ باـخـارـ، دـؤـشـمـنـ آـياـقاـ.**
- ترجمه: دوست به سر آدمی نگاه می‌کند و دشمن به پا.  
**- دـىـلـىـ چـوخـ، هـنـرىـ يـوخـ.**

## »و«

- رشوت خُورون عاقبتنی الماز.

ترجمه: رشوت خور عاقبت ندارد.

- رسید؛ بیرین ده، بیرین إشید.

ترجمه: رسیدا! یکی بگو، یکی هم بشنو!

- رنگینه باخ حالین خبرآل.

ترجمه: به رنگ رویش نگاه کن، و بعد احوالش را بپرس.

- روزی قاپوسی آچیق الاندا، کُپگین یؤخوسی گلر.

ترجمه: وقتی در روزی باز باشد، سگ پیر خوابش می‌گیرد.

## »ز«

- زامان زامان الاجاق، سِرچه پهلوان الاجاق!

ترجمه: زمان زمانی می‌شود که گنجشک پهلوان می‌شود.

- زامان گِنچر سُوز قالار.

ترجمه: زمان می‌گذرد. اما سخن [خوب] باقی می‌ماند.

- زَحْمَتِين بُؤلْبُول چَكَر، منْفَعَتِين يَثْل آپارار.

ترجمه: زحمتش [زحمت گل را] بليل می‌کشد. اما منفعت [یوی خوش] او را باد می‌برد؛ نظیر:

- زَحْمَتِي مشاطِه چَكَير، لَذَّتِي دَاماَد آپارير.

ترجمه: زحمت [عروس را] مشاطه می‌کشد، اما لذت را داماد می‌برد.

- زَرِينه گُورَا زُورِي وار.

ترجمه: به اندازه‌ی زرش زور دارد؛ نظیر زر زور می‌آورد.

- زِيرِيزِيرِي باجي بيرآغيز آغا.

ترجمه: خواهر زار زار (گریه‌ای) کمی زاری کن.

- زِيرِنگ قُوش دِيمِيگِينَدَن ايلى شر.

ترجمه: پرندۀ‌ی شکاری (قوش) زرنگ از نوکش گرفتار می‌شود.

## »س«

- ساقال علم نشانه‌سی ألسَا، كَنْجى هامیدان عالیم‌دی.

ترجمه: اگر ریشن نشانه دانش و علم باشد، بز از همه عالم‌تر است.

- سُوز وار إيل ايچينده، سُوز وار او ايچينده.

ترجمه: حرفی است که در میان خلق و حرفی نیز هست که در میان خانه [یايد باشد].

- سُوزى چُوخ اوزادارسان دادى چىخار.

ترجمه: حرف را اگر کشش بدھی، طعم و مزه‌اش از بین می‌رود.

- سَفَرِ محك داشى دور.

ترجمه: سفر سنگ محک [و ملاک شناسایی انسان] است.

- سن آتىره‌نى منْ تو خوموشام.

ترجمه: آنجه تو اکنون می‌ریسی، من قبلاً بافته‌ام.

- سَنَدن كُور ايت خِير گُور مِيوب.

ترجمه: از تو سگ کور نیز خیر ندیده است.

- سُو دُؤشدى يزِيدِين آلينه.

ترجمه: آب افتاد به دست یزید.

- سُورعت گِينَدَن آتا قمچى دَيمَز.

ترجمه: به اسب تندر و شلاق نمی‌خورد.

- سُوزى دِئْمَه بِيرِينه، بِيرِى دِئْمَه مِينِينه.

ترجمه: حرفت را به یکی نگو، یکی نیز به هزار [نفر] می‌گوید.

ترجمه: شاه از شاهی خود دست می‌کشد، اما دختر از دختر بودن (بکارت) خود دست نمی‌کشد.

- شرطی شو خومدا کسلر تا خرمnde داوا الاماسون.

ترجمه: شرط را در اول شخم کاری می‌بندند، تا سر محصول (خرمن) دعوا پیش نیاید.

- شریک یاخشی الی دی، تاری او زینه شریک دؤتاردي.

ترجمه: اگر شریک خوب بود، خداوند نیز برای خودش انتخاب می‌کرد.

- شرعه گىدن از سوزون دانیشار.

ترجمه: کسی که پیش شرع (حاکم شرع) می‌رود، حرف خودش را می‌زند؛ نظیر: هر که پیش قاضی تنها برود، راضی بر می‌گردد.

- شیخ اوچمان، مریدلر اوچور دالار.

ترجمه: شیخ پرواز نمی‌کند، اما مریدانش او را به پرواز در می‌آورند.

- شیرین دیل ایلاتنى يواسیندان چیخاردار.

ترجمه: زبان شیرین مار را از لانه‌اش بیرون می‌آورد.

- شیاطیر آز پیلی دی، اسم اعظمی دا رگشندی.

ترجمه: شیاطان کم می‌دانست، اسم اعظم را نیز یادگرفت.

## «ص»

- صابون قره بالازی آغارتماز.

ترجمه: صابون بالاز سیاه را سفید نمی‌کند.

- صاف پئری قولتوغى آلتى دى.

ترجمه: جای صافش زیر بغلش است؛ آدم ناجور و ناهمواری است.

- صبیر آجى دى، ميوه‌سۇ شيرين.

- سئورمه چىكىن گۈز آغرىماز.

ترجمه: چشمی که سرمه می‌کشد، درد نمی‌کند.

- سۇ گلر يۇلون تاپار.

ترجمه: آب می‌آید و راهش را پیدا می‌کند.

- سۇنسوز مالىن چۈخ اىستەر.

ترجمه: آدم بى اولاد مالش را بیش تر دوست دارد.

- سېچانىن دلى گىن ساتىن آلى.

ترجمه: سوراخ موش را به نقد می‌خرد؛ راه فرار جستجو می‌کند.

- سېرچەنلى بېلۈل عۆضىيە ساتىر.

ترجمه: گنجشک را به جای بلبل می‌فروشد؛ خیلی دغلکار است.

## «ش»

- شاپالاقنان اوز قىزاردىر.

ترجمه: با سيلى صورتش را سرخ می‌کند.

- شاطىپرى چۈركىدەن بىشىمىلى دى.

ترجمه: شاطر از نان خوردنی تر است.

- شالوارىنون اۇقسى قارپىز گىسى.

ترجمه: انوی شلوارش هندوانه را می‌برد؛ خیلی پز می‌دهد.

- شاهىندا قره چىيە ايشى دؤشىر.

ترجمه: پادشاه نیز نیازمند کولى می‌شود؛ نظیر:

- دمير قابونىندا تاختا قاپيا ايشى دؤشىر.

ترجمه: درب آهنی نیز نیازمند درب چوبی می‌شود.

- شاه شاهلىقىنان آل چىكىر، قىز قىزلىقىنان آل چەكمىز.

- طُوئی گِنجه سی گلین إثوده قالماز، ياس گِنجه سی ألى پُرده.
- ترجمه: شب زفاف عروس در خانه [خانه‌ی پدری] نمی‌ماند و شب عزا نیز میت بر روی زمین.
- طُوئی بیگ سیز، گلین ینگه سیز؟!
- ترجمه: عروسی بدون داماد و عروسین بدون ینگه [نمی‌شود!].
- طُوئله‌ده یاتوب، بالاخانا ادعاسی ایله‌مه.
- ترجمه: در طوله خوابیده، ادعای بالاخانا (خانه‌ی دو طبقه) نکن.

### «ظ»

- ظالیم ایتبین قؤیروغى دۇر.
- ترجمه: ظالم دۇم سك است.
- ظلمیلن آباد ألان او، عدلیلن بىر باد الار.
- ترجمه: خانه‌ای که با ظلم بنا شده، با عدل نیز ویران می‌گردد.
- ظالمین ياتماقى أياق قالماقىندان ياخشى دى.
- ترجمه: خواب ظالم از بیداریش بهتر است.

### «ع»

- عاق والدين ألان چۈرك تاپماز.
- ترجمه: کسی که عاق والدين شود، نان (روزی) پیدا نمی‌کند.
- عاقىتلى دۇستون هر زامان خاطىرلار.
- ترجمه: آدم عاقل همیشه دوستش را یاد می‌کند.
- عاقيل عاقىلدان انگون الار.
- ترجمه: عقل از عقل تواناتر است؛ نظیر؛ وشاۋەھُم فی الامر.

- ترجمه: صبر تلخ است، اما میوه‌اش (نتیجه‌اش) شیرین.
- صبیر ایلین چۆخ ياشار.
- ترجمه: آدم صبور بیشتر عمر می‌کند.
- صبیر ایلر ایشینه، خیز گلر باشینا.
- ترجمه: به کارش صبر می‌کند، عاقبت به خیر می‌شود. (خیر بر سرش می‌آید.)
- صبیرسیز آدامین عاقلى آز الار.
- ترجمه: عقل آدم‌های بی‌صبر (حوصله) کم است.
- صبیرلەن حالوا پىشرى ئى قۇرا سەندن.
- ترجمه: با صبر از غوره حلوا می‌توان درست کرد؛ ترجمه: گر صبر کنی زغوره حلوا سازی.

- صوبىخىن مەھىنن قۇرخاسان، آخشامىن قۇناغىنان.  
ترجمه: از مه صحابگاهی و از میهمان شامگاهی بترس.

### «ض»

- ضَرَرْيَن قاباغىن هاردان آلسُّون منفعتدى.
- ترجمه: جلوی ضرر را از هر کجا که بگیری، منفعت است.

### «ط»

- طَرَفْ قاچاق نَبِي الْوَبْدِي.
- ترجمه: طرف قاچاق نبی شده است؛ خیلی کم پیدا است.
- طَلَبَنِين اثوی أوقت يېخىلار كە بىر وقت دە، اىكى پُرده وَعده سى ألا.
- ترجمه: خانه‌ی طلبه زمانی خراب می‌شود که در يك آن در دو جا دعوت [ىرای خوردن] داشته باشد.

- عاقیلی مین اُنُی پِئر، دلی بِئر ایوی پِئه بیلمَز.  
ترجمه: عاقل هزار خانه [روزی هزار خانه] را می خورد، دیوانه [روزی] یک خانه را نیز نمی تواند بخورد.

- عاریفه بیر ایشاره.

ترجمه: برای عارف یک اشاره کافی است: آعارِف یکفیه الاشارةُ.  
- عاشقِ آلان دیوانه‌الار.

ترجمه: هر که عاشق باشد، دیوانه باشد.

- عاشقِ ایل آناسی‌دی.

ترجمه: عاشق پدر ایل (جامعه) است.

- عاشقِ آلان کُور الار.

ترجمه: عاشق کور باشد.

- عاشق گُور دُؤگُون سُویلر.

ترجمه: عاشق هر چه ببیند، دوستش می دارد.

- عاشیقا سُوژَدِیمَز، چیرکینه گُوز.

ترجمه: به عاشق حرف و به زشت جهره چشم زخم [اثر نمی کند].  
- عالم آداما دُبَر، کِتَچَل خالاما.

ترجمه: مردم عالم [حرف را] به آدم می گویند، کچل نیز به خاله من. یعنی کار بر عکس انجام می دهد؛ نظیر:

عالَم عالَمِين، کِتَچَل خالَمِينَان: مردم با مردم، کچل با خاله ام (حرف می زند).

- عالم گِنَدر قوش گَتَيرَر، بِيزِيم کی بايقوش گَتَيرَر.

ترجمه: مردم عامل می روند و [برنده شکاری] قوش می آورند اما مال ما رفته، جغد می آورد. [شکار می کند].

- آدام دلی ألسَا ملا يانينا گِنَدر، ملا دلی ألسَا هایانا گِنَدر.

- عاقیل چُورَک ننن یاریدی.

ترجمه: عقل با نان برابر است.

- عاقیلیا ایشاره، نادان اکْتَك.

ترجمه: به عاقل اشاره و به نادان کتك [لازم است].

- عاقیلیا یاناش، آغیلسیزدان اوزاش.

ترجمه: به عاقل نزدیک شو و از نادان دور شو.

- عاقیلیسی کیمدى؟! قاباقدا گِنَدَن زنجیرلى!

ترجمه: عاقلشان کدام است؟ آن زنجیری که در پیشایش حرکت می کند؟!

- عاقیلینا گُور، قلبینیله اشیت.

ترجمه: با عقل خود ببین، با قلبت نیز بشنو.

- عاقیلی کامال آختارار، جاهيل جامال / مال.

ترجمه: عاقل به دنبال کمال است، جاهل به دنبال جمال یا مال.

- عاقیلی ایشینه باخار، جاهيل دیشینه.

ترجمه: عاقل به کارش نگاه می کند، جاهل به دندانش.

- عاقیلی دؤشمنن قُورخما، جاهيل دؤستدان قُورخ.

ترجمه: از دشمن عاقل نترس، از دوست نادان بترس.

- عاقیلی بیلدیگین سُویله‌مز، دلی سُویله دیگین بیلمَز.

ترجمه: آدم عاقل آن چه می داند بیان نمی کند، آدم دیوانه نیز آن چه می گوید نمی داند.

- عاقیلا گلن باشا گلر.

ترجمه: آنچه به عقل [دل] آدمی بباید بر سرش بباید.

- عاقیل کی الْمَادِي، بدن زحْمَت دَهْدِي.

ترجمه: عقل که نباشد، بدن آدمی در زحمت و رنج است.

ترجمه: اگر کسی دیوانه شود، پیش آخوند می‌رود. [جهت مداوا]، اما اگر آخوند دیوانه شود، کجا باید برود؟! نظیر:

هر چه بگندد نمکش می‌زنند  
- عَزِّ رَائِيلَينْ دَانَاسِينْ قُورَتِ يَنْمَزْ.

ترجمه: گوساله‌ی عزراشیل را گرگ نمی‌خورد.  
- عَيْبِ لَى عَيْبِينْ بِيْلَسَه، باشینا پالاز آثار.

ترجمه: آدم عیبدار اگر عیش را بداند، بر سرش پالاز می‌اندازد [از خجالت].  
- عَلِيسِى دَلَى، وَلِيسِى دَلَى، بو قُرِيلِموشُون هامیسی دَلَى.

ترجمه: علی دیوانه، ولی دیوانه، این [خانواده] مرده شور برد، همه‌شان دیوانه.

## «غ»

- غریب لیق جنت اُلسا، گینه ده وطن یاخشی دور.

ترجمه: اگر غربت بهشت باشد، باز هم وطن بهتر است: نظیر:  
- گَزِمَگَه غَرَبَت ياخشی دور، الْمَكَّه وطن.

ترجمه: برای سیر و سفر غربت و برای مرگ وطن بهتر است.  
- غول خطاسیز، آقا کرم سیز اُلماز.

ترجمه: غول بدون خطا و آقانیز بدون کرم نباشد.

## «ف»

- فامیل آدامین آتین ده بُشَه، سؤموگئون آتماز.

ترجمه: فامیل اگر گوشت آدمی را هم بخورد، [الاًقل] استخوانش را دور نمی‌اندازد.  
- فَرْ جَوْجَه يَؤْمُور تادا جَوْكِيلَدَر.

ترجمه: جوجهی خوب داخل تخم جیک جیک می‌کند.

- فرشی خایینا سیغار‌الار؛ یعنی آدم باید کارها را بر اساس مصلحت انجام دهد.  
- فیشنان دُئُنُوز داریدان چیخماز.

ترجمه: با سوت خوک از لانه‌اش بیرون نمی‌آید؛ این مثل زمانی به کار می‌رود که انجام کاری یا حصول امری به سادگی نباشد و مستلزم تلاش و رنج فراوان باشد.  
- فَلَكِينَ الْوَانَ الْوَانَ بُورَكَى وَار.

ترجمه: فلك کلاههای رنگارنگ دارد؛ یعنی دوز و کلک او زیاد است.

**هنج گَلَمَهْدَى رَحْمَى مَنَه**  
- فَلَكِينَ قَهْرَى مَنَه  
هاميَا شيرين شربت  
ایچیردى زَهْرَى مَنَه

ترجمه: قهر فلك نصیب من شد. هیچ رحمی به من نکرد.  
به همه شربت شیرین داد. اما به من زهر نوشانید.  
- فَلَانَى أَزْ سَايَه سِيَنَدَنْ قُورَخَار.

ترجمه: فلانی از سایه‌ی خود می‌ترسد؛ خیلی ترسو است.  
- فَلَانِيدَنْ قِيشَدَا بِئْزَ الْعَاقَ الْمَاز.

ترجمه: از فلانی نمی‌توان در زمستان بخ گرفت؛ خیلی خسیس است.  
- فَلَانَى يَؤْمُور تادان يَؤْنَ قَيْرَخَار.

ترجمه: فلانی از تخم مرغ پشم می‌چیند؛ کنایه از خسته زیادی است.  
- فَلَانَى گَلِينَجَكَ قَيْرَقَى بَغْدَادِي كِشْتَى.

ترجمه: تا فلانی بباید، قرقی از بغداد هم عبور کرد و رفت.  
- فَلَانَ كَسْيَنَ الْيَنَدَنْ سَوْ دَامَاز.

ترجمه: از دست فلانی آب نمی‌چکد؛ خیلی خسیس است.

## «ق»

- قاچاق ایگیت شَلَه باغلاماز.

ترجمه: مرد فراری باروینه نمی‌بندد. در سبکباری و آزادگی مردان گفته می‌شود.  
- قاچاندا آله‌ی چاغیری، قُوواندا.

ترجمه: تعقیب کننده و فراری هر دو خدا را می‌خوانند [طلب می‌کنند].  
- قارا پِنْرَه یاتان قاراگُون گُورَرْ.

ترجمه: کسی که در محل سیاه بخوابد، روزگارش نیز سیاه می‌شود.  
- قارا پیشگین سُوزی نَن یاغیش یاغماز.

ترجمه: با حرف گربه‌ی سیاه باران نمی‌بارد.  
- قارا خبرتیز پیشَرْ.

ترجمه: خبر سیاه زودتر [له گوش آدمی] می‌رسد.  
- قار داغدا آلاندا دادَی الار.

ترجمه: برف وقتی بالای کوه باشد، عزیز می‌شود؛ نظیر: دوری و دوستی.  
- قازان قاراسی گِنَدَر، ناموس قاراسی گِنْتَمَز.

ترجمه: سیاهی دیگ از بین می‌رود، اما سیاهی ناموس نه.  
- قارقادان گُوزل قُوشی ایستَه دیلَر، بالاسین گُورسَدَی.

ترجمه: از کلاغ پرنده‌ی زیبا طلب کردند، بهجه‌ی خودش را نشان داد.  
- قیزیلدان تختون الونجا، بیربالاجا بختون الsson.

ترجمه: به جای تخت طلایی، مقداری بخت داشته باشی. [بهتر است]  
- قسمت أَسَالَّر جاهانَان، قسمت الماسا گِنَدَر دهانَان.

ترجمه: اگر قسمت شود از جهان به کام ما می‌آید، نباشد، از دهان ما می‌افتد.  
- قورتدان قُورخان قُوشیون ساخلاماز.

ترجمه: کسی که از گرگ می‌ترسد، گوسفند نگهداری نمی‌کند.  
- قوش یوواسینان اوچار.

ترجمه: پرنده از لانه‌اش می‌پرد. در اهمیت منزل و خانه می‌گویند.

- گَزَنْ آیاقا داش دَيَرْ.

ترجمه: به پایی که می‌گردد، سنگ می‌خورد؛ یعنی کسی که تلاش می‌کند، دچار زحمت می‌شود و آدم راحت طلیب، به درد و سختی مبتلا نمی‌شود.

- قیز آلان آلانا کیمی، قیز وَنَرَنْ الله کیمی.

ترجمه: کسی که دختر می‌گیرد، تا زمان عروسی و کسی که دختر می‌دهد تا روز مرگ در رنج است.]

- قیزی اوْز خُوشونا قُؤیسُون یا عاشیقه گِنَدَر یا زورنا چبا!

ترجمه: دختر را اگر به حال خود بگذاری، یا به مرد عاشق شوهر می‌کند یا به سورنایی.

## «ک»

- کار إشیئمز یاراشدیرار، كُور گُورمَز، قوراشدیرار.

ترجمه: آدم کر نمی‌شنود، اما به نحوی سرهم می‌کند، آدم کور نیز نمی‌بیند، او نیز همین جوری می‌باشد.

- کاسیبین آغزی آشا چاتاندا، باشی داشاچاتار.

ترجمه: وقتی که دهان فقیر به آش [نووا] می‌رسد، سرش نیز به سنگ می‌رسد [می‌میرد].

- کاسیبین خَسَتَه سَنِی، دُوْلَتْلَی نِنْ قَحْبَه سَیِ دِیلَمَز.

ترجمه: درماندگی فقیر و قحبه بودن ثروتمند گفته نمی‌شود. (به زبان در نمی‌آید.)

- کاسیب مچید تیکسه، یا سقفی اوچار یا قبله‌سی ایبری الار.

ترجمه: آدم فقیر اگر مسجد نیز بسازد، یا سقفش فرو می‌ریزد یا قبله‌اش کج می‌شود.

- کنچلین تؤکدن آجیقی گلر.

ترجمه: کجل از مو بدش می‌آید.

- ترجمه: هیچ روزی به روزگاران گذشته نمی‌رسد.
- گِنجَه نین عریضه سُین حضرت سلیمان أخومیوب.
- ترجمه: عریضه‌ی (نوشه) شب را حضرت سلیمان نیز نخوانده است؛ نظیر:
- گُوندو زون شری گِنجه نون خیریندن یاخشی دور.
- ترجمه: شرّ روز بهتر از خیر شب است.
- گِندر قَمَه قلینج یاراسی، گِنتمز دیل یاراسی.
- ترجمه: زخم قمه و شمشیر بهبود می‌یابد، اما زخم زبان بهبود نمی‌یابد.
- گَزَن ایاقا داش دَیَر.
- ترجمه: به پایی که می‌گردد، سنگ می‌خورد.
- گلینیک بیزه گَلدی، گِنجه لر قیسالدی.
- ترجمه: وقتی که نوبت به عروس بودن ما رسید، شب‌ها کوتاه شد؛ نظیر: نوبت که به ما رسید، آسمان تپید.
- گلین گلین دگور، دوشدوگی یثُر گلین دور.
- ترجمه: عروس عروس نیست، بلکه جایی که عروس آن جاست، عروس می‌شود؛ کنایه از این‌که خوبی و بدی عروس بسته به خانه‌ای است که عروس آمده.
- گَلین اِرکَك چیخوب، طُوی باطیل اللَّدِی.
- ترجمه: عروس نر از آب در آمده، عروسی باطل شد.
- گَمِیده اُتوروب، گَمِیچی نَن ساواش ماق الْماز.
- ترجمه: نمی‌شود که در کشتی بنشینی و باکشتیبان نیز دعوا کنی.
- گُؤدَه آدام گُؤنَه اوچ دفعه آلاهیق إِدعاسی اِيلر.
- ترجمه: آدم قد کوتاه روزی سه بار ادعای خدایی می‌کند.
- گُؤزلَه گُؤز دَیَر، قلبَه سُوْز.
- ترجمه: به شخص زیبارو چشم زخم و به قلب هم سخن اثر می‌کند.

- گَنچله دئدیلر: با شووی بُؤدون؟ دئدی: بُؤدوندا دارادیم‌د.
- ترجمه: به کچل گفتند: سرت را شستی؟ گفت: شستم و شانه نیز کردم!
- گُرد آشی قیل سیز الْماز.
- ترجمه: آش گُرد بدون مونباشد.
- کفن مفت ألسَا الْوَمْ جُؤخ الْأَرَ.
- ترجمه: اگر کفن مفت باشد، مرگ فراوان می‌شود.
- گُونول بیر شوشَه دی، سیندیرسان بیشیمَز.
- ترجمه: قلب مانند شیشه است، اگر شکستی، دیگر بهبود نمی‌یابد.
- کهله لگ باشین باسار قارا، اِيله بیلر اُنی بیزی گُورمی.
- ترجمه: کبک سرش را به برف فرو می‌کند، خیال می‌کند که کسی او را نمی‌بیند.
- گُؤچین قاباقی هارا، دالی دا ارا.
- ترجمه: اوچ [کاروان] به هر کجا [برود] بقیه‌اش نیز همان‌جا [می‌رود].
- گُؤتكلر اُسته بودا خلار دوغرانیب.
- ترجمه: روی ریشه‌ها، شاخه‌ها بریده شده؛ کنایه از این‌که مرگ برای همه است اعم از پیر و جوان.
- گُؤر اُر آدی قالار نور على / آلاگُؤز.
- ترجمه: کور می‌میرد، نامش می‌ماند نورعلی / چشم سیاه
- ## «گ»
- گِنچیه دئدیلر: قُیش گَلِی، دئدی: دؤرموشام تُیتره میه.
- ترجمه: به بز گفتند: زمستان می‌آید. گفت: آمده‌ام برای لرزیدن.
- کنایه از آمادگی دائمی برای انجام کاری است.
- گِنچن گُونه گُون چاتماز.

## «م»

- مال آلدَن گِئنْدَر، هُنْر آلدَن گِئنْتَمْز.

ترجمه: ثروت از دست می‌رود، اما هنر از دست نمی‌رود.

- مال بِير پِيُرَه گِئنْدَر، ايمان مِيُنْ پِيُرَه.

ترجمه: مال و ثروت یک جا می‌رود، ایمان به هزار جا؛ در نتیجه‌ی به دست آوردن یک مال حرام، هزار نوع ایمان آدمی به باد می‌رود.

- ماليمىي ايت پِيُرَه، ياخامى بِيُتَ.

ترجمن: مالم را سگ می‌خورد، یقه‌ام را بید.

- مالين عزيز دُؤقان، جانين ذليل دُؤتار.

ترجمه: آن که مالش را عزیز بدارد، جانش را ذلیل و خوار می‌دارد.

- مردى قُووا قُووا نامرد ايللر.

ترجمه: مرد را از بس که دنبال [اذیت] می‌کنند، نامردهش می‌کنند.

- ميرىغ ميرىغا دِير چىراخى پىله.

ترجمه: لب شکری به لب شکری می‌گوید که چراغ را فوت کن؛ نظیر:

كور به كور مى گويد چشمت كورها

- مسجد آچىلما ميش كُور قاپونى آلدى.

ترجمه: در مسجد هنوز باز نشده، کور حاضر شده.

- مسلمان دانىشاندا او تانار، ساواشاندا او تانماز.

ترجمه: مسلمان وقتی صحبت می‌کند، خجالت می‌کشد، اما وقتی دعوا می‌کند، خجالت نمی‌کشد.

- مصلحتىلە تېكىلىن دُن گَنْ الار.

ترجمه: پیراهن مصلحتی همیشه گشاد می‌شود.

- مظلوم آھى پُرَدَه قالماز.

- گۈن گۈرمەميش، گۈن گۈرنىدە چىراجۇ باندیرار.

ترجمه: آفتاب ندیده وقتی آفتاب ببیند، چراغ روشن می‌کند.

- گۈپۈل سۈۋَن گۈپۈچك الار.

ترجمه: آنچه دل بپسندد، زیباست.

- گىردىكان اكَن أَزى پِشَمَز.

ترجمه: کسی که درخت گردو می‌کارد، خودش نمی‌خورد؛ ثمرش بعدها به دست دیگران می‌رسد.

## «ل»

- لاتا قانون يۇخدۇر، دَكْيَه زندان.

- به آدم لات قانون نیامده و به دیوانه نیز زندان.

- لالين دىلىن نَّهَسِى بىلر.

ترجمه: زبان لال را مادرش می‌فهمد.

- لا لا گلېب گۈل ايسى و ئىرمىز.

ترجمه: گل لاله هرگز بوی گل سرخ نمی‌دهد.

- لاغ ايلەم لاغچىا، باشون دَير تاقچىا.

ترجمه: به کسی ایراد مگیر، والا سرت به سنگ می‌خورد.

- لياقت عاギلدادى، اصل و نَسَب دَه يۇخ.

ترجمه: لياقت در عقل آدمی است نه در اصل و نسب او.

- لُوطى نون دىلىن لُوطى بىلر.

ترجمه: زبان لوطی را لوطی می‌فهمد؛ نظیر:

لالين دىلىن نَّهَسِى بىلر؛ زيان لال را مادرش می‌فهمد.

- نه او مورسان با جوئنان، با جون اُلور آجینان.

ترجمه: چه توقع از خواهرت داری، در حالی که خواهرت از گرسنگی می‌میرد!

- نه بالین پیشِرم، نه بلاسین چکیرم.

ترجمه: نه عسلش را می‌خورم، نه بلایش را می‌کشم؛ نظیر: مرا به خیر تو امید نیست، شتر مرسان.

### «ه»

- هاردا آشدی، اُردا باشدی.

ترجمه: هر کجا آشی هست، آن جا سر است، (حضور دارد.)

- هامی اُتی اوز قاباقينا چکر.

ترجمه: هر کس آتش را مقابل خود می‌کشاند؛ هر کس به فکر خودش است.

- هایانا دئنن سُورا، زُور دُوغانا دُوشَر.

ترجمه: به هر حال همیشه فشار بر کسی وارد می‌شود که می‌زاید.

- هر آنقرانا آخرور باغلاسُون، بوردان اصفهانا جا طُؤیله الار.

ترجمه: اگر برای هر کسی که عرعر می‌کند، آخرور درست کنی، از اینجا تا اصفهان طویه می‌شود؛ نظیر: برای هر خر آخرور نمی‌بندند.

- هر حاجی حاجی الماز، اُزگه قیز باجی.

ترجمه: از هر حاجی حاجی نمی‌شود، از دختر غریبه نیز خواهر.

- هر کس اُز قلیینین میوه‌سین یهَر.

ترجمه: هر کس میوه‌ی دل خود را می‌خورد؛ مانندک هر کسی آن درود عاقبت کار، که کشت.

- هر کسین تو سدوسی اُز با جاسیستان چیخار.

ترجمه: دوده‌ی هر کسی از روزنه‌ی خانه‌ی او بیرون می‌آید.

ترجمه: آه مظلوم زمین نمی‌ماند.

- مولانین یوقونوننان، دوکترون آریقیننان فاج قُوتار.

ترجمه: از آخوند چاق و دکتر لاغر بترس و دوری کن.

- من دُوغانی سَن بُوغورسان.

ترجمه: آنجه را من می‌زایم، تو خفه می‌کنی؛ نظیر: رشته‌ام را پنهه می‌کنی.

- میندارین آدین قُؤپالار پاکیزه.

ترجمه: نام ناپاک را می‌گذارند پاکیزه؛ نظیر: نام کجل را زلفعلی می‌گذارند.

- میوه وقتی با غبانون قُولاغی آغیر اشیدَر.

ترجمه: هنگام رسیدن میوه، گوش با غبان کر می‌شود.

### «ن»

- ناخیرچی قیزیننان خانوم الماز.

ترجمه: از دختر چوبان (گلدهار) خانم نمی‌شود.

- نامرد دَن بُرج ایله‌مه، بُرج ایله دُؤن، خَرج ایله‌مه.

ترجمه: از نامرد قرض مکن، قرض کردي، خرج مکن.

- نامرد بِتل با غلاما.

ترجمه: به نامرد دل میند.

- ناموسی ایته آتدیلار، ایت پُتمَدَی.

ترجمه: ناموس را به سگ انداختند، آن را نخورد؛ یعنی ناموس و غیرت خاص آدمی است.

- نه آلان بوجاقدا، أغلان آلان قُوجاقدا.

ترجمه: دختری را که مادر بگیرد، در گوشه و تنها بی می‌ماند و دختری را که پسر انتخاب کند، در بغل او جای می‌گیرد.

**«ی»**

- یاتان المَزْ، یَسَنَ الْرَّ.

ترجمه: خوابیده نمی‌میرد، اما نوبت رسیده می‌میرد. این مثل درباره‌ی تحقیق جبر یا امر محظوم الهی به کار می‌رود.

- یاخشی أَلْسَا خانومنان دَيِ، پِسْ أَلْسَا كَنِيزْدَنِ.

ترجمه: اگر خوب باشد، از خانم و اگر بد باشد، از کنیز است.

- یاخشی دُؤست يامان گَونَدَه بَلَّهَنَرِ.

ترجمه: دوست خوب در روزگار سختی شناخته می‌شود؛ نظری: وَفِي الشَّدَائِدِ تَعْرَفُ الْأَخْوَانِ: برادری در سختی‌ها معلوم می‌شود.

- یاخشی سُوْزْ دَمِير قَابِلَارِ آچَارِ.

ترجمه: حرف‌های خوب، درب‌های آهنی را باز می‌کند.

- یاری مادوق ایشیقیندان، کُور الْدُوق تَؤْسِتوْسُونَ.

ترجمه: از روشنایی‌اش بهره نگرفتیم، اما از دوده‌اش کور شدیم.

- یازانا باخما، یاز دیقینا باخ.

ترجمه: به نویسنده نگاه مکن، به نوشه‌اش نگاه کن؛ نظری فرمایش حضرت علی(ع): لَا تَنْتَرُ مَنْ قَالَ وَ لَكُنْ أَنْتَرُ مَا قَالَ.

- یاغلی باراقدان یاغ أَسْكِيَكِ المَازِ.

ترجمه: از بادیه‌ی روغنی هیچ وقت روغن کم نمی‌شود.

- یاغیش ووران دامجی دان قُورخمانَ.

ترجمه: باران زده از قطره نمی‌ترسد.

- بِشَمَكْ نَنْ دُؤُسْت أَلَانِ إِيلَّرِينَدَنِ آيَرِي دُؤُشَرِ.

ترجمه: شخصی که به خاطر خوردن دوستی کند، از قافله عقب می‌افتد.

- بِزْنَه آشپِخانانین تَؤْسِتَنِ سِينِ گُورَرَ.

- هر کمالین بیر زوالی وار.

ترجمه: هر کمالی زوالی دارد.

- هر نه يُؤْغُونُوغوندان سینسا، اینسان نازِیک لیگینَدَن سینار.

ترجمه: هر چیزی اگر از کلفتی‌اش بشکند، آدمی از نازک بودنش [کم عقلی] می‌شکند.

- هؤرَه بِيَلَمَزِ، ايتلری باشا سالار.

ترجمه: نمی‌تواند عوو کند، اما سگ‌ها را بیدار می‌کند.

**«و»**

- وار اوی کَرَم اوی، يَؤْخِدَوْي وَرَم اوی.

ترجمه: خانه‌ی دار (ثروت) خانه‌ی کرم است و خانه‌ی نداری (فقر) خانه‌ی وَرَم است.

- وار آلين چيرکيندي، يَؤْار سان گِنَدَرِ.

ترجمه: مال و ثروت مانند چرك دست است، بشویی از بین می‌رود؛ یعنی مال دنیا رفتني و ناپایدار است.

- واي اندادي شاه قاپوسون گُورَدَ آلا.

ترجمه: واي بر آن روزی که جلوی خانه‌ی (قصر) شاه را گُردِها بگیرند!

- وِئَر الونَدَه کى ساپى، دُؤلَان قاپى قاپى.

ترجمه: نخی که در دستت داری بده [به دیگران] سپس در به در دنبال آن بگرد؛ نظری:

آلونَن وِئَر. اياقونان گَزِ: با دستت بده، با پایت [به دنبالش] [بگرد].

- وِئَر مَسَه مَعْبُود، نِيلَه مَسْؤُن مَحْمُود.

ترجمه: اگر معبد (خدا) ندهد، محمود (بنده) چه کار می‌تواند بکند.

می‌رود که در حین صحبت از کسی، ناگهان او وارد شود یا از دور او را ببینند.  
- آرا قاریشیپ، مَسْبِ ایشیب!

ترجمه: اوضاع به هم ریخته و دین و مذهب گم شده! کنایه از شلوغ، پلوغی است.  
- آگاجیم الیمنَن دُؤشوب.

ترجمه: چوبم از دست افتاده؛ یعنی از کار و توان افتاده، پیر و ناتوان شده‌ام.  
- آغزیندا مَرْجُنِ ایسلاٽماز.

ترجمه: در دهانش عدس خیس نمی‌شود؛ خیلی خسیس است.  
- آناسینین امْجَّگین کَسَن.

ترجمه: کسی که بستان مادرش را می‌برد؛ کنایه از آدمی که حتی به مادرش نیز رحم نمی‌کند! خیلی شرور و جنایتکار و بی‌رحم است.

- آی اوْزُووی مَرَدَه شیر یؤسون!

ترجمه: آی مرده‌شور صورت را بشورد؛ بمیری.  
- آیا کُور باخوم.

ترجمه: با چشم کور به ماه نگاه کنم؛ کنایه از این‌که کور شوم.  
- آتی پیشیگه تاپشُورور.

ترجمه: گوشت را به گربه می‌سپارد؛ کار خطرناک و بیهوده‌ای انجام می‌دهد.  
- اُخْيِ داشادگئوب.

ترجمه: تیرش به سنگ خورده.

- اِشْكِيم اُلُوب باشی قیزیلدان!

ترجمه: خرم مرده، که سرش از طلا بود؛ این مثل در زمانی به کار می‌رود که کسی چیزی یا کاری را که متعهد به تحويل یا انجام آن بوده، موفق نشده یا آن را ندانسته از بین برده و طرف پرآتعا خسارت بیشتری رامی‌طلبید و زیانکار این مثل را بربزبان جاری می‌کند.

ترجمه: داماد فقط دوده‌ی آشپزخانه را نگاه می‌کند؛ یعنی فقط به فکر خوردن خود است.

- بُوزَدَهَ پیچاق دَوْزَلَسَه، بِيرْنِنْ دَسْتَه سَى أَلماز.

ترجمه: اگر صد تا چاقو درست کند، یکی دسته نخواهد داشت.

### ب - کنایات:

دسته‌ی قابل توجهی از امثال و حکم ترکی به صورت کنایی و پوشیده بیان شده‌اند؛ به این معنی که گویندگان آن، در بیان حکمت، مقاصد ذهنی خود را نه به صورت عبارات حکمت‌آمیز روشن، بلکه کنایی و رمزی بیان کرده‌اند تا خوانندگان آن با تأمل و تفکر، به محتوای آن عبارت یا اصطلاح کنایی پی ببرند. این دسته از سخنان پندآموز از زیباترین و نغزترین سخنان حکمت‌آموز ترکی به شمار می‌آیند. زیرا در این‌گونه مثل‌ها علاوه بر مضامین عالی و اندیشه‌های بلند اجتماعی و انسانی، جلوه‌های هنری و ادبی و ظرافت فکری گویندگان آن نیز نهفته است.

ما در اینجا از میان شمار کثیری از مثل‌های کنایی، تعدادی را به عنوان نمونه و شاهد مثال عینی بیان می‌کنیم:  
- آتی تُورباسینان ساواشدیری.

ترجمه: اسب‌ها را با توبره به جان هم می‌اندازد؛ یعنی خیلی شرور و دو به هم زن است.

- آج قُولاغیم، دِینِج قُولاغیم.

ترجمه: شکم گرسنه، اما گوش [دلم] آرام! با هیچ قیل و قالی کاری نداشته باشم.  
- آدین توت، قولاغین بئور.

ترجمه: نامش را بر زبان بیار، سپس گوشش را ببیچان. این مثل کنایی زمانی به کار

- ترجمه: با برداشت؛ رودار شد. جسورتر شد.
- آیاقینون آتینا صابون چَکْمَكَ.
- ترجمه: به زیر پای کسی صابون کشیدن؛ زیر آب کسی را زدن.
- اپه ساپا گلْمَزْ.
- ترجمه: به نخ و ریسمان در نمی آید؛ یعنی به قاعده و نظم در نمی آید.
- ایت الْدِی گلمَدِی، قُورَد الْدِی گلمَدِی.
- ترجمه: سگ مرد، او نیامد. گرگ مرد، او نیامد؛ خیلی دیر کرد.
- ایت الینَدَن ساقیز چِنَمَگَ الْمُورَ.
- ترجمه: از دست سگ نمی توان سقز جوید؛ خیلی شلوغ است.
- ایت دَن ایاق الَّدُومَ.
- ترجمه: از سگ پا گرفتم؛ کنایه از دوندگی همچون سگ است.
- ایتهَدَ بَیْرَ چُورَگَ بُوشَلَیِ دَهِ.
- ترجمه: به سگ نیز یک لقمه نان بدھکار است؛ کنایه از قرض زیاد می باشد.
- ایتین قُودُران بِثْرَیِ دَهِ.
- ترجمه: محلی است که در آنجا سگ هار می شود؛ کنایه از مکان محروم و دور از امکانات اولیه‌ی زندگی است.
- ایت یَهْسِین تانیمور.
- ترجمه: سگ صاحبش را نمی شناسد؛ خیلی شلوغ است.
- ایچِیم ایچِیمی بِیَورَ.
- ترجمه: درونم درونم را می خورد؛ خیلی گرسنه‌ام.
- ئوزومی قاشیما.
- ترجمه: صورتم را نخار؛ زیاد اصرار نکن.
- ایسْتَنِ آشا سوقاتماق.

- آلى باشینین آلتین گَزَنَ.
- ترجمه: کسی که زیر سر مرده‌ها را می گردد؛ کسی که خیلی خسیس و طمع کار است.
- آلى دالینا چاتماز.
- ترجمه: دستش به پشتش نمی رسد؛ آدم عاجزی است.
- آلى قولاغیندادی.
- ترجمه: دستش همیشه در گوشش است؛ همیشه آماده‌ی سخن گفتن است و در صحبت کم نمی آورد.
- آلون هارا اوجادی قُوى ارا.
- ترجمه: دستت را به هر کجا که بلند است، بگذار؛ هر کاری که می توانی انجام بده.
- آلون ياغلى دى، چَكْ باشوا.
- ترجمه: اگر دستت روغنی است، بکش به سر خود.
- آلیئور قاتور كَچْكِيَنَه.
- ترجمه: آرد را بیخته و قاطی پوسته‌اش [سبوسشن] می کند؛ یعنی کار بیهوده و دوباره کاری می کند.
- آلى قۇلۇننان اوژون دُهِ.
- ترجمه: دستش از بازویش درازتر است؛ نظیر: دست از پا درازتر.
- آلى قُويتوندا قاللدى.
- ترجمه: دستش به سینه ماند؛ مأیوس شد.
- آياغوم بِثْرَه يَاپُوشَدِى.
- ترجمه: پایم به زمین چسبید؛ متحیر شدم.
- آتون دېشون سايپيلار.
- ترجمه: دندان او را شمرده‌اند؛ به ناتوانی او پی برده‌اند.
- آياغ گُؤتۈردى.

- ایله بیل پُر بُوغماسی دی.

ترجمه: گویی که او را زمین خفه کرده؛ خیلی قد کوتاه است.

- آلن یُؤخُدِي، تا گُورونا سی..

ترجمه: مرد های نیست تا به گورش... خیال بیهوده کردن.

- اُوزونُون سُئی تُوكُلوب.

ترجمه: آب صورتش ریخته؛ شرم و حیا ندارد.

- اُوزون ووروب علینون قلینجینا.

ترجمه: خودش را به تیغ علی سپرده؛ زده به سیم آخر.

- اینی تَن قُويو قازماغ.

ترجمه: با سوزن کوه کندن.

- اینهَدَن دُوز.

ترجمه: از سوزن راستتر. خیلی درستکار و سالم بودن.

\* \* \*

- باراقُویدی؛ نظیر: دسته گل به آب داد.

- باسما قريه سالماق.

ترجمه: به سیاهی و شلوغی انداختن؛ ایجاد آشفتگی ذهنی و دغل کاری.

- باشي ازْؤنون دُؤйور.

ترجمه: سرش مال خودش نیست؛ به آدم خوش برخورد و دست و دل باز گویند.

- باشنيا وور، چُورَگى الینَ آل.

ترجمه: به سرش بزن و نانش را از دستش بگیر؛ آدم ساده لوح و درمانده را می گویند.

- باشي بُوش، يوخوسى آغىر.

ترجمه: سرش سبک، خوابش سنگین، آدم نادان و تنبل را گویند.

ترجمه: به آش گرم آب قاطی کردن؛ کار کسی را خراب کردن.

- ایکی داشین آراسنیدا، بیر ایشی گُورمک.

ترجمه: بین دو سنگ کاری را انجام دادن. با شتاب و عجله انجام دادن کاری است.

- اکُوزون بؤیوگى طُولَهَدَدْدی.

ترجمه: گاو بزرگ در طویله است؛ یعنی هنوز مشکل و کار بزرگی در پیش رو است.

- الْدِي أَبَابُون.

ترجمه: آن ببابیت مرد؛ یعنی آن زمان و آن خیالات بیهوده گذشت.

- ایکی چایون آراسیندا قالماخ.

ترجمه: میان دو رودخانه گیر کردن؛ کنایه از دردرس و گرفتاری مختلف است.

- ایله بیل ایندی آتَدان دؤشوب.

ترجمه: گویی آلان از اسب پیاده شده است؛ یعنی خیلی جوان و سرحال است.

- ایله بیل آغزينا قاوقوت آلیب.

ترجمه: گویی به دهانش قاوقوت ریخته؛ خیلی ساکت است.

- ایله بیل اشگِین قولاغينا ياسِین اخورام.

ترجمه: گویی به گوش الاغ یاسین می خوانم؛ یعنی حرف من در او اثر نمی کند.

- ایله بیل دَيْرِمان دارْتیْر.

ترجمه: گویی که آسیاب کار می کند؛ خیلی زیاد می خورد.

- ایله بیل دَدَه مالى سُى قارىشىق دؤشوب.

ترجمه: گویی که مال پدری شان قاطی شده؛ بیهوده اختلاف دارند.

- ایله بیل زنانه حامامی دی.

ترجمه: گویی حمام زنانه است؛ خیلی شلوغ است.

- ایله بیل زِكَاتِ گئجه سی دی.

ترجمه: گویی شب زکات است؛ خیلی لاغر است.

- باشی دومانلى دور.

ترجمه: سرش پُرمه است؛ مغورو و متکبر است.

- باشی کوییالى، اوْزى توپور جَكلى.

ترجمه: همیشه تو سری خور و صورتش نیز تف آلد است.

- باشی گۇرا تېرى.

ترجمه: سرش به گور مى لرزد؛ در حال مرگ است.

- باهانا داغارجىقى دى.

ترجمه: کيسەئى بهانە است؛ آدم بهانە گىرى است.

- بو خينا أ خينادان دىبور.

ترجمه: این حنا از آن حنا نىست؛ وضع فرق مى کند.

- بۇغازدان يوخارى دىئمگ.

ترجمه: از گلو بالاتر سخن گفتن؛ تعارف از روی بى مىلى.

- بوغدا يېب بېشت دَن چىخىب.

ترجمه: گندم خورده، از بېشت بىرون آمدە؛ خود را بى عىب و مېرىزا از هر گناھى مى داند.

- بۇرنى ئولوب.

ترجمه: پوزش به خاک مالىدە شدە.

- بۇرنون توت سۇن جانى چىخار.

ترجمه: دماغانش را بىگىرى، جانش در مى آيد؛ خىلى لاغر مردە است.

- بونو قۇى أرا، أنى قۇى بۇرا.

ترجمه: اين را آن جا بىگذار و آن را اين جا؛ کار بىھودە وقت تلف کردن.

- بۇينوزون چاتان پېرى قاشى.

ترجمه: جايى كە شاخت مى رسد، بخار.

- بۇينون بالتا كىسەر.

ترجمه: گردنىش را تىبر نمى بىرد؛ گردن كلفت است.

- بىرداش آلتان قۇي، بىر داش اۋستن.

ترجمه: يك سنگ از زير و يك سنگ از رو بىگذار؛ مساله را تمام کن و به فراموشى بسپار.

- بىر قارينا ايکى مىت.

ترجمه: به يك شكم غذا، دو مىت. در مذمت التماس و لابه براي لقمهنانى به كار مى رود.

- بىر قىرانا گۆلە آتىر.

ترجمه: به خاطر يك قران [يول] گلولە مى اندازد؛ نهايت فقر و تنگدستى.

- بىرين باشىنин آلتىنا قۇيوب، بىرين اياقىنин آلتىنا.

ترجمه: يكى را زير سر و يكى راهم زير پايش گذاشته؛ خىالش تخت و راحت است.

- بىر يەيۇب، آىرى سى...

ترجمه: با هم خورده، و جدا... مى كىنند. به ظاهر مختلف يا دشمن اما در باطن يكى هستند.

- بىنى دىلى دى قاننان.

ترجمه: مغزش پرخون است؛ جوان و نادان است.

\* \* \*

- پاشا قاپوسى پۇخلى دى.

ترجمه: درب خانە پاشا آلدە است؛ اوضاع خىلى خراب است.

- بۇخۇنا بەپە دېبور.

ترجمه: به گ...ش پە مى گويد؛ کنایە از نهايت خست است.

- بۇستە قارىبن دى.

ترجمه: پسته شکم است؛ کم خوراک است.

- پیشیگ بزه بیور.

ترجمه: گربه بزک می‌کند؛ کلک جور می‌کند.

- پیشیگه پیش دیورسَن، کؤسی.

ترجمه: به گربه پیش می‌گویی، او قهر می‌کند؛ خیلی نازنازی و زودرنج است.

- پیشیگینه طُوی دُئتوب.

ترجمه: به گربه‌اش عروسی گرفته؛ الکی خوش است.

- پیشیگیمیز اغلان دُئغوب.

ترجمه: گربه‌ی ما پسر زاییده. چه خبره؟ چی شده؟!

- تاسیمیز دامنان دُوشوب.

ترجمه: تاس ما از پشت بام افتاده؛ کار ما را همه مطلع شده‌اند.

- توپراق سَندَن اوجادورسون.

ترجمه: خاک از تو بالاتر بشیند؛ تو در زیر خاک (قبیر) قرار بگیری؛ بمیری.

- ٹوپی ڈلی دور.

ترجمه: توپش پر است.

- تؤلکی تؤتمنی سالوب.

ترجمه: دودی رویاه به راه انداخته؛ اوضاع را شلوغ تر کرده است.

- تومان باگیسی بُوشدور.

ترجمه: بند تنبانش شُل است.

- ٹُوبوندا قلیبرینَن سو داشیاجیام.

ترجمه: در عروسیت با غربال آب خواهم آورد؛ کنایه از انجام کار محال و ناممکن است. این کنایه در مقام شوخی گفته می‌شود.

- جان آتیر گله.

ترجمه: خیلی بی‌تابی می‌کند تا بیاید.

- جین بسم الله دان قُورخان کیمی.

ترجمه: نظیر ترسیدن جن از بسم الله.

- جینه دمیر گۇرسَدمگ.

ترجمه: به جن آهن نشان دادن؛ کنایه از متواری ساختن یا ترساندن کسی است.

- چُورگ داشدان چېخى.

ترجمه: نان از سنگ در می‌آید؛ معیشت خیلی سخت شده است.

- چُورگى ياغلىدى.

ترجمه: نانش روغنی است؛ وضع خوبی دارد.

- چُورگى دىزىنِن اۋستونَدَدْى.

ترجمه: نانش روی زانویش قرار دارد؛ آدم خسیسی است.

- حالوانى باشىندا دلاندىرى.

ترجمه: حلو را بالای سرشن می‌گرداند؛ پایش لب گور است.

- حلیمه بزکلى قالدى.

ترجمه: حلیمه بزک کرده ماند؛ دماغ سوخته شد یا کار نیمه تمام را گویند.

- خالا خاطирۇن قالماسون.

ترجمه: خاله خاطرت نماند؛ نظیر: باری به هر جهت واژ روی بی میلی.

- خشىلَدَه دانىشار موش.

ترجمه: کاچی نیز حرف می‌زندا در مورد کسی به کار می‌رود که خیلی ساکت و

بی‌خاصیّت باشد و به ندرت از خود جنبش و یا غیرتی نشان دهد.

- خورجونونا قۇيوب لار.

ترجمه: به خرجینش گذاشته‌اند؛ به او قالب کرده‌اند.

- دابان چَكَمَك.

ترجمه: از زبان به زبان شدن؛ درباره‌ی کسی که حرفش دهان به دهان مردم گفته شود.

\* \* \*

- روحی با جالاری گزی.

ترجمه: روحش روزنه‌ها را سیر می‌کند؛ خیلی خوشحال است.

- روزی میز دُوشوب کُور ملکین آینه.

ترجمه: روزیمان افتاده به دست ملک کور؛ روزی ما حاصل نمی‌شود.

- زهر تولوغی دی؛ نظیر: برج زهرمار است.

- ساق الون باشیعا.

ترجمه: دست راستت بر سر من؛ هم شانس تو باشم.

- ساع آلی نن سُوئل الین تانی ماز.

ترجمه: دست راست را از چپ تشخیص نمی‌دهد؛ خیلی نادان و کودن است.

- ساقالی اُزگه آلیشه و تُرمک.

ترجمه: پاشنه‌ی کسی را کشیدن؛ کسی را گمراه کردن و فریفتن.

- دارت مامیش، کؤز سین چیخاردیر؛ نظیر: اسب نخریده، آخر می‌بندد.

- داش آله مک.

ترجمه: الک کردن سنگ؛ در مورد آدم خسیس به کار می‌رود که می‌خواهد از سنگ نیز چیزی برای خوردن در بیاورد.

- داشی یوخ، قومی یوخ.

ترجمه: نه سنگ دارد نه ماسه؛ آدم ساده و بی‌دردسری است.

- داغدا چیچک، باشد اگول.

ترجمه: [او] در بالای کوه غنجه و در بالای سر [ما] گل است؛ برای ما خیلی عزیز است.

- داغی داغ اوسته قؤیماغ.

ترجمه: کوه را بالای کوه گذاشت؛ کار سخت و طاقت‌فرسا انجام دادن.

- دالدان آنان داش، تُپوقدادیر.

ترجمه: سنگی که از پشت سر آدمی پرتاب کنند، به پاشنه‌اش بر می‌خورد؛ کاری که انجام شده، گذشت؛ دیگر بعد آن می‌توان درباره‌ی آن کاری کرد.

- دَخِيلين گتير مک.

ترجمه: دخل کسی را در آوردن یا کسی را از هستی و توان ساقط کردن.

- دُداقی يئر سُثُپوری.

ترجمه: لبانش زمین جارو می‌کند؛ آدم اخمو و عصیانی می‌باشد.

- دَدَمْ مَنَهْ كُور دِيَّوب، هر گلنَه وور دِيَّوب.

ترجمه: پدرم به من کور گفته [لقب داده] و گفته که هر کسی آمد، او را بزنم. کنایه از انجام کاری بدون ملاحظه و پرواست.

- دَليك آخْتَارى بارماقين سُؤخَا.

- شیطانا بُئرک تیکر.  
ترجمه: به شیطان کلاه می‌دوزد؛ آدم مکاری است؛ نظیر: به شیطان پاپوش درست می‌کند.

- شیطانین قؤلاغى كار.  
ترجمه: گوش شیطان کر.  
- شۇربا قىزدىرماق.  
ترجمه: شوربا گرم کردن؛ تملق و چاپلوسی را می‌رساند.  
- ئاماح دىشىن چىڭمك.  
ترجمه: دندان طمع را بریدن.

\* \* \*

- قاب قاشيقا قۇيمالى دۇبور.  
ترجمه: لايق گذاشتن در ظرف و فاشق نیست؛ نالايق و بی‌ارزش است.  
- قاپونى قۇيوب باجادان گللىر.  
ترجمه: درب را گذاشته، از روزنه وارد می‌شود؛ کارهای برعکس و وارونه انجام می‌دهد.

- قاپونى چىرچۋادان چىخاردى.  
ترجمه: در را از لنگه‌اش در می‌آورد.  
- قاپودان قۇوسۇن، باجادان گلر.  
ترجمه: از در برانی، از روزنه می‌آید؛ آدم رو داری است.  
- قارنى زىغلېدى.  
ترجمه: شكمش گل آلود است؛ حریص و پرخور است.  
- قاطير آلان سۇوشىدى.  
ترجمه: کسی که قاطر می‌خرید، رد شد؛ کار از کار گذشت.

ترجمه: ریشم خود را به دست کسی دادن.  
- ساقالىما سۇغان دۇغراما.  
ترجمه به ریشم بیاز خرد نکن؛ چاپلوسی و تملق نکن.  
- سالاخانىداش آتما.  
ترجمه: به سلاخانه سنگ نینداز؛ سگ را هشیار نکن؛ آدم‌های شرور را تحریک و بیدار نکن.  
- سُفتە إِيلَمَة مِيشْ، دَخْيَلَه گُيرَمَه.

نظیر: هنوز دخل نکرده، برج نکن؛ کنایه از این‌که کار زود هنگام و بی‌موقع انجام نده.  
- سیماور کیمین قۇرولىدى.  
ترجمه: همچون سماور قل قل می‌کند. (می‌جوشد).  
- سۇدان كَرَه تۈتار.  
ترجمه: از آب کرە می‌گىردى؛ خیلی خسیس است.  
- سۇ گائىنَدَه يېرىن تاپار.  
ترجمه: آب بیاید، مسیرش را پیدا می‌کند.  
- سۇمۇگى سۇرمە أُلوب.

ترجمه: استخوانش سرمە شده است؛ خیلی پیر و فرسوده شده.  
شاپالاغنان اۇز قىزاردىز.  
ترجمه: با سیلی صورت خود را سرخ نگه می‌دارد.  
- شرطى شۇخۇمدا كىسلَر.  
ترجمه: شرط راهنگام شخمن زدن مطرح می‌کنند. نظیر: جنگ اوّل به از صلح آخر.  
- شىشى تاخوب دۇتۇر تىنديرە.  
ترجمه: سیخ را به دست گرفته، به داخل تنور فرو می‌برد؛ کنایه از ایجاد دردسر و مراحمت به دیگران است.

- پیش‌دستی نیز مینماید.
  - قُویروق بولاماق.
  - ترجمه: دم جنباندن؛ چاپلوسی کردن.
  - قیزیل تشیین ایچینیده قان قؤسماق.
  - ترجمه: داخل تشت طلایی استفراغ کردن؛ کنایه از این‌که آدمی به رغم داشتن مال و ثروت، اما روزگار تلخ و خونینی دارد.
- \* \* \*

### - کَكْبِيلِي يان دُوشوب.

ترجمه: کاکلش کج افتاده؛ کنایه از تک روی افراد است.

### - كُهْنَه خرمن سؤارماق.

ترجمه: خرمن کنه را آبیاری کردن؛ پیش‌کشیدن قضایای کنه و گذشته را گویند.

### - كُويَهَدَن بال چيغخارتماق.

ترجمه: از کندو عسل در آوردن؛ سخن شیرین و عسل‌گونه گفتن.

### - كُورنان شيرخط اويناماق.

ترجمه: با آدم کور شیرخط بازی کردن؛ کار بیهوده انجام دادن.

### - گَورمه ميش آدام، چى چوغوندور.

ترجمه: آدم بدید ندید و چغندر نابخته!

### - گُوروب گُوتورمیش.

ترجمه: دیده و برداشته؛ کسی که چشم‌سیر از مال دنیاست و بدید ندید نمی‌باشد.

### - گُوزى داغاناق.

ترجمه: چشم پراکنده؛ مقصود کسی که چشم‌به دنبال [ناموس] این و آن است.

### - گُوزِدن توک قاپى.

ترجمه: از چشم آدمی مو می‌قابد؛ نظیر: مو از ماست بیرون کشیدن.

### - قانات چالى.

ترجمه: پر می‌زند؛ خوشحالی می‌کند.

### - قاناتى يۇ خدى اوچماقا.

ترجمه: پر ندارد که پرواز کند؛ از بس که خوشحال است می‌خواهد پرواز کند، اما پر ندارد.

### - قُوجا نَه كَلَفِينَ.

ترجمه: پیروزن باکلافش [ارژش دارد].

### - قَرَقِيزِين دردیوار.

ترجمه: دختر سیاه درد (مشکلی) دارد؛ اشاره به شخصی که زیاد حاشیه می‌رود تا به اصل مطلب برسد.

### - قُورباغا گُولینه داش آتى.

ترجمه: به آبگیر قورباغه‌ها سنگ انداخت؛ همه را ساکت و آرام نمود.

### - قورى قورى قوربانون الوم كى الماز.

خشک و خالی قربانت شوم که نمی‌شود؛ موقع بیجا از کسی داشتن.

### - قوش قانات سالماز، قاطیر دېرناق.

ترجمه: [یه آن‌جا] پرنده پر نمی‌کشد و قاطر ناخن (پا) نمی‌گذارد؛ کنایه از جای بسیار پرت و دور افتاده می‌باشد.

### - قولاغ ياتورتماق.

ترجمه: گوش خواباندن؛ نظیر: استراق سمع نمودن.

### - قُول قاناتيم باغلى دُى.

ترجمه: بال و پرم بسته است؛ عاجز و درمانده شده‌ام.

### - قُوى آغزيم باغلى قالسون.

ترجمه: بگذار دهانم بسته بماند؛ برای کسی گفته می‌شود که اسرار ناگفتنی دارد و

- مَنْ أَلْوَبُ، مَنْهُ أَخْسَامِيُوبُ.  
ترجمه: از من به دنیا آمده، اماً به من نرفته.
  - مِيتِيلِيَّتِه وور دولار.  
ترجمه: آن قدر کتکش زدند که تکه پاره شد.
  - نفسي ايستى پىردان چىخى.  
ترجمه: نفسش از جاي گرم بېرون مى آيد؛ خيالش خيلي راحت است.
  - نه هاوا چالدون ايناديم.  
ترجمه: هر سازى زدي، رقصيدم؛ به همهٔ حرفاٰت تو گوش دادم.
  - نه يِوب سَن؟ تورش آمن!  
ترجمه: چه خورده‌اي؟ آش ترش اكتک خورده و زيان دیده را گويند.
- \* \* \*

- هاينان گلن، هوينان گلندر.  
ترجمه: آن چه باهاي مى آيد، با هوي، نيز مى رود؛ نظير: باد آورده را باد مى برد.
- هَرَنِي أَزْ قاپُوسوندا گُوزُ.  
ترجمه: هر که را در خانه‌ي خودش بین؛ هر که به فکر خوبش است.
- هر سُؤزِي ساپا دُوزِي.  
ترجمه: هر حرفی را به رسماًن مى چيند؛ آدم ايرادگير و پريهانه‌اي است.
- هوره هوره اينت الوب.  
ترجمه: از بس پارس کرده، سگ شده؛ نظير: از بس مار خورده، ازدها شده است.
- وار يوخوما داش آندى.  
ترجمه: به هست و نيست من سنگ انداخت؛ مرا از هستى ساقط کرد.
- واي آلن منى ميشم!  
ترجمه: اي واي آن که مرده، من هستم. هنگامی که کسی از مساله‌اي تازه آگاه و بيدار

- گُوزى يُول چَكى.  
ترجمه: چشمش به راه دوخته شده؛ در باور عاميانه چنین حالتی بيانگر اين نكته است که حتماً ميهمانی خواهد آمد.
- گُوزِوْمُؤن گُوكى سارالدى.  
ترجمه: ريشه‌ي چشمم زرد شد؛ انتظار بيس از حد و چشم به راه بودن را مى رساند.

- گَيْنَهَ دَه سُؤْغَانِين دِيْبِي آجِي الْدِي.  
ترجمه: باز هم ته پياز تلخ شد!! باز هم از من ناراحت هستي.
  - گُون هاردان چىخىپ؟!  
ترجمه: آفتاب از کدام طرف درآمده؟! در مقام تعجب و حيرت مى گويند.
  - لَلَهُوَار يورد يُؤْخُ: نظير: خاکستر هست، اما کاروان نیست.
- \* \* \*

- مَرْتَنْ باشى يارىمدى؛ آدم شوخ مزاح را گويند.  
- مُشْتَرْغُنْ سالادى.  
ترجمه: اخم کرد؛ ناراحت و عصبانی شد.
- مَعْدَه گُوزِجِينه دانىشماق.  
ترجمه: به زور معده سخن گفت؛ سخن غير عاقلانه به زيان آوردن.
- مَفْتَ آشين قاشيقىدى.  
ترجمه: قاشق آش مفت است؛ آدم نالايق و بى خاصيتي است.
- مَنْدَنْ ايت قاتيقى ايستى.  
ترجمه: از من ماست سگ مى خواهد؛ نظير: شير مرغ خواستن.
- مِيندار اسکى اُت تو تماز.  
ترجمه: پارچه‌ي کهنه و گنيف آتش نمى گيرد (نمى سوزد). به آدم بد و شرور چيزى نمى شود.

## ماخذ و منابع:

- ۱- امینی، امیرقلی؛ (۱۳۷۱)، فرهنگ عوام، تهران: انتشارات علمی.
- ۲- اسطاف پور، غلامرضا؛ (۱۳۷۷)، تاریخ تباروزیان مردم آذربایجان، تهران: انتشارات فکر روز.
- ۳- بابا صفری، علی؛ (۱۳۵۵)، اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۱ و ۲، تهران: [بی‌نا].
- ۴- بار تولد، تاریخ ترکهای آسیای میانه؛ (۱۳۷۶)، ترجمه غفار حسینی، تهران: انتشارات توسع.
- ۵- پرتوی آملی، مهدی؛ (۱۳۷۴)، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم (۲ جلد)، تهران: انتشارات سنایی، (۱۳۷۴).
- ۶- پورنامداریان، تقی؛ (۱۳۶۸)، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- ۷- تسلیمی، امیرحسین؛ (۱۳۷۸)، درآمدی به ادبیات تمثیلی ایران، تهران: نشر سرواد.
- ۸- داوری، بهرام؛ (۱۳۴۳)، ضربالمثل‌های بختیاری، تهران: انتشارات طهوری.
- ۹- رازی، محمدبن‌ابی‌یکر عبدالقدار؛ (۱۳۷۱)، امثال و حکم عربی، ترجمه فیروز حریرچی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۰- ریر، هربرت؛ (۱۳۷۲)، هنر و اجتماع، ترجمه سروش حبیبی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱- روشن. ح؛ (۱۳۵۸)، ادبیات شفاهی مردم آذربایجان، تهران: انتشارات دنیا.
- ۱۲- رئیس‌نیا، رحیم؛ (۱۳۶۸)، آذربایجان در مسیر تاریخ ایران از آغاز تا

شده و به خود آمده، گفته می‌شود.

\* \* \*

- یانان بارماقا ایشَمَز.

ترجمه: به انگشت زخمی نمی‌ششد؛ آدم بی‌خاصیت را گویند.

- یاش ادون ساتماق.

ترجمه: هیزم‌تر فروختن.

- یاندی قینلى وِرْمَك؛ نظیر: دماغ سوخته می‌خریم.

- یؤکون دؤتنوب.

ترجمه: بارش را بسته؛ مال و ثروت لازم را اندوخته.

- یُولَا نرِدبان قُويماق.

ترجمه: به راه نرِدبان گذاشت؛ کنایه از صحبت در مسافت جهت سرگرمی و طی راه سفر.

- یُول آغاردماق.

ترجمه: راه را سفید کردن [بر اثر رفت و آمد]؛ دوندگی بیهوده را گویند.

- یُولون پامبوق ألسون.

ترجمه: راهت پنه شود؛ راحت هموار و سالم باشد.

- یُوموروقي تُوز إينلى.

ترجمه: مشتش گرد و خاک می‌کند؛ مشتش قوی است.

- پِشِب، اوْستونَن، دَسْؤ ایچیب.

ترجمه: خورده، از بالایش نیز آب سرکشیده؛ کنایه از این که مال کسی را به کلاشی خورده و چنان تصاحب کرده که ردپایی نگذاشته است و قابل برگشت نمی‌باشد.

- آذربایجان، تهران: مؤسسه اطلاعات تاریخ معاصر ایران.
- ۲۶- هیئت، جواد؛ (۱۳۵۱)، آذربایجان ادبیات تاریخینه بیرباخیش، ج ۱، تهران: انتشارات بینا.
- ۲۷- —، (۱۳۷۶)، آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، تهران: چاپ کاویان.
- ۲۸- —، (۱۳۸۰)، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، تهران: نشر پیکان.

- اسلام، تبریز: نشر نیما.
- ۱۳- زمانی‌نیا، مصطفی؛ (۱۳۶۳)، فرهنگ جلال‌آل‌احمد، تهران: انتشارات پاسارگاد.
- ۱۴- ظفرخواه، ع؛ (۱۳۷۰)، آتابابالار دئیبلر، تهران: انتشارات یاران.
- ۱۵- فرزانه، م. ع؛ (۱۳۴۴)، مبانی دستور زبان آذربایجان، تهران: انتشارات تهران.
- ۱۶- فضل‌اللهی، حسین؛ (۱۳۶۶)، ضرب المثل‌های آذربایجانی، تهران: انتشارات تلاش.
- ۱۷- قاسم‌زاده، حامد؛ (۱۳۸۹م)، آتالار سوزو و ضرب المثلی، باکو.
- ۱۸- قدس، یعقوب؛ (۱۳۵۹)، آتالار سوزو، ج ۱، تهران: انتشارات نوید.
- ۱۹- کاتبی، حسینقلی؛ (۱۳۶۹)، زبانهای باستانی آذربایجان، تهران: انتشارات پازنگ.
- ۲۰- گراهام هوف؛ (۱۳۶۵)، گفتاری درباره‌ی نقد، ترجمه نسرین پروینی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۱- گلهای اندیشه؛ (۱۳۸۱)، (۵۰۰ ضرب المثل انگلیسی)، ترجمه جابر تعلیمی، اردبیل: نشر آرتا.
- ۲۲- محمدی برنجه، علی؛ (۱۳۷۹)، فرهنگ ضرب المثل‌های افسار در آذربایجان، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۳- مشکور، محمدجواد؛ (۱۳۷۵)، نظری به تاریخ آذربایجان، چاپ دوم، تهران: نشر انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۲۴- م. فلوبر، دلاشو؛ (۱۳۶۴)، زبان رمزی افسانه‌ها، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر قدس.
- ۲۵- منصوری، فیروز؛ (۱۳۷۹)، مطالعاتی درباره‌ی تاریخ زبان و فرهنگ